مطالبی گلچين شده

از

 نهج البلاغه

**طبق ترجمه‌ی فیض الإسلام**

**تهیه کننده:**

**محمّد فاتح شریعتی**

سنندج - 13/12/1390

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | مطالبی گلچين شده از نهج البلاغه |
| **تهیه کننده:**  | محمّد فاتح شریعتی |
| **موضوع:** | اخلاق اسلامی- مواعظ و حکمت‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | خرداد (جوزا) 1396 هـ.ش - رمضان 1438 هـ.ق |
| **منبع:**  | کتابخانه قلم www.qalamlib.com |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ قلم دانلود شده است.****www.qalamlib.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@qalamlib.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.qalamlib.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |
| **محتوای ​این کتاب لزوما بیان****گر دیدگاه سایت کتابخانه قلم​ ​نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه ​نویسنده آن است.** |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc485459004)

[(1)- (خطبه – 45) وصف الله تعالی**أ** 14](#_Toc485459005)

[(2)- (خطبه – 49) وصف الله تعالی**أ** 15](#_Toc485459006)

[(3)- (خطبه – 107) وصف الله تعالی**أ** 16](#_Toc485459007)

[(4)- (خطبه - 94) وصف پیامبر **ج** 16](#_Toc485459008)

[(5)- (خطبه – 105) وصف دین اسلام 17](#_Toc485459009)

[(6)- (خطبه- 175) وصف قرآن عظیم 18](#_Toc485459010)

[(7)- (خطبه- 18) ذم علما به دلیل اختلافاتشان 21](#_Toc485459011)

[(8)- (مکتوب- 53) اطاعت از خدا و رسول و آمران مؤمن 23](#_Toc485459012)

[(9)- (مکتوب- 77) جهت مناظره از سنّت استفاده شود 24](#_Toc485459013)

[(10)- (خطبه- 87) اعتراض به اختلاف و این‌كه چرا پیرو سنّت نیستند؟ 24](#_Toc485459014)

[(11)- (خطبه- 88) اعتراض به اختلاف و موعظه‌ی بندگان 26](#_Toc485459015)

[(12)- (خطبه- 145) دنیا، مردم، بدعت، سنّت 27](#_Toc485459016)

[(13)- (سخن- 30) ایمان، كفر، شک 28](#_Toc485459017)

[(14)- (خطبه- 82) توحید، توكّل، توسّل 31](#_Toc485459018)

[(15)- (خطبه- 84) توحید و شرک و اندرز به مردم 32](#_Toc485459019)

[(16)- (سخن- 219) ضرر و زیان برخی از صفات ناشایسته 33](#_Toc485459020)

[(17)- (سخن- 325) صفت مؤمن در حالات مختلف 34](#_Toc485459021)

[(18)- (سخن- 335) ترغیب به شایسته و دوری از ناشایسته 34](#_Toc485459022)

[(19)- (سخن- 341) سود و زیان برخی از خردها 35](#_Toc485459023)

[(20)- (خطبه- 50) فتنه و فساد و دلیل اختلاط حق و باطل 36](#_Toc485459024)

[(21)- (سخن-361) روزگاری می‌آید كه سخن هست امّا عمل نیست 37](#_Toc485459025)

[(22)- (سخن- 362) هیچ كس بیهوده نیامده كه بیهوده رود 38](#_Toc485459026)

[(23)- (سخن- 363) خوی‌های پسندیده و بزرگی دین اسلام 38](#_Toc485459027)

[(24)- (مکتوب- 53) جنگ و صلح در اسلام 39](#_Toc485459028)

[(25)- (خطبه‌ی- 175) شرک و سه نوع ظلم 42](#_Toc485459029)

[(26)- (خطبه‌ی- 109) اسباب تقرب به سوی الله تعالی**أ** 43](#_Toc485459030)

[(27)- (سخن- 244) حكمت بعضی فرائض و احكام 44](#_Toc485459031)

[(28)- (خطبه‌ی- 190) نماز، زكات، ادای امانت 45](#_Toc485459032)

[(29)- (خطبه‌ی- 234) ا ندرز به مردم و این‌كه پس از شناخت باید تعصّب داشت 48](#_Toc485459033)

[(30)- (خطبه‌ی- 75) دعای علی**س** كه گفته رحمت خدا برآن كه تسلیم حق شود 50](#_Toc485459034)

[(31)- (مكتوب - 27) نماز را به خاطر امورات دنیا در وقت آن ضایع نگردان 51](#_Toc485459035)

[(32)- (مكتوب - 52) اوقات معيّن نمازهای پنج گانه‌ی روز و شب در پنج وقت 52](#_Toc485459036)

[(33)- (خطبه‌ی - 96)درباره‌ی صحابه **ش** یاران پیامبر **ج** 53](#_Toc485459037)

[(34)- (خطبه‌ی- 37) وصف ابوبكر صدیق**س** 53](#_Toc485459038)

[(35)- (سخن- 219) وصف عمر فاروق**س** 55](#_Toc485459039)

[(36)- (خطبه‌ی- 134) وصف عمر**س** هنگام جنگ با رومیان 55](#_Toc485459040)

[(37)- (خطبه‌ی- 146) وصف عمر**س** هنگام جنگ با ایرانیان 56](#_Toc485459041)

[(38)- (خطبه‌ی- 163) وصف عثمان**س** و تذكر به خطاهایش 58](#_Toc485459042)

[(39)- (مکتوب- 6) دفاع از سه خلیفه‌ی قبل از خودش و این‌كه آن‌ها حق بوده‌اند 60](#_Toc485459043)

[(40)- (خطبه‌ی- 91) وزیر و مشاور بودنم برایتان بهتر است تا اینکه خلیفه باشم 61](#_Toc485459044)

[(41)- (مکتوب- 7) بیعت گرفتن و این‌كه خلافت حق مهاجرین و انصار است 62](#_Toc485459045)

[(42)- (سخن- 457) در ستایش انصار كه به اسلام خدمت‌ها نمودند 63](#_Toc485459046)

[(43)- (خطبه‌ی- 196) وصف طلحه و زبیر **ب** 63](#_Toc485459047)

[(44)- (خطبه‌ی- 167) در خواست قاتلین عثمان **س** از علی**س** 65](#_Toc485459048)

[(45)- (مکتوب- 58) علی**س** فرموده: اختلاف با اهل شام به خاطر قتل عثمان**س** است 66](#_Toc485459049)

[(46)- (خطبه‌ی- 127) دو طایفه درباره‌ی من هلاک خواهند شد 68](#_Toc485459050)

[(47)- (خطبه‌ی- 155) وصف عایشه**ل** مادر مؤمنان 70](#_Toc485459051)

[(48)- (سخن- 37) نصیحت فرزند بزرگش حسن**س** 71](#_Toc485459052)

[الف ـ خوبى‌ها 71](#_Toc485459053)

[ب ـ هشدارها 72](#_Toc485459054)

[(49)- (مکتوب- 47) نصیحت به دو فرزندش حسن و حسین **ب** 72](#_Toc485459055)

[(50)- (خطبه‌ی- 77) دعای خود علی**س** به درگاه حق تعالی**أ** 74](#_Toc485459056)

[(51)- (سخن- 409) شرایط استغفار و طلب آمرزش از درگاه حق تعالی**أ** 75](#_Toc485459057)

أعُوذُ وَنَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَان الرَّجِیْمِ

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیْمِ وَبِهِ نَسْتَعِیْنُ

قَالَ رَسُولُ الله ج: اِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِ اللهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إلَهَ إلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

**(حدیث صحیح- أخرجه البيهقى/3/215- رقم5594)**

(محمّد **ج** فرموده است: حمد و ستایش از آن الله است، او را می‌ستائیم و از او یاری می‌خواهیم؛ از او طلب آمرزش و بخشش می‌کنیم؛ از شر نفس‌هایمان و اعمال بدمان به الله پناه می‌بریم؛ هر کس را الله هدایت کند، پس هرگز گمراهی برای او نیست؛ و هر کس را که گمراه کند، پس برای او هدایتگری نیست؛ و شهادت می‌دهم که جز الله معبودی وجود ندارد، او یگانه و بی‌شریک است؛ و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده او است).

أما بعد:

قال‌ رسول الله **ج**: «إِنَّ أصْدَقَ الْحَدِيْثِ كِتَابُ اللهِ، وَأحْسَنَ الْهُدي هَدْي مُحَمّدٍ، وَشَرَّالْأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا، وَكُلَّ مٌحْدَثَةٍ بدْعَةٍ، وَكُلّ بدْعَةٍ ضَلَالَةٍ، وَكُلّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ». (بخاری/ و مسلم/ و نسائی/ با عبارت او)

(رسول الله **ج** فرمودند: راست‌ترین سخن کتاب خدا است؛ و بهترین هدایت، هدایت محمد است؛ و بدترین امور محدثات[نوپیداها در دین] است، و هر نوپیدایی بدعت می‌باشد؛ و هر بدعتی گمراهی است؛ و [سرانجام] هر گمراهی دوزخ می‌باشد).

مطالب این نوشته، در اصل خطاب به داعیان ایمان از اهل تشیع است، کسانی که خود را پیرو حقیقی علی÷ می‌دانند و می‌گویند: فقط مذهب شیعه حق است، خوب آیا فقط اقرار کردن به شیعه بودن کافی است؟ و دیگر نیازی به تصفیه، تصحیح عقیده، عمل صالح و نیت خالص ندارد؟ آیا هر کس، هر چه بگوید، یا هر نوشته‌ای را به ما بدهد، باید بدون مطابقت با قرآن و حدیث صحیح آن را بپذیریم؟ اکنون به مطالب ذیل از منابع شیعه توجّه فرمایید، تا طبق دلایل موجود در منابع شیعه بدانیم پیرو راستین علی÷ چه کسی می‌باشد؟!:

قال رسولُ الله **ج**: «ولا يَكْمُلُ قَولُ الإيمانِ إلاَّ بالعمل، ولا قَولٌ وعَمَلٌ إلاَّ بنِيَّة، ولا قولٌ وعَمَلٌ وَنِيَّةٌ إلاَّ بمُوَافَقَة السُّنَّةِ».

(بحار الأنوار- جلد اول **–** حدیث 5- صفحه 207)

(رسول الله **ج** فرمودند: قول به ایمان کامل نمی‌شود مگر به عمل؛ و قول و عملی نیست مگر با نیّت؛ و قول و عمل و نیتی نیست، مگر اینکه مطابق با سنت باشد).

قال رسول الله **ج**: «فإذا أتاكم الحديث، فاعرضوه على كتاب الله وسنّتي، فما وافق كتاب الله وسنتي، فخذوا به، و ما خالف كتاب الله وسنّتي، فلا تأخذوا به»**.**  (بحار الأنوار جلد دوم- حدیث 2- صفحه 225)

(رسول الله **ج** فرمودند: پس هر وقت کسی برای شما حدیثی آورد، پس آن را به کتاب خدا و سنت من عرضه نمائید، آن چه موافق کتاب خدا و سنّت من بود، پس آن را بگیرید؛ و آن چه مخالف کتاب خدا و سنّت من بود، پس آن را نگیرید).

فهرست آماده شده‌ی ذیل گلچین شده از متن نهج البلاغه می‌باشد، که به علی÷ نسبت داده شده است، این حقیر به کسانی که آن را مطالعه می‌کنند، دلسوزانه یادآوری می‌کنم که: قبل از شروع به مطالعه، خواهشم این است که از اوّل فهرست شروع به مطالعه نمایند، تا بهتر به مطالب پی ببرند، بدون غرض و دور از تعصّب مذهبی و با دقت کافی و تفکّر در مطالب، بدون اینکه حق را به خودشان بدهند و دیگران را باطل بدانند، این مطالب را مخلصانه مطالعه فرمایند؛ و متوجّه این نکته باشند که به حق برسند، نه اینکه به نفع مذهب خاصّی مطالب را بیابند، این را هم بدانند که کلام علی÷، کلام اللهأ نیست، تا از دست برد دیگران محفوظ مانده باشد، لذا در متن گفته‌ها مطالبی یافت می‌شود که اصلاً با فرمایشات آن بزرگوار هیچگونه رابطه‌ای ندارند، چون دور از شأن و شخصیت و عقیده‌ی توحیدی ایشان می‌باشد، پس صد در صد دروغ می‌باشند، به دلیل اینکه، آن انسان شریف که مؤمن و موحّد بوده و محبوب خدا و رسول و مؤمنان است، نعوذ بالله، هرگز اهل ترس، دروغ، ریا و نفاق نبوده است تا سخنانش را از روی توریه[[1]](#footnote-1) گفته باشد، و تضاد داشته باشد، حقیقتاً بسیاری از آن نوشته‌ها را به او نسبت داده‌اند که قطعاً کلام او نیست، امّا متأسّفانه به نام علی÷ ثبت شده است، لذا ناآگاهان به این مطالب جعلی و باطل باور دارند، آن‌ها را در بین مردم پخش می‌کنند، به خاطر رضای الله تا دیر نشده چشم باز کرده و بیدار شوید، از خداوند سبحان قادر متعال خواستارم که همه‌ی ما را هدایت کند، امیدوارم همچنان‌که نوشته‌ها و مطالب فراوانی به نام پیامبر اسلام محمّد **ج** در میان مسلمانان به نام حدیث روایت و نسبت داده شده بود، بزرگان و محدّثین برجسته‌ی اهل سنّت [که خدایتعالی به ایشان جزای خیر دهد] آن احادیث را تصفیه کردند، احادیث صحیح را از احادیث باطل جدا نمودند. اکنون با کمال اطمینان می‌توان گفت: فلان حدیث صحیح است و فلان حدیث ضعیف یا موضوعی می‌باشد.

 برای نمونه بخاری/ گفته: ششصد هزار حدیث جمع آوری نمودم، پانصد و نود و سه هزار آن‌ها باطل بودند، فقط هفت هزار آن‌ها صحیح بودند، از آن هفت هزار حدیث صحیح هم، چهار هزار آن‌ها بدون تکرار بودند، و سه هزار حدیث دیگر تکراری بودند. اما متأسفانه در مورد به جمع آوری و نسبت داده شده به علی÷، تا کنون هیچ اقدامی انجام نشده است، لذا آن عالمانی که به علم خود، عمل می‌کنند، دلسوز هستند و خادم خدا و بندگان خدا می‌باشند و کاملاً به قرآن و سنّت آگاه هستند، باید این کار مهم را انجام دهند، باید تمام مطالب آن بزرگوار را بر کتاب و سنّت عرضه نمایند، زیرا که آن دو منبع سنگ محک هستند، برای تشخیص سخنان درست و نادرست هر شخصی، حتی علی**س**، باید آن‌ها را به دو منبع نورانی یعنی قرآن و سنت عرضه نمود، بدین وسیله می‌توان پی برد که کدام مطلب از علی**س** است و کدام نیست، زیرا خدایتعالی فرموده است:

﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا٥٩**﴾[النساء: 59].

(ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را، و اطاعت کنید پیامبر، و صاحبان امر تان را، و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، این بهتر و خوش فرجام‌تر است).

 إن شاءالله، خداوند قادر، رحمان و رحیم، علمای کاردان و آگاه و فهیم و مخلص و موحّد را هدایت فرماید، تا این کار شایسته را انجام دهند، مانند شخصیت بزرگوار و لایق، حقیقت خواه، مخلص، عالم توانا، و دلسوز، استاد راستین سیّد مصطفی حسینی طباطبایی، ایشان شیعه بوده و به درجه‌ی اجتهاد رسیدند، وی تألیفات زیادی دارد از جمله: کتاب "راهی به سوی وحدت اسلامی"، ایشان اکنون در قید حیات و در تهران زندگی می‌کند، اکثر کتاب‌های اهل سنّت و شیعه و دیگر فرق اسلامی و حتی کتب مستشرقین و غیره... را مطالعه و بررسی کرده است، وی به این نتیجه رسیده که همه‌ی ما مسلمانان باید مؤمن و فقط به نام اسلام باشیم، از هر نام دیگری مثل سنی، شیعه، حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی، جعفری، وهابی و غیره جداً پرهیز کنیم.

فهرست آماده شده از سه قسمت تشکیل شده است: 1- خطبه‌ها 2- نامه‌ها 3- سخن‌ها.

امیدوارم با اذن خدا و با مراجعه به آن‌ها، بتوانید استفاده‌ی مفید و درستی ببرید. در ضمن لازم به یادآوری است، اگر هنگام مطالعه‌ی متن اصلی گفته‌های علی÷، در ترجمه آن‌ها دقت کافی نمایید، همچنین به بعضی از توضیحات باطل و مغرضانه‌ی مترجمین مغرض بی‌درک و کم علم که در بین کلمات علی÷ در میان پرانتز نوشته‌اند، توجّه کنید و فوراً تسلیم آن‌ها نشوید، بلکه مطالب را با دقت مورد بررسی قرار داده و خالصانه برای رضای الله مطالعه کنید، به حقیقت مطلب پی می‌برید. پس صحت عرایضم و حقیقت همه‌ی گفته‌های آن بزرگوار برایتان روشن خواهد شد. خداوند تبارک وتعالی فرموده است:

﴿**وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا٣٦**﴾[الإسراء: 36].

(و حق خویشاوندان را بپرداز، و (همچنین حق) مسکین، و در راه مانده را (بپرداز) و هرگز اسراف (و تبذیر) نکن).

این مطلب هم مورد توجه و در ذهنتان باشد و خوب توجّه کنید، خواهید دید چیزهایی را به آن بزرگوار نسبت داده‌اند، گویا این مترجمان از غیب خبر داشته و انگار قلب علی÷ را شکافته و درون آن رفته‌اند، گویا آن‌ها از قلب او خبر داشته و دیگران بی‌خبر هستند، هر مطلبی آن هم ناروا و نامربوط را بر علیه دیگران به او نسبت داده‌اند، به نام علی و از زبان علی به هر کسی که خواسته‌اند، اهانت كرده‌اند، يا اين‌كه اگر ایشان از کسی تعریف کرده و توصیف خیر نموده است، این‌ها(مترجمین مغرض) گفته‌های علی÷ را تکذیب کرده‌اند، عجب دلسوزی جاهلانه و باطلی! دایه‌ی عزیزتر از مادر شده‌اند، برای مثال در خطبه‌ی 219 در صفحه‌ی 721 در ترجمه‌ی نهج‌البلاغه به قلم فیض الاسلام، علی‌÷ از عمرس تعریف کرده و بیاناتی فرموده‌اند؛ متأسّفانه مترجم کلام علی‌س را تحریف کرده و نیّت باطل خود را در میان پرانتز نوشته است. عجب خیانتی کرده است! اکنون به متن خطبه توجّه فرمایید:

‏«لِلَّهِ‏ ‏‏بِلادُ‏ ‏فُلانٍ‏، ‏فَقَدْ ‏قَوَّمَ‏ ‏الْأَوَدَ، وَداوَى ‏الْعَمَدَ، ‏وَ ‏اَقامَ‏ ‏السُّنَّةَ، ‏و ‏‏خَلَّفَ‏‏ ‏‏الْفِتْنَةَ‏، ذَهَبَ نَقِىَّ الثَّوْبِ، قَلِيلَ الْعَيْبِ، أَصابَ خَيْرَها، وَسَبَقَ شَرَّها، أَدّى إِلَى اللَّهِ طاعَتَهُ وَاتَّقاهُ بِحَقِّهِ، رَحَلَ وَتَرَکَهُمْ فِى طُرُقٍ ‏مُتَشَعِّبَةٍ، لا يَهْتَدِى فِيهَا الضَّالُّ، وَلا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِى».

[(1)خدا شهرهای فلانی(عمر ابن خطاب) را برکت دهد و نگاهدارد، که کجی را راست نمود، یعنی (گمراهان را به راه آورد) و بيماری را معالجه کرد، و سنت را برپا داشت(احکام پيغمبر را اجراء نمود)، و تباهکاری را پشت سر انداخت(در زمان او فتنه‏ای روی نداد)، (2)پاک جامه و کم عيب از دنيا رفت، نيکویی خلافت را دريافت و از شر آن پيشی گرفت(خلافت او منظم بوده، اختلالی در آن راه نيافت) طاعت خدا را بجای آورده، از نافرمانی او پرهيز کرده، حقش را اداه نمود، (3)از دنيا رفت در حالی که مردم در راه‌های گوناگون بودند، (به طوری که)گمراه در آن‌ها راه نمی‌يابد، و راه يافته بر يقين و باور نمی‌ماند.]

می‌بینیم که آن بزرگوار چقدر زیبا درباره‌ی شخصیت عمر**س** فرموده است! امّا وقتی به داخل پرانتز توجّه می‌کنیم، می‌بینیم که مترجم نادان، نعوذ بالله، چگونه به خودش اجازه داده که علی**س** را به دورویی و نفاق متهم کند، با این حال دم از پیروی ایشان بزند؟ در حالی که علیس دست پرورده‌ی رسول دین اسلام است، غیر ممکن و بعید است که اهل نفاق باشد، زیرا او ظاهر و باطنش یکی بوده، در حالی که مترجم از زبان او نقل کرده و گفته: البته تعریف عمر از زبان علی از روی توریه بوده است! بسیار جای تعجب می‌باشد. به نظر این جانب مترجم نه تنها پیرو علیس نیست، بلکه علی‌**س** را لکه دار کرده است، علی و توریه! او حتّی تقیّه نکرده تا چه رسد به توریه؟! ای اهل ایمان! آیا می‌دانید توریه یعنی چه؟، یعنی حقیقت را پوشانیدن و باطل را ظاهر نمودن، خوب فکر کنید، آیا آن بزرگوار چنین شخصیتی بوده است؟ آیا جز از خدا از کس دیگری ترس داشت؟ او هرگز حقیقت را فدای مصلحت نکرد، تا از اهل توریه و نفاق باشد، چون اگر از کسی ترس می‌داشت، هرگز شب هجرت پیامبر **ج** به جای رسول خدا در خانه‌ی آن حضرت و در رختخواب آن حضرت نمی‌خوابید.

اکنون به فرمایشات علیس که در منابع اهل تشیع از او نقل شده است توجّه فرمایید، خوب فکر کنید تا نتیجه‌ی درست بگیرید:

قال علي÷: «نفاق المرء من ذل يجده في نفسَه».

(ميزان الحكمة- باب 9392- حديث 20258)

(علی‌÷ فرموده: نفاق آدمی ناشی از حقارت و ذلّتی است که در ضمیر خود احساس می‌کند).

خوب: نعوذبالله، آیا آن بزرگوار چنین بوده؟ پس تا دیر نشده همه بیدار شویم، تا به سبب این گمراهی و گمان بد درباره علی**س** دچار عذاب دردناک جهنّم نشویم.

قال علي**س**: «الناس نيام فإذا ماتوا انتبهوا».

(بحار الأنوار مجلسی- جلد4- صفحه 43)

[علی‌÷ فرموده: مردم در خواب هستند، وقتی که مردند، بیدار می‌شوند.]

پس ای اهل باور! بیدار شوید، چه طور ممکن است آن بزرگوار، در جایی از کسی تعریف کرده باشد، در جایی دیگری از او به بدگویی پرداخته باشد؟ آیا چنین چیزی ممکن است! بلی، مگر اینکه بد گفتنش بعد از خوب گفتن باشد، در حالی که، در خطبه‌ی سوم (شقشقیه)، به بدگویی و فحاشی پرداخته، و در خطبه‌ی 219 بعد از وفات عمرس به دفاع از او بر آمده است، دیگر قضاوت را به خود شما وا گذار می‌کنیم، پس ای مدّعیان ایمان و ای مدّعیان دوستی علیس‌! اگر رستگاری را می‌خواهید، پس محقّق باشید، از برداشت‌های غلط و هرچه می‌شنوید و می‌خوانید پیروی نکنید، زیرا مورد بازخواست قرار خواهید گرفت، در آن هنگام است که دیگر جوابی نخواهید داشت، تا تقدیم بارگاه الله تعالی کنید، بازگشتی هم به دنیا وجود ندارد، تا جبرانی باشد.

گذشته از مطالب قبلی که ذکر شد، مگر آن بزرگوار نمی‌دانسته الله تعالی در قرآن چه فرموده است:

﴿**وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِم مَّرۡجِعُهُمۡ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ١٠٨**﴾[الأنعام: 108].

(و کسانی را که (مشرکان) به جای الله می‌پرستند؛ دشنام ندهید، مبادا آن‌ها (نیز) از روی دشمنی و جهالت؛ الله را دشنام دهند، این چنین برای هر امتی عمل‌شان را آراستیم، آنگاه باز گشت آن‌ها به سوی پروردگارشان است، پس آن‌ها را از آنچه عمل می‌کردند، آگاه می‌سازد).

پس علی‌÷ که شخصیّتی متقی و وارع بوده، نسبت به کلام پروردگار آگاهی داشته است، چگونه می‌توانسته نسبت به امر پروردگار بی‌توجّه بوده باشد! این‌ها، نه تنها خودشان اهانت می‌کنند، بلکه از زبان آن بزرگوار هم اهانت می‌کنند، او را شخصیّتی بی‌تقوا و اهل نفاق معرفی می‌کنند، نعوذ بالله، هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ.

قال جعفر الصادق÷: «لا تقبلوا علينا حديثًا، إلا ما وافق القرآن والسنّة أو تجدون معه شاهدًا من أحاديثنا المتقدمة، ... ولا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالى وسنّة نبينا ج فإنا إذا حدثنا قلنا قال الله عز وجل وقال رسول الله ج». (کتاب رجال کشّی- صفحه 224- حدیث 401) - (بحار الانوار)

[جعفر صادق÷ فرموده است: هیچ حدیثی را از ما نپذیرید، جز آن حدیثی که با قرآن و سنّت موافق باشد، یا از احادیث گذشته‌ی ما گواهی بر آن باشد، ... همانا هیچ حدیثی را از ما قبول نکنید که با سخن پروردگار تعالی یا سنّت پیامبرمان **ج** موافق نباشد، چرا که اگر ما سخنی بگوییم، می‌گوییم: خدای عزّوجل چنین فرموده است و رسول خدا محمّد **ج** چنین فرموده است.]

﴿**وَمَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِي ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٗ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ٦٤**﴾[النحل: 64].

(و (ای پیامبر! ما) کتاب (قرآن) را بر تو نازل نکردیم؛ مگر برای اینکه آنچه را که در آن اختلاف کردند، برای آن‌ها روشن سازی، و (نیز) مایه‌ی هدایت و رحمت برای گروهی که ایمان می‌آورند؛ باشد).

قال جعفر الصادق÷: «إنا عن الله وعن رسوله نحدث، ولا نقول قال فلان وفلان، فيتناقض كلامنا، إن كلام آخرنا مثل كلام أولنا، وكلام أولنا مصادق لكلام آخرنا، فإذا أتاكم من يحدثكم بخلاف ذلك، فردوه عليه».

(کتاب رجال کشّی **–** صفحه 224- حدیث 402)

[جعفر صادق÷ فرموده: ما از خدا و از رسول خدا سخن می‌گوییم، هرگز نمی‌گوییم فلان یا فلان چه گفت، زیرا در سخنانمان تناقض پیدا می‌شود، براستی که سخن آخرینمان مانند سخن نخستینمان می‌باشد، سخن نخستینمان مصداقی از سخن آخرینمان است، پس اگر کسی حدیثی بر خلاف آن آورد، حدیثش را به خودش برگردانید.]

قال کاظم÷: أتاهم رسول الله **ج** بما يستغنون به في عهده، وما يكتفون به من بعده: كتاب الله وسنة نبیه.

(بحار الأنوار- جلد 2- چاپ جدید- صفحه 170)

[کاظم÷ فرموده: رسول خدا برای مردم(هدیه‌ای) آورده، که(مومنان) با آن در زمان خودش بی‌نیاز گردیدند، بعد از وی نیز آنان را کفایت می‌نماید: آن، کتاب خدا و سنت رسول او می‌باشد.]

قال علي÷: «السنة ما سن رسول الله ج والبدعة ما أُحدث من بعده».

(بحارالانوار جلد دوم صفحه 266)

[علی‌÷ فرموده است: سنّت آن است که رسول خدا عمل نموده باشد، بدعت چیزی است که پس از رسول خدا پیدا شده باشد.]

قال باقر÷: قال رسول الله **ج**: «يا معاشر قراء القرآن، اتقوا الله عزّ وجل فيما حملكم من كتابه فإني مسؤول وإنكم مسؤولون إني مسؤول عن تبليغ الرسالة وأما أنتم فتسألون عما حملتم من كتاب الله وسنتي».

(اصول کافی- جلد 5- صفحه164)

[باقر÷ فرموده: رسول الله ج فرمودند: ای گروه قاریان! در آنچه که از کتاب خدا با خود دارید و حمل می‌کنید، از خدا بترسید؛ زیرا من مسئولم و شما هم مسئولید، من مسئول تبلیغ رسالت می‌باشم، اما از شما از آنچه که از کتاب خدا حمل می‌کنید و سنت من سوال می‌شود.]

پس ای عزیزان! بیاییم به خاطر رضای الله، پیرو قرآن و سنت صحیح، پیرو کلام عزیزانی باشیم که کلامشان با آیات و احادیث صحیح موافقت دارد، تا از دایره‌ی دستورات الله و راه و روش صحیح رسولش خارج نشویم، پس باید از نام‌های وحدت شکن ایجاد شده مثل سنی، شیعه، وهابی، سلفی و غیره دست بکشیم، فقط بنام اسلام و مؤمن و امت محمّد **ج** باشیم، با اتحاد و بینش واحد توحیدی، خود را به جهانیان معرفی کنیم، تا بتوانیم متّقیان اهل هدایت را به دین حقیقی الله دعوت نماییم، راه ایراد گرفتن از دین محمّد **ج** را بر دشمنانش ببندیم، تا الله قادر ما را یاری کند و در آخرت همه رستگار شویم. إن شاءالله.

﴿**أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّهُۥ مَن يُحَادِدِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَأَنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدٗا فِيهَاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡخِزۡيُ ٱلۡعَظِيمُ٦٣**﴾[التوبة: 63].

(آیا نمی‌دانند، بی‌گمان هر کس با الله و رسولش مخالفت (و دشمنی) کند، پس مسلماً برای او آتش جهنم است، جاودانه در آن خواهد بود؟! این (همان) رسوایی بزرگ است).

یاد آوری آخر- اگر کسی با مشاهده‌ی دلایل توضیح داده شده از کتاب و سنت و اقوال علما توجه نکند، باید بداند که: آیه‌ی 14 سوره‌ی حجرات شاملش شده و در قیامت از ضرر کنندگان می‌باشد، پس تا دیر نشده، باید توبه کرد و به راه اصلاح بازگشت.

﴿**قَالَتِ ٱلۡأَعۡرَابُ ءَامَنَّاۖ قُل لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ وَلَٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا وَلَمَّا يَدۡخُلِ ٱلۡإِيمَٰنُ فِي قُلُوبِكُمۡۖ وَإِن تُطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَا يَلِتۡكُم مِّنۡ أَعۡمَٰلِكُمۡ شَيۡ‍ًٔاۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ١٤**﴾[الحجرات: 14].

(اعراب (بادیه‌نشین) گفتند: «ایمان آورده‌ایم» (ای پیامبر!) بگو: «شما ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگوئید: اسلام آورده‌ایم، و هنوز ایمان در دل‌های تان وارد نشده است. و اگر الله و پیامبرش را اطاعت کنید چیزی از (پاداش) اعمال‌تان کاسته نمی‌شود، همانا الله آمرزنده مهربان است»).

قال طحاوی: «لا یُقَلِّدُ إلاَّ عصبي أو غبي». (صفة صلاة النبي - آلبانی)

[طحاوی گفته: تن به تقلید نمی‌دهد، جز(کسی که) متعصب یا کودن باشد.]

قال رسول الله **ج**: وَمَنْ أَرْضَى النَّاسَ بِسَخَطِ اللّهِ وكَلَهُ اللّهُ إلَى النَّاسِ.

(ترمذی، قال الألبانی: صحیح)

[حمّد فرموده: هر کس [بجای رضایت الله] به دنبال رضایت مردم باشد، خداوند از او ناخشنود است، پس او را به مردم می‌سپارد.]

﴿**ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ وَلَا تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَۗ قَلِيلٗا مَّا تَذَكَّرُونَ٣**﴾[الأعراف: 3].

(آنچه از جانب پروردگارتان بر شما نازل شده، پيروی کنيد، و از اولياء (و معبود‌های) ديگر جز او، پيروی نکنيد، چه اندک پند می‌‌پذيريد).

﴿**وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَخۡشَ ٱللَّهَ وَيَتَّقۡهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ٥٢**﴾[النور: 52].

(و کسی‌که الله و پیامبرش را اطاعت کند، و از الله بترسد، و از (مخالفت فرمان) او بپرهیزد، پس اینانند که کامیاب (واقعی) هستند).

﴿**۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَلَا تُبۡطِلُوٓاْ أَعۡمَٰلَكُمۡ٣٣**﴾[محمد: 33].

(ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! الله را اطاعت کنید، رسول (الله) را اطاعت کنید، اعمال‌تان را باطل نکنید).

والسّلام علی من اتّبع الحقّ والهدی وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین

تهیه کننده:
**محمّد فاتح شریعتی فرزند عطاالله**

سنندج - 13/12/1390

 (1)- (خطبه – 45) وصف الله تعالی**أ**

(1)الْحَمْدُ لِلَّهِ غَيْرَ ‏مَقْنُوطٍ مِن رَّحْمَتِهِ، وَلا مَخْلُوٍّ مِن نِعْمَتِهِ، وَلا مَأيُوسٍ مِنْ مَغْفِرَتِهِ، وَلا ‏مُسْتَنْکَفٍ‏ عَنْ عِبادَتِهِ، الَّذِى لا تَبْرَحُ مِنْهُ رَحْمَةٌ، وَلا تُفْقَدُ لَهُ نِعْمَةٌ. (2)وَالدُّنْيا دارٌ ‏مُنِىَ‏ ‏لَهَا ‏الْفَناءُ، وَلِأَهْلِها مِنْهَا ‏الْجَلاءُ، وَهِىَ حُلْوَةٌ ‏خَضِرَةٌ، وَقَدْ عَجِلَتْ لِلطَّالِبِ، وَ‏الْتَبَسَتْ‏ ‏بِقَلْبِ‏ ‏النَّاظِرِ، (3)فَارْتَحِلُوا مِنْها بِأَحْسَنِ ما بِحَضْرَتِکُم مِنَ الزّادِ، وَلا تَسْأَلُوا فِيها فَوْقَ ‏الْکَفافِ‏، وَلا تَطْلُبُوا مِنْها أَکْثَرَ مِنَ ‏الْبَلاغِ.

[(1)سپاس لایق خداوندی است که هيچ کس مأيوس از رحمت او نيست، نعمت او همه را شامل است، از آمرزش او احدی نوميد نبوده، پرستش او برای کسی سبب سرشکستگی نمی‌باشد، خدائی که از رحمت دريغ نمی‌کند، نعمت او زوال نمی‌پذيرد. (2) دنيا سرایی است فناپذیر، برای آن و برای اهلش رخت بر بستن مقدر گرديده است، آن(دنیا در نظر اهل غفلت) خوشگوار و سبز و خرم است، (سبب گول زدن و غافل نمودن آن اين است که) شتابان به سراغ خواهان و طالبش می‌آيد، علاقه و محبت خود را به دل نظر کننده وارد می‌کند، (3)پس(مردم) کوچ کنيد از آن(دلبند فریبنده) و از بهترين متاع خود(پرستش خالق و خدمت به خلق) توشه برداريد، در آن بيش از حاجت نطلبيد، زيادتر از آنچه به شما رسيده نخواهيد.]

(2)- (خطبه – 49) وصف الله تعالی**أ**

(1)الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى ‏‏بَطَنَ‏‏ ‏‏خَفِيَّاتِ‏‏ الْأُمُورِ، وَدَلَّتْ عَلَيْهِ ‏أَعْلامُ‏ الظُّهُورِ، وَامْتَنَعَ عَلى عَيْنِ الْبَصِيرِ، ‏(2)فَلا ‏عَيْنُ‏ مَنْ لَمْ يَرَهُ تُنْکِرُهُ، وَلا قَلْبُ مَنْ أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ، (3)سَبَقَ فِى الْعُلُوِّ فَلا شَىْ‏ءَ أَعْلى مِنْهُ، وَقَرُبَ فِى الدُّنُوِّ فَلا شَىْ‏ءَ أَقْرَبُ مِنْهُ. فَلا اسْتِعْلاؤُهُ باعَدَهُ عَن شَىْ‏ءٍ مِنْ خَلْقِهِ، وَلا قُرْبُهُ ساواهُمْ فِى الْمَکانِ بِهِ، (4)لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ، وَلَمْ يَحْجُبْها عَنْ واجِبِ مَعْرِفَتِهِ، (5)فَهُوَ الَّذِى تَشْهَدُ لَهُ أَعْلامُ الْوُجُودِ، عَلى إِقْرارِ قَلْبِ ذِى الْجُحُودِ، تَعالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُهُ الْمُشَبِّهُونَ بِهِ، وَالْجاحِدُونَ لَهُ عُلُوّاً کَبِيراً.

[(1)حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که دانا به امور پنهانی است، نشانه‌های آشکار بر وجود (کل)هستی او دلالت دارد، و ديدن او با بينایی چشم محال است. (2)پس چشم کسی که او را نديده (وجود و بودنش را)انکار نمی‌کند، دل کسی که وجود او را (از روی آثار و علامات آن)دانسته به کنه ذاتش پی نمی‌‏برد، (3)در بلندی (بر همه)برتری دارد، هيچ چيز از او بالاتر نيست، در نزديکی (به همه)نزديک است، هيچ چيز از او نزديکتر نيست، پس(چون به همه احاطه دارد) بلندی او، او را از مخلوقاتش دور نکرده، نزديکی او خلق را در مکانی با او مساوی و برابر ننموده، (4)عقل‌ها را بر حد و نهايت صفت خود آگاه نساخته(زيرا برای صفات که عين ذات او است حدی نيست) و آن‌ها را از شناختن خويش به قدر واجب باز نداشته، (5)پس او است خداوندی که آثار و علامات موجوده بر اقرار دل منکر از او گواهی می‌دهد، منزه است خداوند از گفتار آن‌هایی که او را به خلق تشبيه می‌کنند و کسانی که او را انکار می‌نمايند.]

(3)- (خطبه – 107) وصف الله تعالی**أ**

(1)الحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلِّى لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ وَالظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ، (2)خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ رَوِيَّةٍ، إِذْ کانَتِ الرَّوِيَّاتُ لا تَلِيقُ إِلَّا ‏بِذَوِى‏ ‏الضَّمائِرِ، وَلَيْسَ بِذِى ضَمِيرٍ فِى نَفْسِهِ، (3)خَرَقَ عِلْمُهُ باطِنَ غَيْبِ ‏السُّتُراتِ‏، وَأَحاطَ بِغُمُوضِ عَقائِدِ السَّرِيراتِ.

[(1)سپاس خدايی را سزاوار است که به سبب خلقت و آفرينشی که فرموده(و دليل بر ربوبيت او است) به خلایق آشکار شده است، به حجت خويش(آثار قدرت) نزد دل‌های ايشان ظاهر و نمايان است، (2)بدون به کار بردن فکر و انديشه، آفريدگان را ايجاد فرموده، زيرا انديشه‏ها سزاوار نيست، مگر به کسانی که دارای ضمایر(قوای مدرکه‌ی باطنيه) باشند و خداوند فی نفسه دارای ضميری نيست، (3) نفوذ علم او به باطن و کنه ناديدنی‌ها(مانعی نيست) و به کوچکترين افکار و اسرار احاطه دارد.]

(4)- (خطبه - 94) وصف پیامبر **ج**

(1)بَعَثَهُ وَالنَّاسُ ضُلَّالٌ فِى حَيْرَةٍ، وَ‏‏حاطِبُونَ‏‏ ‏فِى‏ ‏فِتْنَةٍ، (2)قَدِ اسْتَهْوَتْهُمُ الْأَهْواءُ، ‏وَ ‏‏اسْتَزَلَّتْهُمُ‏‏ الْکِبْرِياءُ، وَ‏اسْتَخَفَّتْهُمُ‏ الْجاهِلِيَّةُ ‏الْجَهْلاءُ، حَيارى فِى زِلْزالٍ مِنَ الْأَمْرِ، وَبَلاءٍ مِنَ الْجَهْلِ، (3)فَبالَغَ ع فِى النَّصِيحَةِ، وَمَضى عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَدَعا إِلَى الْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ ‏الْحَسَنَةِ.

[(1)خدای متعال رسول **ج** را به پيغمبری فرستاد، هنگامی که مردم (از راه حق) گمراه شده و سرگردان بودند، در راه فتنه و فساد از روی خبط و اشتباه قدم می‌نهادند، (2)هوی‌ها و آرزوها(ی بيجا) ايشان را دستگير کرده، کبر و نخوت آنان را به اشتباهکاری واداشته، جهل و نادانی آن‌ها را سبکسر و نفهم نموده بود، در حالتی که پريشان حال و در کار خويش مضطرب و نگران و مبتلی به نادانی بودند، (3)پس مصطفی **ج** در نصيحت(ايشان) کوشش فرمود، گذشت در راه راست، به سوی حکمت و دانش و پند نيکو (آن‌ها را) دعوت نمود (تا از بدبختی رهائی يافته سعادت دنيا و آخرت را بدست آورند).]

(5)- (خطبه – 105) وصف دین اسلام

(1)الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى شَرَعَ الْإِسْلامَ، فَسَهَّلَ شَرائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ، وَأَعَزَّ أَرْکانَهُ عَلى مَنْ غالَبَهُ، (2)فَجَعَلَهُ أَمْناً لِمَنْ ‏عَلِقَهُ‏، وَسِلْماً لِمَنْ دَخَلَهُ، وَبُرْهاناً لِمَنْ تَکَلَّمَ بِهِ، وَشاهِداً ‏لِمَنْ‏ ‏خاصَمَ‏ ‏بِهِ‏، وَنُوراً لِمَنِ اسْتَضاءَ بِهِ، وَفَهْماً لِمَنْ عَقَلَ، وَلُبّاً لِمَنْ تَدَبَّرَ، وَايةً لِمَنْ تَوَسَّمَ، وَتَبْصِرَةً لِمَنْ عَزَمَ، وَعِبْرةً لِمَنِ اتَّعَظَ، وَنَجاةً لِمَنْ صَدَّقَ، وَثِقَةً لِمَنْ تَوَکَّلَ، وَراحَةً لِمَنْ فَوَّضَ وَ‏جُنَّةً لِمَنْ صَبَرَ، (3)فَهُوَ ‏أَبْلَجُ‏ ‏الْمَناهِجِ‏، وَأَوْضَحُ ‏الْوَلائِجِ‏، ‏مُشْرِفُ‏ ‏الْمَنارِ، مُشْرِقُ ‏الْجَوادِّ، ‏مُضِى‏ءُ ‏الْمَصابِيحِ‏، ‏کَرِيمُ‏ ‏الْمِضْمارِ، رَفِيعُ الْغايَةِ، (4)جامِعُ ‏الْحَلْبَةِ، مُتَنافَسُ ‏السُّبْقَةِ، شَرِيفُ الْفُرْسانِ، التَّصْدِيْقُ مِنْهاجُهُ، وَالصّالِحاتُ مَنارُهُ، وَالْمَوْتُ غايَتُهُ، وَالدُّنْيا مِضْمارُهُ، وَالْقِيامَةُ حَلْبَتُهُ، وَالْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ.

[(1)سپاس خدايی را سزاوار است که (حقايق)اسلام را(بر همه‌ی خردمندان) واضح و آشکار نموده است، برای کسی که در آن وارد گردد(مسلمان شود) راه‌های سرچشمه‌ی آن را آسان گردانيد، ارکان و پايه‌های آن را محکم و استوار نمود، تا کسی نتواند بر آن غلبه و فزونی يابد(و آن را از بين ببرد)، (2)پس آن را (محل) امن (از قتل و غارت و دزدی و مانند آن‌ها در دنيا و آسودگی از عذاب آخرت) قرار داد، برای کسی که خود را به آن متصل کرد(به دستور آن رفتار نمود)؛ و (نشانه ی)صلح و آشتی قرار داد برای کسی که در آن داخل گشت؛ برهان و دليل(باشد) برای کسی که به وسيله‌ی آن سخن گفت؛ شاهد و گواه(باشد) برای کسی که با گوينده‌ی آن دشمنی کرد؛ نور و روشنی(هادی و راهنما باشد) برای کسی که از آن روشنی طلبيد؛ فهم(و درک حقایق باشد) برای کسی که تدبّر کرد؛ عقل و خرد برای کسی که(در مخلوقات) تفکر و انديشه نمود؛ نشانه‌ی(رستگاری باشد) برای کسی که به فراست راه حق را جست؛ بينايی برای کسی که تصميم گرفت(تا به خطا و اشتباه، کاری انجام ندهد)؛ عبرت و آگاهی (باشد) برای کسی که پند پذيرفت؛ نجات و رهايی(از عذاب باشد) برای کسی که تصديق و اعتراف نمود(به درستی آن؛ وثوق و اطمينان (باشد) برای کسی که توکل داشت (و به خدا)اعتماد کرد؛ آسايش (باشد)برای کسی که (کارش را به پروردگار)تفويض نمود؛ سپر (باشد) برای کسی که(در سختی‌ها) شکيبا بود؛ (3)پس اسلام روشن‌ترين راه‌ها و آشکارترين مذاهب است، مناره‌ی آن(راستی و درستی آن) در بلندی (هويدا)است، راه‌های آن درخشان (و نمايان)است؛ چراغ‌هايش روشنی‌دهنده است، در ميدان مسابقه پيش رونده است، پايان آن(به قرب خداوند نزدیک و) بلند است، (4)گرد آورنده‌ی اسبان مسابقه است (تا سواران آن‌ها برای تقرب به درگاه الهی از يک ديگر پيشی گيرند)، جایزه‏ای که برای مسابقه تعيين شده به قدری نفيس و نيکو است که همه به آن رغبت دارند، اسب دوان‌های آن شريف و بزرگوار هستند، راه آن تصديق(به خدا و رسول) و نشانه‌ی آن اعمال صالحه و پايان آن مرگ است؛ و ميدان رياضت و تربيت آن دنيا است؛ محل دواندن اسب‌های آن قيامت است؛ و بهشت جایزه و پاداش آن می‌باشد.]

(6)- (خطبه- 175) وصف قرآن عظیم

(1)انتَفِعُوا بِبَيانِ اللَّهِ، وَاتَّعِظُوا بِمَواعِظِ اللَّهِ، وَاقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللَّهِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْأَعْذَرَ ‏إِلَيْکُمْ‏ ‏بِالْجَلِيَّةِ، وَأَخَذَ عَلَيْکُمُ الْحُجَّةَ، وَبَيَّنَ لَکُمْ مَحابَّهُ مِنَ الْأَعْمالِ وَمَکارِهَهُ مِنْها لِتَتَّبِعُواهذِهِ وَتَجْتَنِبُوا هذِهِ، (2)فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ **ج** کانَ يَقُولُ: ‏إِنّ‏ ‏الْجَنَّةَ ‏‏حُفَّتْ‏‏ ‏بِالْمَکارِهِ‏، ‏وَ‏إِنّ‏ ‏النّارَ ‏حُفَّتْ‏ ‏بِالشَّهَواتِ‏. (3)وَاعْلَمُواْ أَنَّهُ ما مِنْ طاعَةِ اللَّهِ شَىْ‏ءٌ إِلّا يَأْتِى فِى کُرْهٍ، وَما مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَىْ‏ءٌ إِلّا يَأْتِى فِى شَهْوَةٍ، (4)فَرَحِمَ اللَّهُ رَجُلًا ‏نَزَعَ‏ عَنْ شَهْوَتِهِ، وَقَمَعَ هَوى نَفْسِهِ، فَإِنَّ هذِهِ النَّفْسَ ‏أَبْعَدُ ‏شَىْ‏ءٍ ‏مَنزَعاً، وَآن‌ها لاتَزالُ تَنْزِعُ إِلى مَعْصِيَةٍ فِى هَوًى. (5)وَاعْلَمُوا عِبادَاللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ لا يُمْسِى وَلا يُصْبِحُ إِلّا وَنَفْسُهُ ‏ظَنُونٌ‏ عِنْدَهُ، فَلا يَزالُ ‏زارياً ‏عَلَيْها، وَمُسْتَزِيداً لَها، (6)فَکُونُواْ کَالسَّابِقِينَ قَبْلَکُمْ وَالْماضِينَ أَمامَکُمْ، ‏قَوَّضُوا مِنَ الدُّنْيا تَقْوِيضَ الرَّاحِلِ، وَطَوَوْها طَىَّ الْمَنازِلِ. (7)وَاعْلَمُوا أَنَّ هذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِى لا يَغُشُّ وَالْهادِى الَّذِى لا يُضِلُّ، وَالْمُحَدِّثُ الَّذِى ‏لا ‏يَکْذِبُ‏، وَما جالَسَ هذَا الْقُرانَ أَحَدٌ إِلَّا قامَ عَنْهُ بِزِيادَةٍ أَوْ نُقْصانٍ: زِيادَةٍ فِى هُدىً، وَنُقْصانٍ مِّنْ عَمىً. (8)وَاعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرانِ مِنْ ‏فاقَةٍ، وَلا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرانِ مِنْ غِنىً، فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوائِکُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلى ‏لَأْوائِکُمْ‏، فَإِنَّ فِيهِ شِفاءً مِنْ أَکْبَرِ الّداءِ، وَهُوَ الْکُفْرُ وَالنِّفاقُ وَالْغَىُّ وَالضَّلالُ، (9)فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ، وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ، وَلا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ، إِنَّهُ ما تَوَجَّهَ الْعِبادُ إِلَى اللَّهِ تَعالى بِمِثْلِهِ. (10)وَاعْلَمُوا أَنَّهُ ‏شافِعٌ‏ ‏وَ مُشَفَّعٌ، وَقائِلٌ وَمُصَدَّقٌ، وَأَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرانُ يَوْمَ الْقِيمَةِ شُفِّعَ فِيهِ، وَمَنْ ‏مَحَلَ‏ بِهِ الْقُرانُ يَوْمَ الْقِيمَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ، (11)فَإِنَّهُ يُنادِى مُنادٍ يَوْمَ الْقِيامَةِ: أَلا إِنَّ کُلَّ حارِثٍ مُبْتَلى فِى حَرْثِهِ وَعاقِبَةِ عَمَلِهِ غَيْرَ حَرَثَةِ الْقُرانِ فَکُونُوا مِنْ حَرَثَتِهِ وَأَتْباعِهِ، وَاسْتَدِلُّوهُ عَلى رَبِّکُمْ، وَاسْتَنْصِحُوهُ عَلى أَنْفُسِکُمْ، وَاتَّهِمُوا عَلَيْهِ اراءَکُمْ، وَ‏‏اسْتَغِشُّوا‏ ‏فِيهِ‏ ‏أَهْواءَکُمْ‏.

(1)از گفتار خدا(در قرآن کريم راجع به دنيا و آخرت) سود ببريد، از پندهای خدا بهره بگيريد، اندرز خدا را بپذيريد، زيرا خداوند به دليل‌هایی که(برایش) هويدا است جای عذر و بهانه برای عذاب نمودن (گناه کاران)شما باقی نگذاشته(که بگويند چرا ما را عذاب می‌کنی، در صورتی که ما نمی‌دانستيم) و به شما اتمام حجت کرده(قرآن را نازل فرموده و پيغمبر را مبين آن قرار داده، تا نگویید حجتی نبود)، از اعمال آنچه را که اراده داشته(و برای بندگان خود خیر دانسته، به انجام آن امر کرده است) و آنچه را که بد دانسته(از آن نهی نموده، و در قرآن کريم و سنت پيغمبر) برای شما بيان فرموده، تا(آن را که او) دوست داشته (شما)آن را پيروی(کنید) و از آنچه بد دانسته دوری نمایيد، (2)زيرا رسول الله **ج** می‌فرمود: بهشت پوشیده شده به سختی‌ها(تحمل رنج‌های دنیا، و شکيبایی بر طاعت و خودداری از لذایذ زود گذر)، (3) بدانيد هيچ چيز از طاعت خدا نيست، مگر آنکه انجام آن گران می‌آيد، هيچ چيز از معصيت خدا نيست، مگر آنکه موافق ميل و خواهش نفس می‌باشد، (4)پس خدا بيامرزد مردی را که شهوت را از خويش دور کرده از پيروی خواهش و آرزوی نفس باز ايستد، زيرا اين نفس، مشکلترين چيز است برای باز داشتنش(از شهوترانی) و هميشه بر اثر خواهش و آرزو به معصيت شوق دارد، (5) ای بندگان خدا! بدانيد که مؤمن شب را صبح نمی‌کند و صبح را به شب نمی‌رساند، مگر آنکه به نفس خود بدگمان است، پيوسته از نفس عيب جویی می‌کند، زيادتر از آنچه (طاعت و بندگی)نموده است، از آن می‌طلبد، (6)پس مانند کسانی باشيد که از شما (به رحمت خدا)پيشی گرفتند و جلو روی شما گذشتند، از دنيا خيمه کندند، مانند خيمه ‏کندن کوچ ‏کننده، (مدت زندگانی) آن را بسر رساندند مانند طی کردن منزل‌ها، (7) بدانيد اين قرآن پند دهنده‌ای است که خيانت نمی‌کند، راهنمایی است که گمراه نمی‌نمايد، سخنگویی است که دروغ نمی‌گويد، کسی با اين قرآن ننشست، مگر آنکه چون از پيش آن برخاسته هدايت و رستگاری او افزايش يافت، يا کوری و گمراهی او کم گرديد، (8) بدانيد کسی را بعد از قرآن نيازمندی نيست، نه برای کسی پيش از قرآن بی‌‏نيازی است، پس بهبودی دردهای خود را از آن بخواهيد، در سختی و گرفتاری از آن کمک بطلبيد، زيرا در قرآن برای بزرگترين درد که کفر و نفاق و تباه شدن و گمراهی می‌باشد، شفا و بهبودی است، (9)پس به(پيروی از) آن از خدا(شفا) بخواهيد، با دوستی(عمل به) آن به خدا روی آوريد، آن را وسيله‌ی خواهش از بندگانش قرار ندهيد، زيرا بندگان به (چيزی)مانند قرآن به خدا روی نياوردند، (10) بدانيد قرآن (در قيامت) شفاعت کننده‏ای است که شفاعتش پذيرفته می‌گردد؛ راست گوئی است که گفتارش تصديق می‌شود؛ کسی را که قرآن روز قيامت شفاعت کرد، شفاعتش درباه‌ی او قبول می‌شود؛ کسی را که قرآن روز قيامت زشت دانست (به شرک و کفر و نفاق و بد رفتاری و شهوترانی او گواهی داد) گفتارش به زيان او تصديق می‌گردد؛ (11)زيرا روز قيامت ندا کننده‌ای فرياد می‌کند: آگاه باشيد هر کشت کاری در عاقبت عمل و کشته‌ی خود گرفتار است، مگر کشت کاران قرآن، پس شما از کشت کنندگان و پيروان آن بوده، آن را راهنما بسوی پروردگارتان قرار دهيد، از آن اندرز بگيريد، انديشه‏هايتان را که بر خلاف آن است متهم سازيد، خواهش‌های خود را در برابر آن خيانتکار بدانيد.]

(7)- (خطبه- 18) ذم علما به دلیل اختلافاتشان

(1)تَرِدُ عَلى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِى حُکْمٍ مِنَ الْأَحْکامِ فَيَحْکُمُ فِيها بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرِدُ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِها عَلى غَيْرِهِ فَيَحْکُمُ فِيها بِخِلافِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقُضاةُ بِذلِكَ عِنْدَ ‏‏إِمامِهِمُ‏‏ ‏الَّذِى‏ ‏اسْتَقْضاهُمْ‏ فَيُصَوِّبُ اراءَهُمْ جَمِيعاً، وَإِلهُهُمْ واحِدٌ، وَنَبِيُّهُمْ واحِدٌ، وَکِتابُهُمْ واحِدٌ، (2)أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعالى بِالْإِخْتِلافِ فَأَطاعُوهُ؟ أَمْ نَهاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ؟ (3)أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحانَهُ دِيناً ناقِصاً فَاسْتَعانَ بِهِمْ عَلى إِتْمامِهِ؟ أَمْ کانُوْا شُرَکاءَ لَهُ. فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوْا وَعَلَيْهِ اَنْ يَرْضى؟ (4)أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحانَهُ دِيناً تامّاً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ ج عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدائِهِ؟ وَاللَّهُ سُبْحانَهُ يَقُولُ: ‏ما ‏فَرَّطْنا ‏فِى‏ ‏الْکِتابِ‏ ‏مِن‏ ‏شَىْ‏ءٍ، وَقالَ: فِيهِ تِبْيانُ کُلِّ شَىْ‏ءٍ، (5)وَذَکَرَ أَنَّ الْکِتابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلافَ فِيهِ، فَقالَ سُبْحانَهُ ‏وَ ‏لَوْ ‏کانَ‏ ‏مِنْ‏ ‏عِنْدِ ‏غَيْرِ ‏اللَّهِ‏ ‏لَوَجَدُوا ‏فِيهِ‏ ‏اخْتِلافاً ‏کَثِيراً، (6)وَإِنَّ الْقُرانَ ظاهِرُهُ ‏أَنِيقٌ‏، وَباطِنُهُ عِمِيقٌ، لا تَفْنى عَجائِبُهُ، وَلا تَنْقَضِى غَرائِبُهُ، وَلا تُکْشَفُ الظُّلُماتُ إِلَّا بِهِ.

[(1)مسأله‏ای از احکام دين، از يکی از علما پرسيده می‌شود، او به رای خود راجع به آن فتوی می‌دهد، همان مسأله از قاضی ديگری سوأل می‌شود، فتوای او بر خلاف قاضی اوّلی است، آنگاه ايشان با حکم‌های خلاف يکديگر نزد پيشوایی که آن‌ها را قاضی قرار داده گرد می‌آيند، قاضی برتر رأی همه‌ی آنان را درست می‌داند، در صورتی که خدای ايشان يکی و پيغمبر آن‌ها يکی و کتابشان يکی است؟! (2)آيا(نعوذبالله) خدای سبحان ايشان را امر فرموده است که مخالف يکديگر(در جواب مسأله) فتوا بدهند، (و)آنان(تصوّر کرده‌اند) فرمان الله را پيروی کرده‌اند؟، يا اين‌که آنان را از اختلاف نهی نموده و آن‌ها معصيت و نافرمانی کرده‏اند، (3)يا اين‌که(نعوذ بالله) خدای متعال دين ناقصی فرستاده و برای اتمام آن از ايشان کمک و ياری خواسته است؟، يا اين‌که خود را شريک خدا می‌دانند و حکم می‌دهند، (و)الله هم راضی است؟، (4)يا اين‌که خدا دين کاملی فرستاده (و)رسول خدا **ج** در تبليغ و رساندن آن کوتاهی کرده است؟، حال آنکه خدای متعال می‌فرمايد: هيچ چيزی را در قرآن فروگزار نکرده‏ايم؛ و نیز فرموده است: در آن هر چيزی بيان شده است؛ (5) و ذکر فرموده: بعضی از قرآن بعض ديگرش را تصديق می‌کند و اختلافی در آن نيست؛ خدای سبحان فرموده: اين قرآن اگر از جانب غير خداوند بود، هر آينه در آن اختلاف بسياری می‌يافتند، (6) ظاهر قرآن کريم شگفت‏آور و نيکو، باطن آن ژرف و بی‌‏پايان است، عجائب و غرائب آن پايانی ندارد، تاريکی‌ها رفع نمی‌گردد، مگر به وسيله‌ی آن.]

(8)- (مکتوب- 53) اطاعت از خدا و رسول و آمران مؤمن

(38)ثُمَّ اعْرِفْ لِکُلِّ امْرِى‏ءٍ مِنْهُمْ ما أَبْلى، وَلا تُضِيفَنَّ ‏بَلاءَ ‏امْرِى‏ءٍ إِلى غَيْرِهِ وَلا تُقَصِّرَنَّ بِهِ دُونَ غايَةِ بَلائِهِ، وَلا يَدْعُوَنَّكَ شَرَفُ امْرِى‏ءٍ إِلى أَنْ تُعَظِّمَ مِنْ بَلائِهِ ما کانَ صَغِيراً، وَلا ضَعَةُ امْرِى‏ءٍ إِلى أَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بَلائِهِ ما کانَ عَظِيماً. (39)وَارْدُدْ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ‏ما ‏‏يُضْلِعُكَ ‏مِنَ‏ ‏الْخُطُوبِ‏ وَيَشْتَبِهُ عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ، فَقَدْ قالَ اللَّهُ سُبْحانَهُ لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشادَهُمْ: ‏يا ‏أَيُّهَا ‏الَّذِينَ‏ امَنُوا ‏أَطِيعُوا ‏اللَّهَ‏ ‏وَ‏أَطِيعُوا ‏الرَّسُولَ‏ ‏وَ ‏أُولِى‏ ‏الْأَمْرِ ‏مِنکُمْ‏، ‏فَإِنْ‏ ‏تَنازَعْتُمْ‏ ‏فِى‏ ‏شَىْ‏ءٍ ‏فَرُدُّوهُ‏ ‏إِلَى‏ ‏اللَّهِ‏ ‏وَ‏الرَّسُولِ‏ ‏فَالرَّدُّ إِلَى اللَّهِ: أَلْأَخْذُ ‏بِمُحْکَمِ‏ ‏کِتابِهِ‏، وَالرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ: أَلْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجامِعَةِ غَيْرِ الْمُفَرِّقَةِ.

[(38)پس رنج و کار هر يک از آنان را برای خودش بدان، رنج کسی را به ديگری نسبت مده، بايد در پاداش به او هنگام بسر رساندن کارش کوتاهی ننمایی، بايد بزرگی کسی تو را بر آن ندارد که رنج و کار کوچک او را بزرگ شماری، پستی کسی تو را وادار نسازد که رنج و کار بزرگش را کوچک پنداری، (39) مشکلاتی که در احکام برايت پيش می‌آيد و اموری که بر تو مشتبه می‌شود به خدا و پيامبرش ارجاع ده، چرا که خداوند بزرگ به گروهی که علاقه داشته ارشادشان کند فرموده: "ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید الله را، اطاعت کنید پیامبر و صاحبان امرتان را، اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر باز گردانید؛ اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید". بازگرداندن چيزی به خداوند متمسک شدن بقرآن کريم و يافتن دستور از آيات محکم آن است؛ و بازگرداندن به پيامبر ج همان تمسک به سنت قطعی و مورد اتفاق آن حضرت است.]

(9)- (مکتوب- 77) جهت مناظره از سنّت استفاده شود

لِعَبْدِاللَّه ‏بْنِ‏ ‏الْعَبّاسِ‏ ب أَيْضاً لَمَّا بَعَثَهُ لِلْاِحْتِجاج عَلَى الْخَوارِج: لا تُخاصِمْهُمْ بِالْقُرانِ فَإِنَّ ‏الْقُرانَ‏ ‏حَمَّالٌ‏ ذُو وُجُوهٍ تَقُولُ وَيَقُولُونَ، وَلکِنْ ‏خاصِمْهُمْ‏ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْها ‏مَحِيصاً.

[از سفارش‌های امام عليه السلام به عبدالله بن عباس هنگامی که وی را برای گفتگو نزد خوارج فرستاد: با آيات قرآن با آن‌ها محاجه نکن، چرا که قرآن [برای اين لجوجان] تاب معان مختلف و امکان تفسير گوناگون دارد، تو چيزی می‌گوئی و آن‌ها چيز ديگر [و سخن به جائی نمی‌رسد] [7] لکن با سنت پيامبر ج با آن‌ها بحث نما که در برابر آن پاسخی نخواهند يافت [و مجبور به تسليمند.]

(10)- (خطبه- 87) اعتراض به اختلاف و این‌كه چرا پیرو سنّت نیستند؟

(1)أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ ‏سُبْحانَهُ‏ لَمْ ‏يَقْصِمْ‏ جَبَّارِى دَهْرٍ قَطُّ إِلَّا بَعْدَ تَمْهِيلٍ وَرَخاءٍ، وَلَمْ ‏يَجْبُرْ ‏عَظْمَ‏ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ ‏أَزْلٍ‏ وَبَلاءٍ، وَفِى دُونِ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ ‏عَتْبٍ‏، وَمَا اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ ‏خَطْبٍ‏ مُعْتَبَرٌ! (2)وَما کُلُّ ذِى قَلْبٍ بِلَبِيبٍ، وَلا کُلُّ ذِى سَمْعٍ بِسَمِيعٍ، وَلا کُلُّ ‏ذِى‏ ناظِرٍ بِبَصِيرٍ، (3)فيا عَجباً وَما لِى لا أَعْجَبُ مِنْ خَطاءِ هذِهِ الْفِرَقِ عَلَى اخْتِلافِ حُجَجِها فِى دِينِها! لا يَقْتَصُّونَ أَثَرَ نَبِىٍّ، وَلا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِىٍّ، وَلا يؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ، وَلا ‏يَعِفُّونَ‏ عَنْ عَيْبٍ، (4)يَعْمَلُونَ فِى الشُّبُهاتِ، وَيَسِيرُونَ فِى الشَّهَواتِ، الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ ما عَرَفُوا، وَالْمُنکَرُ عِندَهُمْ ما أَنکَرُوا، (5)مَفْزَعُهُمْ فِى الْمُعْضِلاتِ إِلى أَنْفُسِهِمْ، وَتَعْوِيلُهُمْ فِى ‏الْمُبْهَماتِ‏ عَلى ارائِهِمْ، کَأَنَّ کُلَّ امْرِى‏ءٍ مِنْهُمْ إِمامُ نَفْسِهِ، قَدْ أَخَذَ مِنْها فِيما يَرى بِعُرىً ‏ثِقاتٍ‏، وَأَسْبابٍ مُحْکَماتٍ.

[(1) ‏اما بعد: خداوند هرگز جباران دنيا را درهم نشكسته، مگر پس از آنكه به آنان نعمت‏فراوان بخشيد(اما آن‌ها به جاى شكر نعمت‏بر ظلم و ستم افزودند)و هرگز استخوان شكسته ‏زندگى ملتى را ترميم نكرده، مگر پس از آزمايش و تحمل مشكلات فراوانی که به آنان روا داشته است، و در سختی‌هائى‏كه شما با آن‌ها مواجه شديد و مشكلاتى كه پشت‏سر گذارديد، درس‌هاى عبرت فراوانى‏وجود داشت. (2) نه هر كس مغز دارد انديشمند است، نه هر صاحب گوشى شنواستو نه هر چشم-دارى بينا! (3) شگفتا!چرا تعجب نكنم؟از خطا و اشتباه اين گروه‌هاى پراكنده با اين دلائل‏مختلفى كه بر مذهب خود دارند، نه گام به جاى گام پيغمبرى مى‏نهند، نه از عمل وصى ‏پيغمبرى پيروى مى‏كنند. نه به غيب ايمان مى‏آورند، نه خود را از عيب بر كنار مى‏دارند.(4) به شبهات عمل مى‏كنند، و در گرداب شهوات غوطه‏ورند، نيكى در نظرشان همان‏است كه خود نيک مى‏شمارند، منكر و زشتى آن است كه خود منكر بشمارند.(5) در حل مشكلات به خود پناه مى‏برند، و در مبهمات تنها به راى خويش تكيه مى‏نمايند. گويا هر كدام امام خويشتنند، كه به دستگيره‏هاى مطمئن و اسباب محكمى كه خود مى‏انديشند و خود ساخته‏اند چنگ زده‏اند.]

(11)- (خطبه- 88) اعتراض به اختلاف و موعظه‌ی بندگان

(1)أَرْسَلَهُ عَلى حِينِ ‏فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، وَطُولِ هَجْعَةٍ مِنَ الْأُمَمِ، وَاعْتِرامٍ‏‏ مِنَ الْفِتَنِ، وَانتِشارٍ مِنَ الْأُمُورِ، وَ‏تَلَظٍّ مِنَ الْحُرُوبِ، وَالدُّنْيا کاسِفَةُ النُّورِ، ظاهِرَةُ الْغُرُورِ، (2)عَلى حِينِ اصْفِرارٍ مِنْ وَرَقِها، وَإِياسٍ مِنْ ثَمَرِها، و ‏‏اغْوِرارٍ‏ ‏مِنْ‏ ‏مائِها، قَد دَرَسَتْ ‏أعْلامُ‏ الْهُدى، وَظَهَرَتْ أَعْلامُ الرَّدى، (3)فَهِىَ ‏مُتَجَهِّمَةٌ لِأَهْلِها، عابِسَةٌ فِى وَجْهِ طالِبِها، ‏ثَمَرُهَا ‏الْفِتْنَةُ، وَطَعامُهَا ‏الْجِيفَةُ، وَ‏شِعارُهَا الْخَوْفُ، وَ‏دِثارُهَا السَّيْفُ. (4)فَاعْتَبِرُواْ عِبادَ اللَّهِ، وَاذْکُرُوا تِيكَ الَّتِى آباؤُکُمْ وَإِخْوانُکُمْ بِها ‏مُرْتَهَنُونَ‏، وَعَلَيْها مُحاسَبُونَ، (5)وَاللَّهِ ما تَقادَمَتْ بِکُمْ وَلا بِهِمُ الْعُهُودُ، وَلا خَلَتْ فِيما بَيْنَکُمْ وَبَيْنَهُمُ ‏الْأَحْقابُ‏ وَ‏الْقُرُونُ‏، وَما أَنتُمُ الْيَوْمَ مِنْ يَوْمِ کُنتُمْ فِى أَصْلابِهِمْ بِبَعيدٍ، (6)وَاللَّهِ ما ‏أَسْمَعَهُمُ‏ الرَّسُولُ شَيْئاً. إِلّا وَها أَنَا ذَا الْيَوْمَ مُسْمِعُکُمُوهُ، وَما أَسْماعُکُمُ الْيَوْمَ بِدُونِ أَسْماعِهِمْ بِالْأَمِسْ، وَ‏لا شُقَّتْ لَهُمُ الْأَبْصارُ، وَلا جُعِلَتْ لَهُمُ الْأَفْئِدَةُ فِى ذلِكَ ‏الْأَوانِ‏، إِلَّا وَقَدْ أُعْطِيتُمْ مِثْلَها فى هذَا الزَّمانِ. (7)وَوَاللَّهِ ما بُصِّرْتُمْ بَعْدَهُمْ شَيْئاً جَهِلُوهُ، وِ لا ‏أُصْفِيتُمْ‏ بِهِ وَحُرِمُوهُ، وَلَقَدْ نَزَلَتْ بِکُمُ الْبَلِيَّةُ ‏جائِلًا ‏خِطامُها، رِخْواً ‏بِطآن‌ها، فَلا يَغُرَّنَّکُمْ ما أَصْبَحَ فِيهِ أَهْلُ الْغُرُورِ، فَإِنَّما هُوَ ظِلٌّ مَّمْدُودٌ إِلى أَجَلٍ مَّعْدُودٍ.

[(1) هنگامى خداوند رسالت را بر عهده او [رسول الله **ج**] گذارد كه مدت‌ها از بعثت پيامبران پيشين گذشته‏بود، ملت‌ها در خواب عميقى فرو رفته بودند، فتنه و فساد جهان را فرا گرفته بود. كارهاى خلاف در ميان مردم منتشر و آتش جنگ زبانه مى‏كشيد، دنيا بى‏نور و پراز مكر و فريب گشته بود (2) برگ‌هاى درخت زندگى به زردى گرائيده، از ثمره زندگى خبرى نبود، آب حيات‏انسانى به زمين فرو رفته، منارهاى هدايت‏به كهنگى گرائيده، پرچم‌هاى هلاكت و بدبختى‏آشكار شده بود، (3) پس دنيا با قيافه‏اى زشت و كريه به اهلش مى‏نگريست، با چهره عبوس باطالبانش روبرو بود، ميوه درخت آن فتنه، طعامش مردار بود، در درون، وحشت و اضطراب، در برون شمشير حكومت مى‏كرد، (4) اى بندگان خدا عبرت گيريد!و به ياد وضعى كه پدران و برادرانتان كه از جهان‏رخت‏بربستند و در گرو آن مى‏باشند، و در برابر آن محاسبه مى‏شوند، باشيد، (5)و به خدا سوگند از زمان شما تا ايشان روزگاران درازی طی نشده، ميان شما و ايشان سال‌ها و قرن‌ها نگذشته، شما امروز از روزی که در اصلاب آن‌ها بوديد دور نيستيد، (6) به خدا سوگند رسول **ج** چيزی را به گذشتگان شما نشنوانيد، مگر آنکه من امروز به شما گوشزد می‌نمايم، گوش‌های شما امروز از گوش‌های آن‌ها در ديروز پست‌تر نيست، در آن زمان ديده‌های آنان بينا نگشته و دل‌هايی به آن‌ها داده نشده، مگر آنکه در اين زمان مانند آن ديده‏ها و دل‌ها به شما هم داده‌اند، (7) سوگند به خدا، شما بعد از آن‌ها به چيزی بينا نشديده‌اید که آن‌ها ندانسته باشند، به چيزی برگزيده نگشتيد که آن‌ها از آن محروم و بی‌‏بهره مانده باشند، بليه ‏ای(فتنه و فسادی) به شما وارد گشته که(آن بليه مانند شتر سرکشی است که) مهارش در جولان و تنگ آن سست است، پس آنچه که گناهکاران در آن روز کرده، (و)زندگی می‌نمايند، شما را نفريبد، زيرا آن مانند سايه‌ای است گسترده تا زمان معين.]

(12)- (خطبه- 145) دنیا، مردم، بدعت، سنّت

(1)أَيُّهَا الناسُ، إِنَّما أَنتُمْ فِى هذِهِ الدُّنْيا غَرَضٌ ‏‏تَنْتَضِلُ‏‏ ‏‏فِيهِ‏‏ ‏الْمَنايا، مَعَ کُلِّ جُرْعَةٍ شَرَقٌ، وَفِى کُلِّ أَکْلَةٍ غَصَصٌ، (2)لا تَنالُونَ مِنْها نِعْمَةً إِلّا بِفِراقِ أُخْرى، وَلا يُعَمَّرُ مُعَمَّرٌ مِنکُمْ يَوْماً مِنْ عُمُرِهِ إِلّا بِهَدْمِ اخَرَ مِنْ أَجَلِهِ. وَلا تُجَدَّدُ لَهُ زِيادَةٌ فِى اُکُلِهِ إِلّا بِنَفادِ ما قَبْلَها مِنْ رِزْقِهِ، (3)وَلا يَحْيى لَهُ أَثَرٌ إِلّا ماتَ لَه أَثَرٌ، وَلا يَتَجَدَّدُ لَهُ جَدِيدٌ إِلّا بَعْدَ أَنْ ‏يَخْلُقَ‏ لَهُ جَدِيدٌ، وَلا تَقُومُ لَهُ نابِتَةٌ إِلَّا وَتَسْقُطُ مِنْهُ مَحْصُودَةٌ، (4)وَقَدْ مَضَتْ أُصُولٌ نَحْنُ فُرُوعُها، فَما بَقاءُ فَرْعٍ بَعْدَ ذَهابِ أَصْلِهِ؟! (5)وَما أُحْدِثَتْ بِدْعَةٌ إِلّا تُرِكَ بِها سُنَّةٌ، فَاتَّقُوا الْبِدَعَ، وَالْزَمُوا ‏الْمَهْيَعَ‏، إِنَّ ‏عَوازِمَ‏ ‏الْأُمُورِ أَفْضَلُها، وَإِنَّ مُحْدَثاتِها شِرارُها.

[(1) اى مردم!شما در اين جهان هدف تيرهاى مرگ هستيد. همراه هر جرعه‏اى اندوهى وجود دارد؛ و در هر لقمه‏اى امكان گلوگير شدنى هست؛ (2) به هيچ نعمتى نمى‏رسيد جز اينكه نعمت ديگرى را از دست مى‏دهيد! و روزى از عمر شما نمی‌گذرد مگر اينكه يک روز به مرگ نزديک‌تر می‌شويد، هر كس هر بار غذائى می‌خورد از آن روزى‏كه برايش تعيين شده به همان مقدار كاسته می‌گردد. (3)هيچ اثرى از او بوجود نمى‏آيد جز اينكه ‏اثر ديگرى از او می‌ميرد، چيزى براى او تازه نمی‌شود جز اينكه تازه‏اى از او كهنه مى‏گردد. (4) اصول و ريشه‌های ما درگذشتند و ما که مانده ايم فروع و شاخه‌های آن‌هائيم راستی فروع و شاخه چه بقائی بعد از رفتن ريشه دارد ؟(5) هيچ بدعتی ايجاد نمی‌شود مگر اينکه با آن سنتی متروک می‌گردد. بنابراين از بدعت بپرهيزيد و ملازم راه راست و جاده آشکار باشيد؛ امور اصيل پيشين [و آئين پاک حق] که صحت و درستی آن مورد ترديد نيست برترين امور است و بدعت‌ها بدترين کارها است.]

(13)- (سخن- 30) ایمان، كفر، شک

(1)الْإِيمانُ عَلى أَرْبَعِ دَعائِمَ: ‏عَلَى‏ الصَّبْرِ وَالْيَقِينِ وَالْعَدْلِ وَالْجِهادِ، ‏(2)وَالصَّبْرُ مِنْها عَلى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشَّوْقِ وَ‏الشَّفَقِ‏ وَالزُّهْدِ وَالتَّرَقُّبِ، فَمَنِ اشْتاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلا عَنِ الشَّهَواتِ، وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّماتِ، وَمَنْ زَهِدَ فِى الدُّنْيَا اسْتَهانَ بِالْمُصِيباتِ، وَمَنِ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سارَعَ فِى الْخَيْراتِ، (3)وَالْيَقِينُ مِنْها عَلى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلى تَبْصِرَةِ الْفِطْنَةِ، وَ‏تَأَوُّلِ‏ ‏الْحِکْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ ‏الْعِبْرَةِ، وَ‏سُنَّةِ ‏الْأَوَّلِينَ‏، فَمَنْ تَبَصَّرَ فِى الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِکْمَةُ، وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِکْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ، وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَکَأَنَّما کانَ فِى الْاَوَّلِينَ، (4)وَالْعَدْلُ مِنْها عَلى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلى غائِصِ الْفَهْمِ، وَ‏غَوْرِ ‏الْعِلْمِ‏، وَ‏زَهْرَةِ ‏الْحُکْمِ‏، وَرَساخَةِ الْحِلْمِ، فَمَن فَهِمَ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ، وَمَنْ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ ‏صَدَرَ ‏عَنْ‏ ‏شَرائِعِ‏ الْحُکْمِ، وَمَنْ حَلُمَ لَمْ يُفَرِّطْ فِى أَمْرِهِ وَعاشَ فِى النّاسِ حَمِيداً، (5)وَالْجِهادُ مِنْها عَلى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْىِ عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ‏الصِّدْق‏ ‏فِى‏ ‏الْمَواطِنِ‏ وَ‏شَنَانِ‏ الْفاسِقِينَ، فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَنْ نَهى عَنِ الْمُنْکَرِ أَرْغَمَ أُنُوفَ ‏الْمُنافِقِينَ‏، وَمَنْ صَدَقَ فِى الْمَواطِنِ قَضى ما عَلَيْهِ، وَمَنْ ‏شَنِئَ‏ الْفاسِقِينَ وَغَضِبَ لِلَّهِ غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضاهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ، (6)وَالْکُفْرُ عَلى أَرْبَعِ دَعائِمَ: عَلَى ‏التَّعَمُّقِ‏، وَالتَّنازُعِ، وَ‏الزَّيْغِ‏، وَ‏الشِّقاقِ‏، فَمَنْ تَعَمَّقَ ‏لَمْ‏ ‏يُنِبْ‏ إِلَى الْحَقِّ، وَمَنْ کَثُرَ نِزاعُهُ بِالْجَهْلِ دامَ عَماهُ عَنِ الْحَقِّ، وَمَنْ زاغَ ساءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَسَکِرَ سُکْرَ الضَّلالَةِ، وَمَنْ شاقَّ ‏وَعُرَتْ‏ عَلَيْهِ طُرُقُهُ، وَ‏أَعْضَلَ‏ عَلَيْهِ أَمْرُهُ، وَ‏ضاقَ عَلَیهِ‏ مَخْرَجُهُ، (7)وَالشَّكُّ عَلى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى ‏التَّمارِى‏، وَ‏الْهَوْلِ‏، وَ‏التَّرَدُّدِ، وَ‏الِاسْتِسْلامِ‏، ‏فَمَنْ‏ ‏جَعَلَ‏ ‏‏الْمِراءَ‏ ‏دِيناً ‏لَمْ‏ ‏‏يُصْبِحْ‏‏ ‏‏لَيْلُهُ‏‏، وَ‏مَنْ‏ ‏هالَهُ‏ ‏ما ‏بَيْنَ‏ ‏يَدَيْهِ‏ ‏‏نَکَصَ‏‏ ‏‏عَلى‏ ‏‏عَقِبَيْهِ‏‏، وَ‏مَن‏ ‏تَرَدَّدَ ‏فِى‏ ‏‏الرَّيْبِ‏‏ ‏وَطِئَتْهُ‏ ‏‏سَنابِكُ ‏‏الشَّياطِينِ‏‏، وَ‏مَنِ‏ ‏اسْتَسْلَمَ‏ ‏لِهَلَکَةِ ‏الدُّنْيا ‏وَ ‏الاخِرَةِ ‏هَلَكَ فِيهِما.

[(1) شناخت پايه هاى ايمان: ايمان بر چهار پايه استوار است: صبر، يقين، عدل و جهاد. (2)صبر نيز بر چهار پايه قرار دارد. شوق، هراس، زهد و انتظار. آن كس كه اشتياق بهشت دارد، شهوت‌هايش كاستى گيرد، آن كس كه از آتش جهنّم مى‌ترسد، از حرام دورى مى‌گزيند، آن كس كه در دنيا زهد مى‌ورزد، مصيبت را ساده پندارد، و آن كس كه مرگ را انتظار مى‌كشد در نيكى‌ها شتاب مى‌كند. (3) يقين نيز بر چهار پايه استوار است: بينش زيركانه، دريافت حكيمانه واقعيت‌ها، پند گرفتن از حوادث روزگار و پيمودن راه درست پيشينيان. پس آن كس كه هوشمندانه به واقعيت‌ها نگريست، حكمت را آشكارا بيند، آن كه حكمت را آشكارا ديد، عبرت آموزى را بشناسد، آن كه عبرت آموزى را شناخت گويا چنان است كه با گذشتگان مى‌زيسته است. (4) عدل نيز بر چهار پايه بر قرار است: فكرى ژرف انديش، دانشى عميق و به حقيقت رسيده، نيكو داورى كردن و استوار بودن در شكيبايى. پس كسى كه درست انديشد به ژرفاى دانش رسيد و آن كس كه به حقيقت دانش رسيد، از چشمۀ زلال شريعت نوشيد، پس كسى كه شكيبا شد در كارش زياده روى نكرده با نيكنامى در ميان مردم زندگى خواهد كرد. (5) جهاد نيز بر چهار پايه استوار است: امر به معروف، نهى از منكر، راستگويى در هر حال، و دشمنى با فاسقان. پس هر كس به معروف امر كرد، پشتوانه نيرومند مؤمنان است، آن كس كه از زشتى‌ها نهى كرد، بينى منافقان را به خاک ماليد و آن كس كه در ميدان نبرد صادقانه پايدارى كند، حقّى را كه بر گردن او بوده ادا كرده است، كسى كه با فاسقان دشمنى كند و براى خدا خشم گيرد، خدا هم براى او خشم آورد و روز قيامت او را خشنود سازد. (6)و(امّا) کفر بر چهار ستون استوار است: کنجکاوی(بی‌جا)، مکابره و زد و خورد نمودن(ناحق)، دست کشيدن از حق، دشمنی و زير بار حق نرفتن، پس کسی که کنجکاوی(بی جا) کند، در راه راست قدم ننهاده، کسی که بر اثر نادانی بسيار مکابره و زد و خورد نمايد، کوری و نابينایی او از حق هميشگی است، کسی که از حق دست بکشد، شايستگی نزد او زشت و زشتی(نزد او) نيکو گردد؛ و به مستی گمراهی مست شود، کسی که دشمنی نموده، زير بار حق نرود، راه‌هايش دشوار و کارش سخت و طريق بيرون آمدنش(از انحراف، جهل، گمراهی) تنگ باشد، (7) و شک بر چهار گونه است: گفت و شنود(به باطل و نادرستی)، ترسيدن(از اقدام به حق)، سرگردانی، تن دادن(به گمراهی و رذالت)، پس کسی که جدال و گفت و شنود را عادت و شيوه‌ی خويش گردانيد، شب او بامداد نگشته(از تاريکی شک به روشنایی يقين و باور نرسيده)؛ کسی را که آنچه پيش دارد(از جهاد در راه حق خود را) بترساند به عقب بر می‌گردد(در کارهای خود به جایی نرسد)، کسی که در دو دلی حيران و سرگردان باشد(و خود را به جايگاه امن و آسوده يقين و باور نرساند)، سُم‌های شياطين او را پايمال نمايد(شياطين بر او دست يافته هلاکش سازند)، کسی که تن به تباه کردن دنيا و آخرت دهد، در دنيا و آخرت تباه گردد.]

(14)- (خطبه- 82) توحید، توكّل، توسّل

(1)الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى ‏عَلا ‏بِحَوْلِهِ‏، وَ‏دَنا ‏بِطَوْلِهِ‏، مانِحِ کُلِّ غَنِيمَةٍ وَفَضْلٍ، وَکاشِفِ کُلِّ عَظِيمَةٍ وَ‏أَزْلٍ، (2)أَحْمَدُهُ عَلى عَواطِفِ کَرَمِهِ، وَ‏سَوابِغِ‏ ‏نِعَمِهِ‏، وَاُومِنُ بِهِ ‏أَوَّلًا ‏بادِياً، وَأَسْتَهْدِيهِ قَرِيباً هادِياً، وَأَسْتَعِينُهُ قاهِراً قادِراً، وَأَتَوَکَّلُ عَلَيْهِ کافِياً ناصِراً، (3)وَ‏أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ لِإِنفاذِ أَمْرِهِ، وَ‏انهاءِ ‏عُذْرِهِ‏، وَتَقْدِيمِ نُذُرِهِ.

[(1)سپاس خداوندی را سزاوار است که به قدرت و توانایی خود غالب، به فضل و احسانش نزديک است، بخشنده است هر فایده و سودی را، دفع کننده‌ی هر بلای بزرگ و سخت است، (2)بر احسان‌های پی در پی و نعمت‌های واسعه‌اش او را حمد می‌نمايم، به او ايمان می‌آورم که اوّل و هويدا است، از او راه هدايت را می‌طلبم که نزديک و راهنما است، از او ياری می‌جويم که غالب و توانا است، به او توکّل می‌نمايم که کافی و ياور است، (3)و شهادت می‌دهم که محمّد **ج** بنده‌ی و فرستاده‌ی او است، او را برای انجام امر و فرمانش، تبليغ حجت و دليلش، و ترسانیدن از عذابش، پيش از روز رستاخيز فرستاده است.]

(15)- (خطبه- 84) توحید و شرک و اندرز به مردم

(1)وَأَشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، الْأَوَّلُ لا شَىْ‏ءَ قَبْلَهُ، وَالاخِرُ لا غايَةَ لَهُ، (2)لا تَقَعُ الْأَوْهامُ لَهُ عَلى صِفَةٍ، وَلا ‏تَعْقِدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلى کَيْفِيَّةٍ، وَلا تَنالُهُ التَّجْزِئَةُ وَالتَّبْعِيضُ، وَلا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصارُ وَالْقُلُوبُ. (3)فَاتَّعِظُوا عِبادَ اللَّهِ بِالْعِبَرِ النَّوافِعِ، وَاعْتَبِرُوا ‏بِالاىِ‏ السَّواطِعِ، وَازْدَجِرُوا بِالنُّذُرِ ‏الْبَوالِغِ‏، وَانتَفِعُوا بالذِّکْرِ وَالْمَواعِظِ، (4)فَکَأَنْ قَدْ عَلِقَتْکُمْ ‏مَخالِبُ‏ الْمَنِيَّةِ، وَانقَطَعَتْ مِنْکُمْ عَلائِقُ الْأُمْنِيَّةِ، وَدَهَمَتْکُمْ مُفْظِعاتُ الْأُمُورِ، وَالسِّياقَةُ إِلَى ‏الْوِرْدِ الْمَوْرُودِ، (5)وَ‏کُلّ‏ ‏نَفْسٍ‏ ‏مَعَها ‏سَائِقٌ‏ ‏وَ ‏شَهِيدٌ: سائِقٌ يَسُوقُها إِلى مَحْشَرِها، وَشاهِدٌ يَشْهَدُ عَلَيْها بِعَمَلِها. (6)دَرَجاتٌ مُتَفاضِلاتٌ، وَمَنازِلُ مُتَفاوتاتٌ، (7)لا يَنقَطِعُ نَعِيمُها، وَلا يَظْعَنُ مُقِيمُها، وَلا يَهْرَمُ خالِدُها، وَلا ‏يَبْأَسُ‏ ساکِنُها.

[(1)و شهادت می‌‏دهم که جز الله‌تعالی فرمان روا و فریادرسی نيست، يگانه‌ای است که شريک ندارد، اوّل است که پيش از او چيزی نبوده، آخر است که برای او حد و انتهایی نيست، (2)اندیشه‌ها و تصوّرها به هيچ يک از صفات او نمی‌رسند، و دل‌ها او را به کيفيت و چگونگی تصديق نمی‌نمايند، تجزیه و تبعيض برای او روا نيست، چشم‌ها و دل‌ها به او احاطه ندارند، (3)بندگان خدا! از مواعظه‌های سودمند پند پذير باشيد، از علامت‌های درخشنده و آشکار(آيات و احادیث) عبرت گيريد، از هر گونه انذار که(در قرآن و سنت) وارد شده دوری کنيد، از ياد آوری و پندها بهره‏مند گرديد، (4)گويا چنگال‌های مرگ به شما درآويخته است و علاقه و دل بستگی به آرزو از شما جدا گرديده، کارهای سخت رسوا کننده و سوق دادن به جايی(قيامت) که وارد شدنی است، شما را فرا گرفته، (5)و با هر کس يک راننده و يک شهادت دهنده‌ای هست، راننده‌ای که او را به محشر می‌راند، شهادت ‏دهنده‌ای که به کردار(نيک و بد) او گواهی می‌دهد، (6)بهشت دارای درجه و پايه‏هایی است که بر يکديگر برتری دارد، دارای منزل‌هایی هست که از هم امتياز دارد(به جهت مراتب درجه‌ی ايمان هر کس)، (7)آسايش و خوشی در آن زایل نمی‌گردد(از بین نمی‌رود)، مقيم در آن کوچ نمی‌کند و از آنجا بيرون نخواهد شد، جاويد در آن پير نمی‌شود، ساکن در آن فقير نمی‌گردد.]

(16)- (سخن- 219) ضرر و زیان برخی از صفات ناشایسته

(1)مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيا حَزِيناً فَقَدْ اصْبَحَ لِقَضاءِ اللَّهِ ساخِطاً، (2)وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْکُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَإِنَّما يَشْکُو رَبَّهُ، (3)وَمَنْ أَتى غَنِيّاً فَتَواضَعَ لَهُ لِغِناهُ ذَهَبَ ثُلْثا دِينِهِ، (4)وَمَنْ قَرَأَ الْقُرانَ فَماتَ فَدَخَلَ النَّارَ فَهُوَ کانَ مِمَّنْ يَتَّخِذُ اياتِ اللَّهِ هُزُواً، (5)وَمَنْ لَهِجَ قَلْبُهُ بِحُبِّ الدُنْيَا ‏الْتاطَ قَلْبُهُ مِنْها بِثَلاثٍ: هَمٍّ لا يُغِبُّهُ، وَحِرْصٍ لا يَتْرُکُهُ، وَأَمَلٍ لا يُدْرِکُهُ.

[(1) كسى كه از دنيا اندوهناک مى‌باشد، از قضاء الهى خشمناک است، (2)و آن كس كه از مصيبت وارد شده شِكْوه كند، از خدا شكايت كرده، (3)و كسى كه نزد توانگرى رفته و به خاطر سرمايه‌اش در برابر او فروتنى كند، دو سوم دين خود را از دست داده است، (4) و آن كس كه قرآن بخواند و وارد آتش جهنم شود، حتماً از كسانى است كه آيات الهى را بازيچه قرار داده است، (5)و آن كس كه قلب او با دنيا پرستى پيوند خورد، همواره جانش گرفتار سه مشكل است: اندوهى رها نشدنى، و حرصی که دست از او بر ندارد و آرزوئى نايافتنی.]

(17)- (سخن- 325) صفت مؤمن در حالات مختلف

(1)الْمُؤْمِنُ ‏بِشْرُهُ‏ فِى وَجْهِهِ، وَحُزْنُهُ فِى قَلْبِهِ، أَوْسَعُ شَىْ‏ءٍ صَدْراً، وَأَذَلُّ شَىْ‏ءٍ نَفْساً، يَکْرَهُ الرِّفْعَةَ، وَيَشْنَأُ السُّمْعَةَ، (2)طَوِيلٌ غَمُّهُ، بَعِيدٌ هَمُّهُ، کَثِيرٌ صَمْتُهُ، مَشْغُولٌ وَقْتُهُ، شَکُورٌ صَبُورٌ، ‏مَّغْمُورٌ بِفِکْرَتِهِ، ‏ضَنِينٌ‏ ‏بِخَلَّتِهِ‏، سَهْلُ ‏الْخَلِيقَةِ، لَيِّنُ ‏الْعَرِيکَةِ، (3)نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ ‏الصَّلْدِ، وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ.

[(1) شادى مؤمن در چهره او، و اندوه وى در دلش پنهان است، سينه‌اش از هر چيزى فراخ‌تر، نفس او از هر چيزى خوارتر است. برترى جويى را زشت، رياكارى را دشمن مى‌شمارد، (2)اندوه او طولانى، همت او بلند است، سكوتش فراوان، وقت او با كار گرفته است، شكر گزار و شكيبا و ژرف انديش است. از كسى در خواست ندارد و نرم خو و فروتن است، (3)نفس او از سنگ خارا سخت‌تر، اما در ديندارى از بنده خوارتر است.]

(18)- (سخن- 335) ترغیب به شایسته و دوری از ناشایسته

(1)الْأَقاوِيلُ مَحْفُوظَةُ، وَ‏السَّرائِرُ ‏مَبْلُوَّةٌ، وَ(‏کُلّ‏ ‏نَفْسٍ‏ ‏بِما ‏کَسَبَتْ‏ ‏رَهِينَةٌ)، (2)وَالّناسُ ‏مَنْقُوصُونَ‏ ‏مَدْخُولُونَ‏ إِلّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ: سائِلُهُمْ مُتَعَنِّتٌ، وَمُجِيبُهُمْ مُتَکَلِّفٌ، (3)يَکادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْياً يَرُدُّهُ عَنْ فَضْلِ رَأْيِهِ الرِّضى وَالسُّخْطُ، وَيَکادُ ‏أَصْلَبُهُمْ‏ ‏عُوداً ‏تَنْکَؤُهُ‏ ‏اللَّحْظَةُ، وَ‏تَسْتَحِيلُهُ‏ الْکَلِمَةُ الْواحِدَةُ.

[(1) گفتارها نگهدارى مى‌شود، و نهان‌ها آشكار و(هر كسى در گرو اعمال خويش است)، (2)و مردم گرفتار كمبودها و آفت‌هايند جز آن را كه خدا نگهدارد؛ در خواست كنندگانش مردم آزار و پاسخگويان به زحمت و رنج دچارند، (3)و آن كس كه در انديشه از همه برتر است، با اندک خشنودى يا خشمى از رأى خود باز مى‌گردد. آن كس كه از همه استوارتر است از نيک نگاهى ناراحت شود يا كلمه‌ای او را دگرگون سازد.]

(19)- (سخن- 341) سود و زیان برخی از خردها

(1)مَنْ نَظَرَ فِى عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ، (2)وَمَنْ رَضِىَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلى ما فاتَهُ، (3)وَمَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغْىِ قُتِلَ بِهِ، (4)وَمَنْ ‏کابَدَ ‏الْأُمُورَ ‏عَطِبَ‏، (5)وَمَنِ اقْتَحَمَ اللُّجَجَ غَرِقَ، (6)وَمَنْ دَخَلَ مَداخِلَ السُّوءِ اتُّهِمَ، (7)وَمَنْ کَثُرَ کَلامُهُ کَثُرَ خَطَؤُهُ وَمَنْ کَثُرَ خَطَوُهُ قَلَّ حَياؤهُ وَمَنْ قَلَّ حَياؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلْبُهُ، وَمَنْ ماتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ، (8)وَمَنْ نَظَرَ فِى عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنْکَرَها ثُمَّ رَضِيَها لِنَفْسِهِ فَذلِكَ الاَحْمَقُ بِعَيْنِهِ، (9)وَ‏الْقَناعَةُ ‏مالٌ‏ ‏لا ‏يَنْفَدُ، (10)وَمَنْ أَکْثَرَ مِنْ ذِکْرِ الْمَوْتِ رَضِىَ مِنَ الدُّنْيا بِالْيَسِيرِ، (11)وَمَنْ عَلِمَ أَنَّ کَلامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ کَلامُهُ إِلّا فِيما يَعْنِيهِ.

[(1) آن كس كه در عيب خود بنگرد از عيب جويى ديگران باز ماند، (2)كسى كه به روزى خدا خشنود باشد بر آنچه از دست رود اندوهگين نباشد، (3)و كسى كه شمشير ستم بر كشد با آن كشته شود، (4)و آن كس كه در كارها خود را به رنج اندازد خود را هلاک سازد، (5)و هر كس خود را در گرداب‌هاى بلا افكند عرق گردد، (6)و هر كس به جاهاى بدنام قدم گذاشت متهم گرديد. (7)و كسى كه زياد سخن مى‌گويد، زياد هم اشتباه دارد، هر كس كه بسيار اشتباه كرد، شرم وحيای او اندک است، آن كه شرم او اندک باشد، پرهيزكارى او نيز اندک خواهد بود، كسى كه پرهيزكارى او اندک است، دلش مرده است، آن كه دلش مرده باشد، در آتش جهنم سقوط خواهد كرد. (8)و آن كس كه زشتى هاى مردم را بنگرد و آن را زشت بشمارد، سپس همان زشتى‌ها را مرتكب شود، پس او احمق واقعى است. (9)قناعت مالى است كه پايان نيابد، (10)آن كس كه فراوان به ياد مرگ باشد، در دنيا به اندک چيزى خشنود است، (11)و هر كس بداند كه گفتار او نيز از اعمال او به حساب مى‌آيد جز به ضرورت سخن نگويد.]

(20)- (خطبه- 50) فتنه و فساد و دلیل اختلاط حق و باطل

(1)إِنَّما بَدْءُ وُقُوعِ الْفِتَنِ أَهْواءٌ تُتَّبَعُ، وَأَحْکامٌ تُبْتَدَعُ، يُخالَفُ فِيها کِتابُ اللَّهِ، وَيَتَوَلّى عَلَيْها رِجالٌ رِّجالًا عَلى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ، (2)فَلَوْ أَنَّ الْباطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى ‏الْمُرْتادِينَ‏، وَلَوْ أَنَّ الْحَقَّ خَلَصَ مِنْ ‏لَبْسِ‏ الْباطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ الْمُعانِدِينَ، (3)وَلکِنْ يُؤْخَذُ مِنْ هذا ‏ضِغْثٌ‏ وَمِنْ هذا ضِغْثٌ ‏فَيُمْزَجانِ‏! فَهُنالِكَ يَسْتَوْلِى الشَّيْطانُ عَلى أَوْلِيائِهِ، وَيَنْجُو الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنى.

[(1) همواره آغاز پيدايش فتنه‏ها، پيروى از هوس‌هاى آلوده و احكام و قوانين مجعول‏و اختراعى است، احكامى كه با كتاب خدا مخالفت دارد، و گروهی از مردم ديگران را با خواهش‌ها و حکم‌های خلاف دين، ياری و پيروی می‌‏کنند. (2) اگر باطل از حق كاملا جدا مى‏گرديد، راه حق بر خواهان آن پوشيده نمی‌گرديد، اگر حق در ميان باطل پنهان نمی‌‏بود، دشمنان نمی‌توانستند از آن بدگویی کنند، (3)ولى قسمتى ازحق و قسمتى از باطل را مى‏گيرند و به هم مى‏آميزند. اينجا است كه شيطان بر دوستان خودچيره مى‏شود و تنها آنان كه مورد رحمت‏خدا بوده‏اند نجات مى‏يابند.]

(21)- (سخن-361) روزگاری می‌آید كه سخن هست امّا عمل نیست

(1)يَأْتِى عَلَى النَّاسِ زَمانٌ لا يَبْقى فِيهِمْ مِنَ الْقُرانِ إِلَّا رَسْمُهُ، وَمِنَ الْإِسْلامِ إِلَّا اسْمُهُ، (2)وَمَساجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عامِرَةٌ مِنَ الْبِناءِ، خَرابٌ مِنَ الْهُدى سُکَّآن‌ها وَعُمَّارُها شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ. (3)مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ، وَإِلَيْهِمْ تَأْوِى الْخَطِيئَةُ، يَرُدُّونَ مَنْ شَذَّ عَنْها فِيها، وَيَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْها إِلَيْها، يَقُولُ اللَّهُ سُبْحانَهُ: فَبِى حَلَفْتُ لَأَبْعَثَنَّ عَلى أُولئِكَ فِتْنَةً أَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيها حَيْرانَ وَقَدْ فَعَلَ، (4)وَنَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْغَفْلَةِ.

[(1) بر مردم روزگاری خواهد آمد که در بين آنان از قرآن جز خطوطش [2] و از اسلام جز نامش باقی نماند. مساجدشان از جهت بنا و ساختمان آباد [3] اما از جهت هدايت خراب، ساکنان و آبادکنندگان آن بدترين مردم روی زمينند [4] فتنه و فساد از آنان برمی‌خيزد و خطاها در آن‌ها لانه می‌کند. آن کس که از فتنه‌ها کناره گيری کرده او را به آن باز می‌گردانند [5] و هر کسی که از آن واپس مانده به سوی آن سوقش می‌دهند، خداوند سبحان می‌فرمايد: به ذاتم سوگند [6] بر آنان فتنه‌ای برانگيزم که عاقل و بردبار در آن حيران ماند. هم اکنون اين کار انجام شده. ما از خداوند خواستاريم که از لغزش‌های غفلت‌های ما در گذرد.]

(22)- (سخن- 362) هیچ كس بیهوده نیامده كه بیهوده رود

(1)أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُواْ اللَّهَ فَما خُلِقَ امْرُؤٌ عَبَثاً ‏فَيَلْهُوَ، وَلا تُرِكَ سُدىً ‏فَيَلْغُوَ، (2)وَما دُنْياهُ الَّتِى تَحَسَّنَتْ لَهُ ‏بِخَلَفٍ‏ مِنَ الاخِرَةِ الَّتِى قَبَّحَها سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ، (3)وَمَا الْمَغْرُورُ الَّذِى ظَفِرَ مِنَ الدُّنْيا بِأَعْلى هِمَّتِهِ کَالاخَرِ الَّذِى ظَفِرَ مِنَ الاخِرَةِ بِأَدْنى ‏سُهْمَتِهِ‏.

[(1) اى مردم!از خدا بترسيد!هيچ كس بيهوده و عبث آفريده نشده كه به لهو وبازى پردازد، و سر خود رها نگرديده تا بكارهاى لغو و بى ارزش مشغول شود(2) دنيای دلپسندش جای آخرتی که با بدنگری زشت در نظرش جلوه کرده است نگيرد، (3) آن مغروری که به دنيا ظفر يافته بلندهمت‌تر از آن کسی نيست که به کمترين سهم از آخرت دست پيدا کرده است.]

(23)- (سخن- 363) خوی‌های پسندیده و بزرگی دین اسلام

(1)لا شَرَفَ أَعْلى مِنَ الْإِسْلامِ، وَلا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوى، وَلا مَعْقِلَ ‏أَحْصَنُ‏ مِنَ الْوَرَعِ، وَلا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ، (2)وَلا کَنْزَ أَغْنى مِنَ الْقَناعَةِ، وَلا مالَ أَذْهَبُ لِلْفاقَةِ مِنَ الرِّضى بِالْقُوتِ، (3)وَمَنِ اقْتَصَرَ عَلى بُلْغَةِ الْکَفافِ فَقَدِ ‏انْتَظَمَ‏ ‏الرَّاحَةَ، وَ‏تَبَوَّأَ ‏خَفْضَ‏ ‏الدَّعَةِ، (4)وَ‏الرَّغْبَةُ مِفْتاحُ ‏النَّصَبِ‏، وَ‏مَطِيَّةُ التَّعَبِ، (5)وَالْحِرْصُ وَالکِبْرُ وَالْحَسَدُ دَواعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِى الذُّنُوبِ، (6)وَالشَّرُّ جامِعٌ لِمُساوِى الْعُيُوبِ.

[(1) شرافتی برتر از اسلام و عزتی عزيزتر از تقوا، بازدارنده‌تری بهتر از ورع، شفيعی با نفوذتر از توبه، (2)گنجی بی‌نيازکننده‌تر از قناعت نیست، هيچ چيزی برای نابودی فقر بهتر از رضا به مقدار حاجت نيست، (3) آن کس که به مقدار نياز اکتفا کند به آسايش و راحتی دست يافته و وسعت و آرامش را به دست آورده است. (4)دنياپرستی کليد رنج و بلا 000 و مرکب تعب و ناراحتی است، (5) و حرص و حسد شخص را به افتادن در گناهان می‌خوانند، (6)و شرّ همه‌ی بدی‌ها و زشتی‌ها را در بر دارد.]

(24)- (مکتوب- 53) جنگ و صلح در اسلام

(74)وَلا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ لِلَّهِ فِيهِ رِضىً، فَإِنَّ فِى الصُّلْحِ ‏دَعَةً لِجُنُودِكَ، وَراحَةً مِنْ هُمُومِكَ، وَأَمْناً لِبِلادِكَ، وَلکِنِ الْحَذَرَ کُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّما ‏قارَبَ‏ ‏‏لِيَتَغَفَّلَ‏‏، فَخُذْ بِالْحَزْمِ، وَاتَّهِمْ فِى ذلِكَ حُسْنَ الظَّنِ، (75)وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ ‏عَدُوٍّ ‏لَكَ عُقْدَةً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ‏ذِمَّةً، ‏فَحُطْ ‏عَهْدَكَ بِالْوَفاءِ، وَارْعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ ‏جُنَّةً دُونَ ما أَعْطَيْتَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرائِضِ اللَّهِ شَىْ‏ءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِماعاً مَعَ ‏تَفْرِيقِ‏ أَهْوائِهِمْ وَتَشْتِيتِ ارئِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفاءِ بِالْعُهُودِ، وَقَدْ لَزِمَ ذلِكَ الْمُشْرِکُونَ فِيما بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ ‏لِمَا ‏اسْتَوْبَلُوا ‏مِنْ‏ ‏عَواقِبِ‏ ‏الْغَدْرِ، (76)فَلا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِكَ، وَلا ‏تَخْيِسَنّ‏ ‏بِعَهْدِكَ، وَلا ‏تَخْتِلَنّ‏ عَدُوَّكَ، فَإِنَّهُ لا يَجْتَرِئُ عَلَى اللَّهِ إِلّا جاهِلٌ شَقِىٌّ. (77)وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْناً ‏أَفْضاهُ‏ بَيْنَ الْعِبادِ بِرَحْمتِهِ، وَ‏حَرِيماً يَسْکُنُونَ إِلى ‏مَنَعَتِهِ‏، وَ‏يَسْتَفِيضُونَ‏ إِلى جِوارِهِ، فَلا ‏إِدْغالَ‏ وَلا ‏مُدالَسَةَ وَلا خِداعَ فِيهِ، (78)وَلا تَعْقِدْ عَقْداً تَجَوِّزُ فِيهِ ‏الْعِلَلُ‏، وَلا تُعَوِّلَنَّ عَلى ‏لَحْنِ‏ ‏قَوْلٍ‏ بَعْدَ التَأْکِيدِ وَالتَّوْثِقَةِ، (79)وَلا يَدْعُوَنَّكَ ضِيقُ أَمْرٍ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ إِلى طَلَبِ انْفِساخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلى ضِيقِ ‏أَمْرٍ تَرْجُو انْفِراجَهُ وَفَضْلَ عاقِبَتِهِ خَيْرٌ مِنْ غَدْرٍ تَخافُ تَبِعَتَهُ، وَأَنْ تُحِيطَ بِكَ ‏مِنَ‏ ‏اللَّهِ‏ ‏فِيهِ‏ ‏طِلْبَةٌ لا تَسْتَقِيلُ فِيها دُنْياكَ وَلا اخِرَتَكَ. (80)إِيَّاكَ وَالدِّماءَ وَسَفْکَها بِغَيْرِ حِلِّها، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَىْ‏ءٌ أَدْعى لِنِقْمَةٍ وَلا أَعْظَمَ لِتَبِعَةٍ وَلا أَحْرى بِزَوالِ نِعْمَةٍ وَ‏انْقِطاعِ‏ مُدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدِّماءِ بِغَيْرِ حَقِّها، وَاللَّهُ سُبْحانَهُ مُبْتَدِى‏ءٌ بِالْحُکْمِ بَيْنَ ‏الْعِبادِ فِيما تَسافَکُوا مِنَ الدِّماءِ يَوْمَ الْقِيمَةِ، فَلا تُقَوِّيَنَّ سُلْطانَكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرامٍ. فَإِنَّ ذلِكَ مِمّا يُضْعِفُهُ، وَيُوهِنُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ، وَلا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلا عِنْدِى فِى قَتْلِ الْعَمْدِ، لِأَنَّ فِيهِ ‏قَوَدَ الْبَدَنِ، (81)وَإِنِ ابْتُلِيتَ بِخَطَاءٍ ‏وَ ‏أَفْرَطَ ‏عَلَيْكَ ‏سَوْطُكَ ‏أَوْ ‏يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ، فَإِنَّ فِى ‏الْوَکْزَةِ فَما فَوْقَها مَقْتَلَةً، ‏فَلا ‏تَطْمَحَنّ‏ ‏بِكَ نَخْوَةُ سُلْطانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّىَ إِلى أَوْلِياءِ ‏الْمَقْتُولِ‏ حَقَّهُمْ.

[(74)و از صلح که رضا و خشنودی خدا در آن است و دشمنت تو را به آن بخواند، سرپيچی مکن؛ زيرا در آشتی راحتی لشکريان و آسايش اندوه‌ها و آسودگی برای شهرهايت هست، ولی از دشمنت پس از آشتی او، سخت بر حذر باش و بترس، زيرا دشمن چه بسيار خود را نزديک گرداند تا غافل گير کند، پس احتياط و استوار کاری را پيشه کن و زير بار حسن ظن و نيکو گمانی به زودی مرو، (75)و اگر بين خود و دشمنت پيمانی بستی و او را از جانب خويش امان و آسودگی دادی، به پيمانت وفادار باش و امان دادنت را به درستی رعايت کن، خود را سپر پيمان و زنهاری که داده‌ای قرار ده، زيرا چيزی از واجبات خدا در اجتماع مردم با اختلاف هواها و پراکندگی انديشه‏هاشان از بزرگ دانستن وفای به پيمان‌ها نيست، مشرکين هم پيش از مسلمان‌ها وفا به عهد را بين خود لازم می‌دانستند، به جهت آنکه وبال و بد عاقبتی پيمان ‏شکنی را دريافته بودند(آزموده بودند)، (76)پس به امان و زنهارت خيانت نکرده، پيمانت را نشکن، دشمنت را فريب نده، زيرا بر خدا جرأت و دليری نمی‌کند مگر نادان بدبخت. (77)و خدا پيمان و زنهارش را امن و آسايشی که از روی رحمت و مهربانيش بين بندگان گسترده، قرار داده است، آن را حريم و پناهگاهی قرار داده، که به استواری آن زيست کرده در پناه آن بروند، پس تباه کاری و فريب در آن روا نيست، (78)و عهد و پيمانی مبند که در آن تأويل و بهانه و بکار بردن مکر و فريب راه داشته باشد، بعد از برقراری و استوار نمودن عهد و پيمان، گفتار دو پهلو به کار نبر، (79)و سختی کار که بايد در آن عهد خدا را مراعات کنی، تو را بدون حق بشکستن آن وا ندارد، زيرا شکيبا بودن تو بر کار سختی که در پاداش آن، آسايش و افزونی اميدواری بهتر است، از حيله و مکری که از وبال و کيفر آن و از اين‌که از جانب خدا از تو بازخواست شود، به طوری که راهی نداشته در دنيا و آخرت نتوانی عفو و بخشش آن را درخواست نمایی، بترسی. (80)بترس از خون‌ها و به ناحق ريختن آن، زيرا چيزی بيشتر موجب عذاب و کيفر و بزرگتر برای بازخواست و سزاوارتر برای از دست دادن نعمت و به سر رسيدن عمر از ريختن خون‌های به ناحق نيست، خداوند سبحان روز رستاخيز نخستين چيزی را که بين بندگان حکم فرمايد درباره‌ی خون‌هایی هست که ريخته‏اند، پس قوت و برقراری حکومتت را با ريختن خون حرام نخواه، زيرا ريختن خون حرام(به ناحق ریخته) از اموری است که حکومت را ضعيف و سست می‌‏گرداند، چه بسا آن را از بين برده و(از خاندانی به خاندان ديگر) انتقال می‌دهد، تو را نزد خدا و نزد من در کشتن، از روی عمد عذر و بهانه‌ای نيست، زيرا در آن(بی چون و چرا) قصاص تن لازم آيد، (81)و اگر روی خطا و اشتباه ديگری را کشتی و تازيانه يا شمشير يا دستت به شکنجه زياده ‏روی کرد، پس مشت زدن و بالاتر از آن هم کشتنی است(گاهی سبب مرگ می‌شود)، که بايد گردن کشی حکومت تو را از آزادی خون‌بهای کشته شده به اوليای دم و خويشان او باز ندارد.]

(25)- (خطبه‌ی- 175) شرک و سه نوع ظلم

(24)أَلا ‏وَ‏إِنّ‏ ‏الظُّلْمَ‏ ‏ثَلاثَهٌ‏: ‏فَظُلْمٌ‏ ‏لا‏يُغْفَرُ، ‏وَ ‏ظُلْمٌ‏ ‏لا‏يُتْرَكُ‏، ‏وَ ‏ظُلْمٌ‏ ‏مَغْفُورٌ ‏لا ‏يُطْلَبُ‏، ‏فَأَمَّا ‏الظّلْمُ‏ ‏الَذِى‏ ‏لايُغْفَرُ ‏فَالشِّرْكُ ‏بِاللَّهِ‏، ‏قالَ‏ ‏اللَّهُ‏ ‏سُبْحانَهُ‏: ‏‏إِنّ‏‏ ‏‏اللَّهَ‏‏ ‏‏لا‏‏‏يَغْفِرُ‏ ‏‏أَنْ‏‏ ‏‏يُشْرَكَ ‏‏بِهِ‏‏ ‏وَ‏أَمَّا ‏الظُّلْمُ‏ ‏الَّذِى‏ ‏يُغْفَرُ ‏فَظُلْمُ‏ ‏الْعَبْدِ ‏نَفْسَهُ‏ ‏عِنْدَ ‏بَعْضِ‏ ‏‏الْهَناتِ‏‏، ‏وَأَمَّا ‏الظُّلْمُ‏ ‏الَّذِى‏ ‏لا‏يُتْرَكُ ‏فَظُلْمُ‏ ‏الْعِبادِ ‏بَعْضِهِمْ‏ ‏بَعْضاً. (25)الْقِصاصِ هُناكَ شَدِيدٌ، لَيْسَ هُوَ جَرْحاً ‏بِالْمُدى، وَلاضَرْباً ‏بِالسِّياطِ وَلکِنَّهُ ما يُسْتَصْغَرُ ذلِكَ مَعَهُ، (26)فَإِيّاکُمْ وَالتَّلَوُّنَ فِى دِينِ اللَّهِ، فَإِنَّ جَماعَةً فِيما تَکْرَهُونَ مِنَ الْحَقِّ خَيْرٌ مِنْ ‏فُرْقَهٍ‏ فِيما تُحِبُّونَ مِنَ الْباطِلِ، وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَداً بِفُرْقَهٍ خَيراً مِمَّنْ مَضى وَلامِمَّنْ بَقى. (27)يا أَيُّها النّاسُ، ‏طُوبى ‏لِمَنْ‏ ‏شَغَلَهُ‏ ‏عَيْبُهُ‏ ‏عَنْ‏ ‏عُيُوبِ‏ ‏النّاسِ‏، وَطُوبى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ، وَأَکَلَ قُوتَهُ، وَاشْتَغَلَ ‏بِطاعَهِ‏ رَبِّهِ، ‏وَبَکى ‏عَلى ‏خَطِيئَتِهِ‏، فَکانَ مِنْ نَفْسِهِ فِى شُغلٍ، وَالنّاسُ مِنْهُ فِى راحَهٍ.

[(24) بدانيد ظلم و ستم بر سه گونه است: ستمی که هرگز بخشوده نمی‌شود و ستمی که بدون مجازات نخواهد بود، ظلمی است که از آن صرفنظر می‌شود و بازخواست ندارد. اما ظلمی که بخشوده نخواهد شد شرک به خداست، خداوند می‌فرمايد: (خداوند هيچگاه از شرک به خود در نمی‌گذرد). اما ظلمی که بخشوده می‌شود، ستمی است که بنده با گناهان صغيره به خويشتن کرده است. و اما ستمی که بدون مجازات نمی‌ماند، ستمگری بعضی از بندگان به برخی ديگر است. (25) قصاص در آنجا بسيار سخت است، [آن قصاص] مجروح ساختن با کارد و يا زدن با تازيانه نيست، بلکه چيزی است که اين‌ها در برابرش کوچک است .(26) مبادا در دين متلون و دو رنگ باشيد، همبستگی و اتحاد در راه حق گرچه از آن کراهت داشته باشيد، بهتر از پراکندگی در راه باطلی است که مورد علاقه شما است. چه اينکه خداوند سبحان به هيچکس نه گذشتگان و نه آن‌ها که هم اکنون هستند، در اثر تفرقه چيزی نبخشيده است. (27) ای مردم! خوشا به حال آن کس که اشتغال به عيب خود، وی را از توجه به عيوب ديگران بازدارد ! خوشا به حال کسی که ملازم خانه خود گردد، توشه خويش را بخورد و به اطاعت پروردگارش مشغول باشد و برخطاهای خويش بگريد، به خويشتن مشغول و انسان‌ها از دستش راحت باشند.]

(26)- (خطبه‌ی- 109) اسباب تقرب به سوی الله تعالی**أ**

إِنَّ أَفْضَلَ مَاتَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ و تعالی: (1)الاِْيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ، (2)وَالْجِهادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الاِْسْلاَمِ، (3)وَكَلِمَةُ الاِْخْلاَصِ فَانها الْفِطْرَةُ، (4)وَإِقَامُ الْصَّلاَةِ فَانها الْمِلَّةُ، (5)وَإِيتَاهُ الزَّكَاةِ فَانها فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ، (6)وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَاب، (7)وَحَجُّ الْبَيْتِ وَاعْتَِمارُهُ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَيَرْحَضَانِ الذَّنْبَ، (8)وَصِلَةُ الرَّحِمِ فَانها مَثْرَاةٌ فِي الْمَالِ وَمَنْسَأَةٌ في الاَْجَلِ، (9)وَصَدَقَةُ السِّرِّ فَانها تُكَفِّرُ الْخَطِيئَةَ، وَصَدَقَةُ الْعَلاَنِيَةِ فَانها تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ، (10)وَصَنَائِعُ الْمَعْرُوفِ فَانها تَقِي مَصَارعَ الْهَوَانِ.

[برترين چيزى كه توسل جويندگان به خداى سبحان، بدان توسل مى‏جويند، (ده چیز است):

(1)ایمان به خدا و به رسول او، (2)و جهاد کردن در راه او، او، زيرا جهاد ركن اعلاى اسلام‏است، (3) و كلمه توحيد كه در فطرت و جبلت هر انسانى است. (4)و برپاى‏داشتن‏نماز است كه نشان ملت اسلام است.(5) و دادن زكات است، كه فريضه‏اى است واجب‏.(6) و روزه ماه رمضان است، كه نگهدارنده آدمى است از عذاب خدایتعالی، (7) و حج‏خانه‏خدا و به جاى آوردن عمره است، زیرا حج و عمره فقر را مى‏زدايند و گناه را مى‏شويند.(8) و صله رحم است، صله رحم موجب افزایش مال و طول عمر می‌شود، (9) و صدقه ‏نهان است، كه خطاها را مى‏پوشاند و صدقه آشكار است، كه مرگ ناگهانى را دفع می‌کند؛ (10) و انجام دادن كارهاى نيک است كه آدمى را از لغزيدن در خواری‌ها نگه مى‏دارد.]

(27)- (سخن- 244) حكمت بعضی فرائض و احكام

(1)فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ، (2)وَالصَّلاةَ تَنْزِيهاً عَنِ الْکِبْرِ، (3)وَالزَّکاةَ ‏تَسْبِيباً لِلرِّزْقِ، (4)وَالصِّيامَ ابْتِلاءً لِإِخْلاصِ الْخَلْقِ، (5)وَالْحَجَّ ‏تَقْوِيَةً لِلدِّينِ، (6)وَالْجِهادَ عِزّاً لِلْإِسْلامِ، (7)وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوامِّ، (8)وَالنَّهْىَ عَنِ الْمُنْکَرِ رَدْعاً لِلْسُّفَهاءِ، (9)وَصِلَةَ الرَّحِمِ ‏مَنْماةً لِلْعَدَدِ، (10)وَالْقِصاصَ حَقْناً لِلدِّماءِ، (11)وَإِقامَةَ الْحُدُودِ إِعْظاماً لِلْمَحارِمِ، (12)وَتَرْكَ شُرْبِ الْخَمْرِ تَحْصِيناً لِلْعَقْلِ، (13)وَمُجانَبَةَ السَّرِقَةِ إِيجاباً لِلْعِفَّةِ، (14)وَتَرْكَ الزِّنا تَحْصِيناً لِلْنَّسَبِ، (15)وَتَرْكَ الْلِّواطِ تَکْثِيراً لِلْنَّسْلِ، (16)وَ‏‏الشَّهاداتِ‏‏ ‏اسْتِظْهاراً عَلَى ‏الْمُجاحَداتِ‏، (17)وَتَرْكَ الْکَذِبِ تَشْرِيفاً لِلْصِّدْقِ، (18)وَ‏السَّلامَ‏، أَماناً مِنَ الْمَخاوِفِ.]

[(1) خداوند ايمان را به جهت پاک کردن از شرک، (2)و نماز را به جهت منزه بودن از کبر و سرکشی، (3)و زکات را برای وسيله بودن روزی(فقرا)، (4) روزه را برای آزمايش اخلاص مردم، (5)و حج نمودن را برای قوت يافتن دين، (6)و جهاد کردن را برای ارجمندی اسلام، (7)و امر به معروف را برای اصلاح عوام، (8)و نهی از منکر را برای جلوگيری از کم خردان(سفیهان)، (9)و صله‌ی رحم را برای زياد شدن عدد، (10)و قصاص را برای محفوظ بودن خون‌ها، (11)و برپا داشتن حدود را برای اهميت دادن به حرام‌ها و نهی شده‏ها، (12)و نياشاميدن شراب را برای محفوظ داشتن خرد(از فساد و بدی)، (13)و دوری از دزدی را برای (حفظ مال دیگران و) به کار داشتن پاکدامنی، (14)و زنا نکردن را برای درست ماندن نسب، (15)و ترک لواط را برای بسيار شدن نسل و فرزندان، (16)و شهادت‌ها را برای کمک خواستن بر انکار شده‏ها، (17)و دروغ نگفتن را برای نمايان ساختن بزرگی راستی، (18)و سلام را برای ايمنی و آسودگی از جاهای ترس واجب گردانيده است.]

(28)- (خطبه‌ی- 190) نماز، زكات، ادای امانت

(1)تَعاهَدُوا أَمْرَ الصَّلوةِ، وَحافِظُوا عَلَيْها، وَاسْتَکْثِرُوا مِنْها، وَتَقَرَّبُواْ بِها، ‏فَانها ‏کانَتْ‏ ‏عَلَى‏ ‏الْمُؤْمِنِينَ‏ ‏کِتاباً ‏مَوْقُوتاً، أَلا تَسْمَعُونَ إِلى جَوابِ أَهْلِ النّارِ حِينَ سُئِلُوا: ‏ما ‏سَلَکَکُمْ‏ ‏فِى‏ ‏سَقَرَ؟ ‏قالُواْ: ‏لَمْ‏ ‏نَكُ ‏مِنَ‏ ‏الْمُصَلِّينَ‏. (2)وَانها لَتَحُتُّ الذُّنُوبَ ‏حَتّ‏ ‏الْوَرَقِ‏، وَتُطْلِقُها إِطْلاقَ ‏الرِّبَقِ‏، وَشَبَّهَها رَسْولُ اللَّهِ ج ‏‏بالْحَمَّةِ‏ ‏تَکُونُ‏ ‏عَلى ‏بابِ‏ ‏الرَّجُلِ‏ ‏فَهُوَ ‏يَغْتَسِلُ‏ ‏مِنْها ‏فِى‏ ‏الْيَوْمِ‏ ‏وَ ‏اللَّيْلَةِ ‏خَمْسَ‏ ‏مَرَّاتٍ‏. ‏فَما ‏عَسى ‏أَن‏ ‏يَبْقى ‏عَلَيْهِ‏ ‏مِنَ‏ ‏‏الدَّرَنِ‏‏، (3)وَقَدْ عَرَفَ حَقَّها رِجالٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذينَ لا تَشْغَلُهُمْ عَنْها زِينَةُ مَتاعٍ، وَلا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَلا مالٍ، يَقُولُ اللَّهُ سُبْحانَهُ: ‏رِجالٌ‏ ‏لا‏تُلْهِيهِمْ‏ ‏تِجارَةٌ ‏وَ ‏لا‏بَيْعٌ‏ ‏عَنْ‏ ‏ذِکْرِ‏اللَّهِ‏ ‏وَ ‏إِقامِ‏ ‏الصَّلاةِ ‏وَ ‏إِيتاءِ ‏الزَّکاةِ. (4)وَکانَ رَسُولُ اللَّهِ ج نَصِباً بِالصَّلاةِ بَعْدَ التَّبْشِيرِ لَهُ بَالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحانَهُ: ‏و ‏أْمُرْ ‏أَهْلَكَ ‏بِالصَّلاةِ ‏و ‏اصْطَبِرْ ‏عَلَيْها فَکانَ يَأْمُرُ بِها أَهْلَهُ، وَيُصَبِّرُ عَلَيْها نَفْسَهُ. (5)ثُمَ إِنَّ الزَّکاةَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلاةِ قُرْباناً لِأهْلِ الْإِسْلامِ، فَمَنْ أَعْطاها طَيِّبَ النَّفْسِ بِها، فَانها تُجْعَلُ لَهُ کَفارَةً، وَمِنَ النّارِ ‏حِجازاً وَوِقايَةً، (6)فَلا يُتْبِعَنَّها أَحَدٌ نَفْسَهُ، وَلا يُکْثِرَنَّ عَلَيْها لَهْفَهُ، فَإِنَّ مَنْ أَعْطاها غَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِها يَرْجُو بِها ما هُوَ أَفْضَلُ مِنْها فَهُوَ جاهِلٌ بِالسُّنَّةِ، ‏مَغْبُونُ‏ ‏الْأَجْرِ، ضالُّ الْعَمَلِ، طَوِيلُ النَّدَمِ. (7)ثُمَّ أَداءَ الْأَمانَةِ، فَقَدْ خابَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِها، آن‌ها عُرِضَتْ عَلَى السَّمواتِ الْمَبْنِيَّةِ، وَالْأَرَضِينَ ‏الْمَدْحُوَّةِ، وَالْجِبالِ ذاتِ الطُّولِ الْمَنْصُوبَةِ، فَلا أَطْوَلَ وَلا أَعْرَضَ وَلا أَعْلى وَلا أَعْظَمَ مِنْها، وَلَوِ امْتَنَعَ شَىْ‏ءٌ بِطُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ قُوَّةٍ أَوْ عِزٍّ لَامْتَنَعْنَ، وَلکِنْ أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَةِ، وَعَقَلْنَ ما جَهِلَ مَنْ هُوَ أَضْعَفُ مِنْهُنَّ وَهُوَ الْإِنْسانُ ‏إِنَّهُ‏ ‏کانَ‏ ‏ظَلُوماً ‏جَهُولًا. (8)إِنَّ اللَّهَ سُبْحانَهُ وَتَعالى لا يَخْفى عَلَيْهِ مَا الْعِبادُ ‏مُقْتَرِفُونَ‏ فِى لَيْلِهِمْ وَنَهارِهِمْ، لَطُفَ بِهِ ‏خُبْراً، وَأَحاطَ بِهِ عِلْماً، أَعْضاؤُکُمْ شُهُودُهُ، وَجَوارِحُکُمْ جُنُودُهُ، وَضَمائِرُکُمْ عُيُونُهُ، وَخَلَواتُکُمْ ‏عِيانُهُ‏.

[(1)امر نماز را مراعات کنيد، آن را محافظت نمایيد و بسيار(نماز) به جای آوريد، به وسيله‌ی آن (به خدا)نزديک شويد، زيرا نماز بر مؤمنين فريضه‏ای است نوشته شده که وقت آن تعيين گرديده است، آيا گوش به پاسخ اهل دوزخ نمی‌دهيد آن گاه که از آن‌ها می‌پرسند: چه چيز شما را گرفتار دوزخ ساخت؟ می‌گويند از نماز گزاران نبوديم، (2) و نماز گناهان را می‌ريزد مانند ريختن برگ و رها می‌کند مانند رها کردن بندها، رسول‌خدا **ج** نماز را به چشمه‌ی آبی تشبيه فرموده که بر در خانه‌ی مردی باشد و شبانه ‏روزی پنج نوبت با آن خود را بشوید، پس ديگر بر چنين کسی چرک باقی نخواهد ماند، (3) گروهی از مؤمنان که زينت و متاع اين جهان و چشم روشنی آن يعنی فرزندان و اموال آنان را به خود مشغول نداشته حق نماز را خوب شناخته اند، خدای سبحان می‌‏فرمايد: مردانی هستند که بازرگانی و خريد و فروش، آن‌ها را از ياد خدا و به جا آوردن نماز و دادن زکات غافل نمی‌گرداند. (4)و رسول خدا **ج** با اين‌که به بهشت مژده داده شده بود، برای نماز(از بس که نماز انجام می‌داد) خود را در رنج می‌افکند، به جهت فرمان خدای سبحان که فرموده: خانواده خويش را به نماز فرمان ده و در برابر آن شکيبا باش. پس ایشان هم اهلش را به نماز امر می‌فرمود و خود را به شکيبایی بر رنج آن وا می‌داشت. (5)پس برای مسلمانان زکات با نماز وسيله‌ی آشنایی قرار داده شده، بنابراين کسی که زکات را با طيب خاطر عطا کند، کفاره [گناهان] او محسوب می‌شود و مانع و حاجبی از آتش برای او خواهد بود، پس نبايد کسی چشم به دنبال آنچه پرداخته بدوزد و در ادای آن برای خويش مشتقت ببيند يا بخاطر آن حسرت خورد، زيرا آن کس که بدون طيب نفس برای دريافت مزد بيشتری آن را بپردازد، نسبت به سنت پيامبر **ج** جاهل است، از اجر و ثواب مغبون و در عمل گمراه و بسيار پشيمان خواهد شد [15] سپس [وظيفه الهی هر کس] اداء امانت است، چه اينکه آن کس که اهل امانت نباشد هرگز به مقصد نمی‌رسد، [بدانيد] امانت بر آسمان‌های بناشده زيرا کسی که آن را از روی بی‌‏ميلی ادا کند و با آنچه که از آن برتر است(رسیدن به بهشت)، اميدوار باشد، پس او به سنت پيامبر اکرم **ج** نادان است، در بردن مزد زيان کار و در کردار گمراه می‌باشد و پشيمانيش بسيار است. (7)پس(بعد از مراعات نماز و زکات) امانت را ادا نمايد که کسی که اهل آن نباشد نوميد گردد، به تحقيق امانت بر آسمان‌های افراشته و زمين‌های گسترده و کوه‌های بلند بر قرار پيشنهاد شد، چيزی بلندتر و پهن‌تر و بالاتر و بزرگتر از آن‌ها نيست، [ولی آن‌ها قدرت تحمل آن را نيافتند] و اگر قرار بود چيزی به واسطه طول، عرض، قوت و نيروئی که دارد از پذيرفتن امانت امتناع ورزد و تکبر به خرج دهد، حتما [آسمان زمين و کوه‌ها] بودند ولی اين‌ها [به خاطر غرور و قدرت خود امتناع نورزيدند بلکه] از کيفر تحمل و عدم قدرت بر ادای آن وحشت داشتند، [3] ولی انسان که بسيار ستمگر و نادان است آن را قبول نمود، (8)آنچه را که بندگان در شب و روز به جا می‌آورند، بر خداوند سبحان پوشيده نيست، به کوچکترين کارشان آگاه و به کردارشان دانا و محيط است، اعضای شما گواه او، اندام شما سپاهيان او، ضمير و وجدانتان جاسوسان وی، خلوت‌های شما در برابر او آشکار و عيان است.]

(29)- (خطبه‌ی- 234) ا ندرز به مردم و این‌كه پس از شناخت باید تعصّب داشت

(33)فَاللَّهَ اللَّهَ فِى عاجِلِ الْبَغْىِ، وَاجِلِ وَخامَةِ الظُّلْمِ، وَسُوءِ عاقِبَةِ الْکِبْرِ، فَانها مَصِيدَةُ إِبْلِيسَ الْعُظْمى، وَمَکِيدَتُهُ الْکُبْرى، الَّتِى ‏تُساوِرُ ‏قُلُوبَ‏ الرِّجالِ مُساوَرَةَ السُّمُومِ الْقاتِلَةِ، فَما ‏تُکْدِى‏ أَبَداً، وَلا ‏تُشْوِى‏ أَحَداً، لا عالِماً لِعِلْمِهِ، وَلا مُقِلّاً فِى ‏طِمْرِهِ‏، (34)وَعَنْ ذلِكَ ما حَرَسَ اللَّهُ عِبادَهُ الْمُؤُمِنِينَ بِالصَّلَواتِ وَالزَّکَواتِ، وَمُجاهَدَةِ الصِّيامِ فِى الْأَيَّامِ المَفْرُوضاتِ، تَسْکِيناً ‏لِأَطْرافِهِمْ‏، وَتَخْشِيعاً لِأَبْصارِهِمْ، وَتَذْلِيلًا لِنُفُوسِهِمْ، وَتَخْفِيضاً لِّقُلُوبِهِمْ، وَإِذْهاباً لِلْخُيَلاءِ عَنْهُمْ، لِما فِى ذلِكَ مِنْ تَعْفِيرِ ‏‏عَتائِقِ‏‏ ‏الْوُجُوهِ‏ بِالتُّرابِ تَواضُعاً، وَ‏الْتِصاقِ‏ کَرائِمِ الْجَوارِحِ بِالْأَرْضِ تَصاغُراً، وَلُحُوقِ الْبُطُونِ ‏بِالْمُتُونِ‏ مِنَ الصِّيامِ تَذَلُّلًا، مَعَ ما فِى الزَّکاةِ مِنْ صَرْفِ ثَمَراتِ الْأَرْضِ وَغَيْرِ ذلِكَ إِلى أَهْلِ الْمَسْکَنَةِ وَالْفَقْرِ. (35)انْظُرُوا إِلى ما فِى هذِهِ ‏الْأَفْعالِ‏ مِنْ ‏قَمْعِ‏ ‏نَواجِمِ‏ الْفَخْرِ، وَ‏قَدْعِ‏ طَوالِعِ الْکِبْرِ. (36)وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَما وَجَدْتُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لِشَىْ‏ءٍ مِنَ الْأَشْياءِ إِلَّا عَنْ عِلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمْويَةَ الْجُهَلاءِ، أَوْ حُجَّةٍ ‏تَلِيطُ بِعُقُولِ السُّفَهاءِ، غَيْرَکُمْ، فَإِنَّکُمْ تَتَعَصَّبُونَ لِأَمْرٍ ‏ما يُعْرَفُ لَهُ سَبَبٌ وَلا عِلَّةٌ. (37)أَمّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلى ادَمَ لِأَصْلِهِ، وَطَعَنَ عَلَيْهِ فِى خِلْقَتِهِ، فَقالَ: أَنَا نارِىٌّ وَأَنْتَ طِينِىٌّ. وَأَمَّا الْأَغْنِياءُ مِنْ ‏مُتْرَفَةِ الْأُمَمِ، فَتَعَصَّبُواْ ‏لِاثارِ ‏مَواقِعِ‏ ‏النِّعَمِ‏، ‏فَقالُوا: ‏(نَحْنُ‏ ‏أَکْثَرُ ‏أَمْوالًا ‏وَ ‏أَوْلاداً ‏وَ ‏ما ‏نَحْنُ‏ ‏بِمُعَذَّبِينَ‏)، (38)فَإِنْ کانَ لابُدَّ مِنَ ‏الْعَصَبِيَّةِ فَلْيَکُنْ تَعَصُّبُکُمْ لِمَکارِمِ الْخِصالِ، وَمَحامِدِ الْأَفْعالِ، وَمَحاسِنِ الْأُمُورِ الَّتِى تَفاضَلَتْ فِيهَا الْمُجَداءُ وَالنُّجَداءُ مِنْ بُيُوتاتِ الْعَرَبِ وَ‏يَعاسِيبِ‏ الْقَبائِلِ ‏بِالْأَخْلاقِ‏ ‏الرَّغِيبَةِ، وَ‏الْأَحْلامِ‏ الْعَظِيمَةِ، وَالْأَخْطارِ الْجَلِيلَةِ، وَالاثارِ الْمَحْمُودَةِ. (39)فَتَعَصَّبُوا لِخِلالِ الْحَمْدِ: مِنَ الْحِفْظِ ‏لِلْجِوارِ، وَالْوَفاءِ ‏بِالذِّمامِ‏، وَالطَّاعَةِ لِلْبِرِّ، وَالْمَعْصِيَةِ لِلْکِبْرِ، وَالْأَخْذِ بِالْفَضْلِ، وَالْکَفِّ عَنِ الْبَغْىِ، وَالْإِعْظامِ لِلْقَتْلِ، وَالْاِنْصافِ لِلْخَلْق، وَالْکَظْمِ لِلْغَيْظِ، وَاجْتِنابِ الْفَسادِ فِى الْأَرْضِ.

[(33) زنهار زنهار شما را به خدا از تعجيل عقوبت و کيفر سرکشی و ستم برحذر باشيد و از سرانجام وخيم ظلم و سوء عاقبت تکبر و خودپسندی که کمين گاه بزرگ ابليس و مرکز کيد و نيرنگ اوست بهراسيد، کيد و نيرنگی که با قلب‌های مردان همچون زهرهای کشنده می‌آميزد و هرگز از تاثير فرو نمی‌ماند. و کسی از هلاکتش جان به در نمی‌برد؛ هيچکس، نه عالم و دانشمند به خاطر علم و دانشش و نه فقير به خاطر لباس کهنه‌اش. (34) و خداوند به خاطر حفظ بندگانش از اين امور يعنی ظلم و ستم و کيد شيطان، با نماز زکات و مجاهده در گرفتن روزه واجب آنان را حراست فرموده است، تا اعضاء و جوارحشان آرام و چشم‌هايشان خاشع و غرائز و تمايلات سرکششان خوار و ذليل و قلب‌های آن‌ها خاضع گردد و تکبر از آن‌ها رخت بربندد. به علاوه سائيدن پيشانی که بهترين جاهای صورت است به خاک، موجب تواضع و گذاردن اعضای پر ارزش بدن بر زمين؛ دليل کوچکی و چسبيدن شکم به پشت [در اثر روزه] مايه فروتنی است؛ و پرداخت زکاه موجب صرف ثمرات زمين و غير آن‌ها به نيازمندان و مستمندان می‌شود [همه اين‌ها حراست و حفظ بندگان را از کيدهای شيطان و ساير ناهنجاری‌ها بهمراه دارد].

(35)به آثار اين افعال [نماز و روزه و زکات و سجده] بنگريد که چگونه شاخه‌های درخت تفاخر را درهم می‌شکنند و از جوانه زدن کبر و خودپسندی جلوگيری می‌کنند. (36) من در اعمال و کردار جهانيان نظر افکندم هيچکس را نيافتم که درباره چيزی تعصب به خرج دهد، جز اينکه علتی داشته که حقيقت را بر جاهلان مشتبه ساخته، يا در عقل و انديشه سفيهان نفوذ نموده. جز شما که تعصب درباره چيزی می‌ورزيد که نه سببی دارد و نه علتی. (37)اما ابليس در برابر آدم÷ به خاطر اصل و اساس خود تعصب ورزيد و آفرينش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من از آتشم و تو از خاک. و اما ثروتمندان عياش ملت‌ها تعصبشان به واسطه زر و زيور و دارائی آن‌ها است، چنانکه می‌گفتند: ثروت و فرزندان ما از همه بيشتر است و هرگز مجازات نمی‌شويم. (38) و اگر قرار است تعصبی در کار باشد، بايد به خاطر اخلاق پسنديده افعال نيک و کارهای خوب باشد، همان افعال و اموری که افراد با شخصيت و شجاعان خاندان عرب و سران قبائل در آن‌ها بر يکديگر برتری می‌جستند؛ يعنی اخلاق پسنديده و انديشه‌های بزرگ ومقام‌های بلند و آثار ستوده [در اين‌ها تعصب بخرج دهيد]. (39) پس برای خصلت‌های ستوده تعصب نمایيد، خصلت‌هایی مانند: نگاه داشتن حق همسايه، وفای به عهد و پيمان، فرمانبری نيکوکاران، و نافرمانی گردن کشان، فرا گرفتن احسان و دست کشيدن از ستم، بزرگ دانستن گناه قتل نفس و انصاف، دادگری برای مردم، فرو نشاندن خشم و دوری جستن از تباه کاری در زمين.]

(30)- (خطبه‌ی- 75) دعای علی**س** كه گفته رحمت خدا برآن كه تسلیم حق شود

(1)رَحِمَ اللَّهُ ‏عَبْداً سَمِعَ ‏حُکْماً ‏فَوَعى، وَدُعِىَ إِلى رَشادٍ ‏فَدَنا، وَأَخَذَ ‏بِحُجْزَةِ هادٍ فَنَجا، (2)راقَبَ رَبَّهُ، وَخافَ ذَنْبَهُ، قَدَّمَ خالِصاً، وَعَمِلَ صالِحاً ‏‏اکْتَسَبَ‏‏ ‏مَذْخُوراً، وَاجْتَنَبَ مَحْذُوراً، (3)رَمى غَرَضاً، وَأَحْرَزَ عِوَضاً، ‏کابَرَ ‏هَواهُ‏، وَکَذَّبَ مُناهُ، (4)جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيَّةَ نَجاتِهِ، وَالتَّقْوى عُدَّةَ وَفاتِهِ. رَکِبَ الطَّرِيقَةَ ‏الْغَرَّاءَ، وَلَزِمَ ‏الْمَحَجَّةَ الْبَيْضاءَ، (5)اغْتَنَمَ ‏الْمَهَلَ‏، وَبادَرَ الْأَجَلَ، وَتَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ.

[(1)خدا رحمت کند مردی را که سخن حکيمانه‌ای بشنود و بپذيرد، چون به راه راست خوانده شود، به طرف آن برود، کمربند راهنما(قرآن و حدیث) را بگيرد و (از سختی‌های دنيا و آخرت) نجات يابد، (2)پروردگارش را مراقبت نمايد(مطیع و مدافع دستوراتش باشد)، از گناه خود بترسد، عمل خالص پيش فرستد، کردارش نيکو و شايسته باشد، به دست آورد آنچه که برای او ذخيره شده است، و دوری کند از آنچه که منع گرديده، (3)تير به نشان زند و کالای آخرت را به جای کالای دنيا گرد آورد، بر خواهش نفس خود غلبه يابد و آرزوهايش را دروغ پندارد، (4)شکيبایی را مرکب نجات و رستگاری خويش قرار دهد، تقوا و پرهيزکاری را توشه‌ی مرگ خويش گرداند، در راه روشن(شريعت اسلام) قدم بنهد، از شاهراه درخشنده(کتاب و سنّت) دور نگردد، (5)مهلت چند روز زندگی را غنيمت شمرده فرصت را از دست ندهد، آماده‌ی مرگ باشد و از کردار(شايسته) توشه بر دارد.]

(31)- (مكتوب - 27) نماز را به خاطر امورات دنیا در وقت آن ضایع نگردان

(11)صَلِّ الصَّلاةَ لِوَقْتِهَا الْمُوَقَّتِ لَها، وَلا تُعَجِّلْ وَقْتَها لِفَراغٍ، وَلا تُؤَخِّرْها عَنْ وَّقْتِها لِاشْتِغالٍ، وَاعْلَمْ أَنَّ کُلَّ شَىْ‏ءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلاتِكَ.

[(11) نماز را در اوقات خودش بجای آر نه آنکه در هنگام بيکاری در انجامش تعجيل کنی، ولی به هنگام اشتغال به کار، آن را از وقتش به تاخير اندازی. بدان که تمام اعمالت تابع نمازت خواهند بود.]

(32)- (مكتوب - 52) اوقات معيّن نمازهای پنج گانه‌ی روز و شب در پنج وقت

(1)أَمَّا بَعْدُ، فَصَلُّواْ بِالنّاسِ الظُّهْرَ حَتّى ‏تَفِى‏ءَ الشَّمْسُ ‏مِثْلَ‏ ‏مَرْبِضِ‏ ‏الْعَنْزِ، وَصَلُّواْ بِهِمُ الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ بَيْضاءُ حَيَّةٌ فِى عُضْوٍ مِنَ النَّهارِ حِينَ يُسارُ فِيها فَرْسَخانِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يُفْطِرُ الصّائِمُ وَ‏يَدْفَعُ‏ ‏الْحآجّ‏ ‏إِلى ‏مِنىً‏ وَصَلُّواْ بِهِمُ الْعِشاءَ حِينَ يَتَوارَى الشَّفَقُ إِلى ثُلْثِ اللَّيْلِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْغَداةَ وَالرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجْهَ صاحِبِهِ، (2)وَ‏صَلُّوا ‏بِهِمْ‏ ‏صَلاةَ ‏أَضْعَفِهِمْ‏ وَ‏لا ‏تَکُونُواْ ‏فَتّانِينَ‏.

[(1) نماز ظهر را تا هنگامی که خورشيد به اندازه طول خوابگاه گوسفندی[از نصف النهار] گذشته باشد، با مردم بخوانيد. نماز عصر را هنگامی برايشان به جا آوريد که خورشيد هنوز کاملا زنده و قسمتی از روز باقی است، به گونه‌ای که می‌توان تا غروب دو فرسخ راه را طی کرد. نماز مغرب را برايشان موقعی انجام دهيد که روزه دار افطار می‌کند و حاجی از عرفات [به جانب مشعرالحرام و از آن جا] به سوی منی حرکت می‌نمايد. نماز عشاء را از هنگامی که شفق پنهان می‌گردد تا يک ثلث از شب با آنان بخوانید. [و اما] نماز صبح را وقتی بايد برايشان بخوانيد که شخص می‌تواند صورت رفيقش را ببيند و او را بشناسد [اما چگونگی نماز جماعت در زودخواندن و يا طول دادن آن] بايد مانند نمازی باشد که ناتوان‌ترين مامومين می‌تواند بخواند و هرگز فتنه‌گر مباشيد.]

(33)- (خطبه‌ی - 96)درباره‌ی صحابه **ش** یاران پیامبر **ج**

(13)لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحابَ مُحَمَّدٍ ج فَما أَرى أَحَداً مِنْکُمْ يُشْبِهُهُمْ، لَقَدْ کانُوا يُصْبِحُونَ ‏شُعْثاً ‏‏غُبْراً‏، ‏وَ ‏قَدْ ‏باتُوا سُجَّداً وَقِياماً، ‏يُراوِحُونَ‏ ‏بَيْنَ‏ ‏‏جِباهِهِمْ‏‏ ‏وَ ‏خُدُودِهِمْ‏، وَيَقِفُونَ عَلى مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِکْرِ مَعادِهِمْ، ‏کَأَنّ‏ ‏بَيْنَ‏ ‏أَعْيُنِهِمْ‏ ‏‏رُکَبَ‏‏ ‏الْمِعْزى مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ! (14)إِذا ذُکِرَ اللَّهُ هَمَلَتْ أَعْيُنُهُمْ حَتّى تَبُلَّ ‏جُيُوبَهُمْ‏، وَ‏مادُوا ‏کَما ‏يَمِيدُ ‏الشَّجَرُ ‏يَوْمَ‏ ‏الرِّيحِ‏ ‏الْعاصِفِ‏ خَوْفاً مِنَ الْعِقابِ ‏و ‏رَجاءً ‏لِلثَّوابِ‏.

 [(13) من اصحاب محمد صلى الله عليه و آله را ديده‏ام، كسى را از شما نمى‏بينم كه شبيه‏به آنان بوده باشد.اصحاب محمد ج ژوليده مو و غبار آلود، شب را در حال سجده و قيام به صبح می‌رساندند. پيشانى‏ها و صورت‌هاى خود را متناوبا بر زمين مى‏نهادند.آن رشد يافتگان در حال ياد آورى معادشان مانند اخگر شعله‏ورمى‏گشتند. از طول سجودى كه انجام مى‏دادند، ميان چشمانشان برآمدگى مانندزانوى بز نمودار مى‏شد، چشمانشان چنان اشک مى‏باريد كه گريبان‌هايشان خيس‏می‌شد و خود به اضطراب مى‏افتادند، چنان كه درخت در روزى كه باد تند بوزد، باضطراب‏مى‏افتد.[اينهمه بيقرارى]بجهت ترس از كيفر بود و اميد پاداش.]

(34)- (خطبه‌ی- 37) وصف ابوبكر صدیق**س**

(1)فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ ‏فَشِلُواْ، وَ‏تَطَلَّعْتُ‏ حِينَ ‏تَقَبَّعُوا، ‏وَ ‏نَطَقْتُ‏ ‏حِينَ‏‏‏‏تَعْتَعُوا‏، وَمَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا، وَکُنْتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً، وَأَعْلاهُمْ ‏فَوْتاً، (2)‏فَطِرْتُ‏ ‏‏بِعِنانها‏، وَ‏اسْتَبْدَدْتُ‏ ‏بِرِهانها، ‏کَالْجَبَلِ‏ ‏لا ‏تُحَرِّکُهُ‏ ‏الْقَواصِفُ‏، ‏وَ‏لا ‏تُزِيلُهُ‏ ‏الْعَواصِفُ‏، (3)‏لَمْ‏ ‏يَکُنْ‏ ‏لِأَحَدٍ ‏فِىّ‏ ‏مَهْمَزٌ، ‏وَ ‏لا ‏لِقائِلٍ‏ ‏فِىّ‏ ‏مَغْمَزٌ. (4)الذَّلِيلُ عِنْدِى عَزِيزٌ حَتّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِىُّ عِنْدِى ضَعِيفٌ حَتّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ، (5)رَضِينا عَنِ اللَّهِ ‏قَضاءَهُ‏، وَسَلَّمْنا لِلَّهِ أَمْرَهُ. (6)أَتَرانِى أَکْذِبُ عَلى رَسُولِ اللَّهِ؟ ج وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ فَلا أَکُونُ أَوَّلَ مَنْ کَذَبَ عَلَيْهِ، (7)فَنَظَرْتُ فِى أَمْرِى فَإِذا طاعَتِى قَدْ سَبَقَتْ بَيْعَتِى، وَإِذَا الْمِيثاقُ فِى عُنُقِى لِغَيْرِى.

[(1) آن دم كه همه از ترس در خانه نشسته بودند من قيام كردم، آنگاه كه همگى خودرا پنهان كرده بودند من آشكارا به ميدان آمدم، همان زمان كه همه لب فرو بسته بودند من سخن گفتم، آن وقت كه جمعيت همه توقف‏كرده بودند من با راهنمائى نور خدا به راه افتادم! فرياد نمى‏زدم، صدايم از همه آهسته‏تر، اما از همه پيشگام‌تر بودم، (2) زمام امر را به دست گرفتم و پرواز کردم و جائزه سبقت در فضائل را بردم. همانند كوهى كه تندبادها آن را به حركت در نمى‏آورد، طوفان‌ها آن را از جاى‏ بر نمى‏كند، (3) هيچكس نمى‏توانست عيبى در من بيابد، و هيچ سخن چينى جاى طعن در من‏نمى‏يافت. (4)ستمديدگانى كه در نظرها ذليل و پستند از نظر من عزيز و محترمند، تا حقشان را بگيرم، نيرومندان ستمگر در نظر من حقير و پستند، تا حق ديگران را از آن‌ها بستانم. (5)در برابر فرمان خدا راضىو تسليم امر او هستيم، (6) آيا گمان مى‏كنيد ممكن است من به‏رسول خدا **ج** دروغ ببندم؟! به خدا سوگند!من نخستين كسى هستم كه وى را تصديق كردم و هرگز من اول كسى نخواهم‏بود كه او را تكذيب نمايم.(7)در كار خود انديشه كردم ديدم ديدم اطاعت و پيروی از فرمان رسول **ج** بر من واجب است، (ابوبکرس را)تصديق (و با او)بيعت کردم، و بر طبق عهد و پيمان خود با او رفتار نمودم.]

(35)- (سخن- 219) وصف عمر فاروق**س**

(1)لِلَّهِ‏ ‏‏بِلادُ‏ ‏فُلانٍ‏، ‏فَقَدْ ‏قَوَّمَ‏ ‏الْأَوَدَ، وَداوَى ‏الْعَمَدَ، ‏وَ ‏اَقامَ‏ ‏السُّنَّةَ، ‏و ‏‏خَلَّفَ‏‏ ‏‏الْفِتْنَةَ‏، (2)ذَهَبَ نَقِىَّ الثَّوْبِ، قَلِيلَ الْعَيْبِ، أَصابَ خَيْرَها، وَسَبَقَ شَرَّها، أَدّى إِلَى اللَّهِ طاعَتَهُ وَاتَّقاهُ بِحَقِّهِ، (3)رَحَلَ وَتَرَکَهُمْ فِى طُرُقٍ ‏مُتَشَعِّبَةٍ، لا يَهْتَدِى فِيهَا الضَّالُّ، وَلا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِى.

[(1) خداوند شهرهای فلانی(عمرس فرزند خطاب) را برکت دهد و نگاه دارد، کجی را راست نمود(گمراهان را به راه آورد)، بيماری را معالجه کرد، سنت را برپا داشت (احکام دین را اجرا نمود)، فتنه را پشت سر گذاشت (در زمان او فتنه‏ای رخ نداد)، (2)پاک جامه و کم عيب از دنيا رفت، نيکویی خلافت را دريافت و از شر آن پيشی گرفت(خلافت او منظم بود، اختلالی در آن راه نيافت)، طاعت خدا را به جا آورد، از نافرمانی او پرهيز کرد، حقّش را ادا نمود، (3)از دنيا رفت در حالی که مردم در راه‌های گوناگون بودند، (که)گمراه در آن‌ها راه نمی‌يابد، و راه يافته بر يقين و باور نمی‌ماند.]

(36)- (خطبه‌ی- 134) وصف عمر**س** هنگام جنگ با رومیان

(1)وَقَدْ تَوَکَّلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هذَا الدِّينِ بِإِعْزازِ ‏الْحَوْزَةِ، وَسَتْرِ الْعَوْرَةِ، (2)وَالَّذِى نَصَرَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لا يَنْتَصِرُونَ، وَمَنَعَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لا يَمْتَنِعُونَ، حَىٌّ لا يَمُوتُ. (3)إِنَّكَ مَتى تَسِرْ إِلى هذَا الْعَدُوِّ ‏بِنَفْسِكَ فَتَلْقَهُمْ فَتُنکَبْ، لا تَکُنْ ‏لِلْمُسْلِمِينَ‏ ‏‏کانِفَةٌ‏ دُونَ أَقْصى بِلادِهِمْ، لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ، (4)‏فَابْعَثْ‏ ‏إِلَيْهِمْ‏ رَجُلًا مِحْرَباً، وَ‏احْفِزْ مَعَهُ ‏أَهْلَ‏ ‏الْبَلاءِ وَالنَّصِيحَةِ، ‏فَإِنْ‏ ‏أَظْهَرَ ‏اللَّهُ‏ فَذاكَ ما تُحِبُّ، وَإِنْ تَکُنِ الْأُخْرى کُنتَ ‏رِدأً لِلنّاسِ، وَ‏مَثابَةً لِلْمُسْلِمِينَ.

[(1)و یقیناً توکّل اهل اسلام به خدا موجب شده که الله حدود و نواحيشان را حفظ کند، عورتشان را بپوشاند، (2)و خدا آن‌ها را ياری کرد در زمانی که کم بودند و نمی‌توانستند(از دشمن) انتقام بگیرند، آن‌ها را از مغلوب شدن باز داشت در حالی که کم بودند و توانایی دفاع(از خود را) نداشتند، خدا زنده است و هرگز نمی‌ميرد، (3)تو خود(ای عمر) اگر به سوی اين دشمن روانه شوی و در ملاقات با ايشان مغلوب شوی، برای مسلمانان شهرهای دور دست و سرحدها یاوری نمی‌ماند، بعد از تو مرجعی نيست که به آنجا مراجعه نمايند، (4)پس مرد جنگ ديده و دليری به سوی ايشان بفرست، به همراهی او روانه کن کسانی را که تحمّل بلا و سختی جنگ را داشته و پند و اندرز را بپذيرند، پس اگر خدا (او را)غالب گردانيد، همان است که ميل داری، اگر واقعه‌ی ديگری پيش آيد، تو ياور مسلمانان خواهی بود.]

(37)- (خطبه‌ی- 146) وصف عمر**س** هنگام جنگ با ایرانیان

(1)إِنَّ هذَا الْأَمْرَ لَمْ يَکُنْ نَصْرُهُ وَلا خِذْلانُهُ ‏بِکَثْرَةٍ ‏وَ ‏لا ‏بِقِلَّةٍ، وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِى أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِى ‏أَعَدَّهُ‏ ‏و ‏أَمَدَّهُ‏، حَتّى بَلَغَ ما بَلَغَ وَ‏طَلَعَ‏ ‏حَيْثُما طَلَعَ، وَنَحْنُ عَلى مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مُنجِزٌ وَعْدَهُ، وَناصِرٌ جُنْدَهُ. (2)وَمَکانُ ‏الْقَيِّمِ‏ ‏بالْأَمْرِ مَکانُ ‏النِّظامِ‏ مِنَ الْخَرَزِ: يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ. فَإِذَا انْقَطَعَ النِّظامُ ‏تَفَرَّقَ‏ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ ‏بِحَذافِيرِهِ‏ أَبَداً، (3)وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ وَإِنْ کانُواْ قَلِيلًا فَهُمْ کَثِيرُونَ بِالْإِسْلامِ، عَزِيزُونَ بِالْإِجْتِماعِ، (4)فَکُنْ قُطْباً، وَاسْتَدِرِ الَّرحى بِالْعَرَبِ، وَأَصْلِهِمْ دُونَكَ نارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ ‏شَخَصْتَ‏ مِنْ هذِهِ الْأَرْضِ انتَقَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرافِها وَأَقْطارِها حَتّى يَکُونَ ما تَدَعُ وَراءَكَ مِنَ الْعَوْراتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ. (5)إِنَّ الْأَعاجِمَ إِنْ يَنْظُرُوا إِلَيْكَ غَداً يَقُولُواْ: هذا أَصْلُ الْعَرَبِ فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ ‏اسْتَرَحْتُمْ‏، فَيَکُونَ ذلِكَ أَشَدَّ لِکَلَبِهِمْ عَلَيْكَ، وَطَمَعِهِمْ فِيكَ، (6)فَأَمَّا ما ذَکَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلى قِتالِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحانَهُ هُوَ أَکْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلى تَغْيِيرِ ما يَکْرَهُ، (7)وَأَمَّا ما ذَکَرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ فَإِنّا لَمْ نَکُنْ نُقاتِلُ فِيما مَضى بِالْکَثْرَةِ، وَإِنَّما کُنّا نُقاتِلُ بِالنَّصْرِ وَالْمَعُونَةِ.

[(1) پيروزى و شكست اين امر(اسلام)بستگى به فزونى و كمى جمعيت نداشته، اين دين‏خدا است كه آن را پيروز ساخت، سپاه او است كه آن را آماده و يارى كرد تا به آن جا كه ‏بايد برسد رسيد، به هر جا كه بايد طلوع كند، طلوع نمود، از ناحيه‏ى خداوند به‏ما وعده پيروزى داده شده، می‌دانيم خداوند به وعده خود جامه عمل خواهد پوشانيدو سپاه‏خويش را يارى خواهد فرمود. (2) موقعيت زمامدار، همچون ريسمانى است كه مهره‏ها را در نظام مى‏كشد و آن‌ها راجمع كرده ارتباط مى‏بخشد، اگر ريسمان از هم بگسلد مهره‏ها پراكنده می‌شوند و هر كدام بجائى خواهد افتاد و سپس‏هرگز نتوان همه را جمع آورى نمود، و از نو نظام بخشید(3) عرب امروز گرچه از نظر تعداد كم، اما با پيوستگى به اسلام فراوان، با اتحاد واجتماع و هماهنگى عزيز و قدرتمند است، (4) بنابراين تو همچون محور آسيا باش!و جامعه را بوسيله‏اى مسلمانان عرب به گردش‏در آور، با همكارى آن‌ها در نبرد، آتش جنگ را براى دشمنان شعله‏ور ساز! زيرا اگر شخصا از اين سرزمين خارج شوى عرب از اطراف و اكناف سر از زير بارفرمانت‏بيرون خواهند برد(و آن گاه خواهى يافت)كه آن چه پشت‏سر گذاشته‏اى مهمتر از آن است كه در پيش رو دارى. (5) اگر چشم ايرانی‌ها فردا بر تو افتد، خواهند گفت: اين اساس و ريشه‏ى عرب‏است، اگر قطعش كنيد راحت مى‏گرديد، اين فكر آن‌ها را در مبارزه‏ى با تو و طمع ‏در نابوديت ‏حريص‏تر و سر سخت‏تر خواهد ساخت. اين كه يادآور شدى آن‌ها به جنگ ‏مسلمانان آمده‏اند و ناراحت هستى، خداوند سبحان بيش از تو اين كار را مكروه می‌دارد، او برتغيير آنچه نمی‌پسندد تواناتر است. اما ياد آوريت در مورد تعداد زياد سربازان دشمن، (بدان)كه ما در گذشته درنبرد، روى تعداد تكيه نمى‏كرديم، بلكه به يارى و كمک خداوند دست‏به مبارزه می‌زديم(و پيروز می‌شديم).]

(38)- (خطبه‌ی- 163) وصف عثمان**س** و تذكر به خطاهایش

(1)إِنَّ النَّاسَ وَرائِى، وَقَدِ ‏اسْتَسْفَرُونِى‏ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، وَوَاللَّهِ ما أَدْرِى ما أَقُولُ لَکَ؟! ما أَعْرِفُ شَيْئاً تَجْهَلُهُ، وَلا أَدُلُّكَ عَلى ‏أَمْرٍ لا تَعْرِفُهُ، (2)إِنَّكَ لَتَعْلَمُ ما نَعْلَمُ، ما سَبَقْناكَ إِلى شَى‏ءٍ فَنُخْبِرَكَ عَنْهُ، وَلا خَلَوْنا بِشَى‏ءٍ فَنُبَلِّغَکَهُ، وَقَدْ رَأَيْتَ کَما رَأَيْنا، وَسَمِعْتَ کَما سَمِعْنا، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ ج کَما صَحِبْنا. (3)وَمَا ‏ابْنُ‏ ‏أَبِى‏قُحافَةَ وَلَا ‏ابْنُ‏ ‏الْخَطّابِ‏ بِأَوْلى بِعَمَلِ ‏الْحَقّ‏ مِنْكَ، وَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلى رَسُولِ اللَّهِ ج ‏‏وَشِيجَةَ‏ ‏رَحِمٍ‏ مِنْهُما، وَقَدْ نِلْتَ مِنْ صِهْرِهِ ما لَمْ يَنالا، (4)فَاللَّهَ اللَّهَ فِى نَفْسِكَ فَإِنَّكَ وَاللَّهِ ما تُبَصَّرُ مِنْ عَمىً، وَلا تُعَلَّمُ مِنْ جَهْلٍ، وَإِنَّ الطُّرُقَ لَواضِحَةٌ، وَإِنَّ أَعْلامَ الدِّينِ لَقائمَةٌ. (5)فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمامٌ عادِلٌ هُدِىَ وَهَدى، فَأَقامَ سُنَّةً مَعْلُومَةً، وَأَماتَ بِدْعَةً مَجْهُولَةً، وَإِنَّ السُّنَنَ ‏لَنَيِّرَةٌ لَها أَعْلامٌ، وَإِنَّ الْبِدَعَ لَظاهِرَةٌ لَها أَعْلامٌ، (6)وَإِنَّ شَرَّ النّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمامٌ جائِرٌ ضَلَّ وَضُلَّ بِهِ، فَأَماتَ سُنَّةً مَّأْخُوذَةً، وَأَحْيا بِدْعَةً مَتْرُوکَةً، (7)وَإِنِّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: ‏((يُؤْتى ‏يَوْمَ‏ ‏الْقِيامَةِ ‏بِالْإِمامِ‏ ‏الْجائِرِ ‏وَ ‏لَيْسَ‏ ‏مَعَهُ‏ ‏نَصِيرٌ ‏وَ ‏لا ‏عاذِرٌ ‏فَيُلْقى ‏فِى‏ ‏نارِ ‏جَهَنَّمَ‏ ‏فَيَدُورُ ‏فِيها ‏کَما ‏تَدُورُ ‏الرَّحى، ‏ثُمّ‏ ‏‏يُرْتَبَطُ‏ ‏فِى‏ ‏قَعْرِها))، (8)وَإِنِّى أَنشُدُكَ اللَّهَ أَنْ تَکُونَ إِمامَ هذِهِ الاُمَّةِ الْمَقْتُولَ، فَإِنَّهُ، کانَ يُقالُ: يُقْتَلُ فِى هذِهِ الْأمَّةِ إِمامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتالَ إِلى يَوْمِ الْقِيمَةِ، وَيَلْبِسُ أُمُورَها عَلَيْها، وَيَبُثُّ الْفِتَنَ فِيها، فَلا يُبْصِرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْباطِلِ، يَمُوجُونَ فِيها مَوْجاً، وَيَمْرُجُونَ فِيها ‏مَرْجاً، (9)فَلا تَکُونَنَّ ‏لِمَرْوانَ‏ ‏سَيِّقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شاءَ بَعْدَ جَلالِ السِّنِّ، وَتَقَضِّى الْعُمْرِ!! فَقالَ لَهُ ‏عُثْمانُ‏: کَلِّمِ النّاسَ فِى أَنْ يُوَجِّلُونِى حَتّى أَخْرُجَ إِلَيْهِم مِّنْ مَظالِمِهِمْ. فَقالَ عَلَيْهِ السَّلامُ: (10)ما کانَ بِالْمَدِينَةِ فَلا أَجَلَ فِيهِ، وَما غابَ فَأَجَلُهُ وُصُولُ أَمْرِكَ إِلَيْهِ.

[(1)براستی مردم پشت سرم می‌باشند و مرا بين تو و خودشان سفير و واسطه قرار داده‌اند، سوگند به خدا، به تو نمی‌دانم چه بگويم؟! چيزی نمی‌دانم که تو خود آن را ندانی، تو را به کاری راهنما نيستم که آن را نشناسی، (2)و می‌دانی آنچه ما می‌دانيم، در چيزی از تو پيشی نگرفتيم که تو را به آن آگاه سازيم، در هيچ حکمی خلوت ننموديم تا آن را به تو برسانيم، تو ديدی آنچه ما ديديم، و شنيدی آنچه که ما شنيديم، با رسول خدا **ج** آميزش داشتی چنانکه ما آميزش داشتيم، (3)و پسر ابی ‏قحافه و پسر خطاب به درستکاری سزاوارتر از تو نبودند، در حالی که تو از جهت خويشی به رسول خدا **ج** از آن‌ها نزديکتری، = به دامادی پيغمبر مرتبه‌ای يافته‌ای که ابوبکر و عمر نيافتند، (4) خدا را به جان خود رحم کن، سوگند به خدا که تو نياز به راهنمائی و تعليم نداری، به تحقيق راه‌ها آشکار و نشانه‌های دين برپا و برقرار است، (5) آگاه باش برترين بندگان در نزد خداوند پيشوای عادلی است. که خود هدايت يافته و ديگران را هدايت می‌کند، سنت معلومی را بر پا دارد و بدعت مجهولی را بميراند. سنت‌ها روشن و نورانيند و نشانه‌های مشخص دارند، بدعت‌ها نيز آشکارند و علامت‌هائی دارند (6)بدترين مردم نزد پروردگار پيشوای ستمگری است که خود گمراه است و مردم به وسيله او گمراه می‌شوند‌؛ سنت‌های مورد قبول را از بين برده و بدعت‌های متروک را زنده می‌کند، (7) من از رسول خدا **ج** شنيدم که می‌فرمود: پيشوای ستمکار را روز رستاخيز حاضر می‌کنند در حالی که نه ياوری با او است و نه عذرخواهی، او را در آتش دوزخ می‌افکنند، همچون سنگ آسيا در آتش به چرخش می‌افتد، آنگاه او را در قعر دوزخ به زنجير می‌کشند. (8) و من تو را به خدا سوگند می‌دهم نکند تو همان پيشوای مقتول اين امت گردی. چه اينکه پيامبر **ج** همواره می‌فرمود: در اين امت پيشوائی کشته خواهد شد که پس از آن درهای کُشت و کشتار به روی آن‌ها تا قيامت باز خواهدگرديد و امور اين امت را بر آن‌ها مشتبه می‌کند، فتنه و فساد را در ميانشان گسترش می‌دهد تا آن جا که حق را از باطل تميز نمی‌دهند، و به سخنی در آن فتنه غوطه ور می‌شوند و به شدت در هم آميخته و فاسد خواهند گرديد، (9) نکند تو با اين سن زياد و گذراندن عمر زمام خويش را به دست مروان بسپاری تا بَرد هر جا که خاطرخواه او است. عثمان در پاسخ به آن حضرت گفت: از مردم بخواه به من مهلت دهند تا خويش را از حقوق از دست رفته آن‌ها خلاص گردانم .. پس آن علیه السلام فرمود: (10) آنچه مربوط به مدينه است مهلتی در آن نيست و آنچه بيرون مدينه است، مهلتش رسيدن دستور تو به آن‌ها است.]

(39)- (مکتوب- 6) دفاع از سه خلیفه‌ی قبل از خودش و این‌كه آن‌ها حق بوده‌اند

(1)إِنَّهُ بايَعَنِى الْقَوْمُ الَّذِينَ بايَعُوا ‏أَبابَکْرٍ وَ‏عُمَرَ وَ‏عُثْمانَ‏ عَلى ما بايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَکُنْ للِشَّاهِدِ أَنْ يَخْتارَ، وَلا لِلْغائِبِ أَنْ يَرُدَّ، (2)وَإِنَّماَ الشُّورى لِلْمُهاجِرِينَ وَالْأَنْصارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلى رَجُلٍ وَسَمَّوهُ إماماً کانَ ذلِكَ لِلَّهِ رِضىً، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلى ما خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبى قاتَلُوهُ عَلَى اتِّباعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنينَ، وَوَلّاهُ اللَّهُ ما تَوَلّى. (3)وَيا ‏مُعاوِيَةُ لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَواكَ لَتَجِدَنِّى أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ ‏عُثْمانَ‏، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّى کُنتُ فِى عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ ‏تَتَجَنّى، ‏فَتَجَنّ‏ ما بَدا لَكَ، وَالسَّلامُ.

[(1) اين مردمى كه با ابو بكر و عمر و عثمان بيعت كرده بودند، به همان شيوه با من بيعت كردند. پس آن را كه حاضر است، نرسد كه ديگرى را اختيار كند و آن را كه غايب بوده است نرسد كه آنچه حاضران پذيرفته ‏اند نپذيرد .(2) شورا از آن مهاجران و انصار است. اگر آنان بر مردى همرأى شدند و او را امام خواندند، كارشان براى خشنودى خدا بوده است، و اگر كسى از فرمان شورا بيرون آمد و بر آن عيب گرفت، يا بدعتى نهاد، بايد او را به جمعى كه از آن بيرون شده است باز آورند. اگر سر بر تافت با او پيكار كنند، زيرا راهى را برگزيده كه خلاف راه مؤمنان است و خدا او را در بيراهه رها مى‏سازد(3) اى معاويه ! به جان خودم سوگند كه اگر به ديده خرد بنگرى، نه از روى هوا و هوس، در خواهى يافت كه من از هر كس ديگر از كشتن عثمان بيزارتر بودم و ازآن بر كنار بوده‏ام، مگر آنكه بخواهى جنايت را به گردن من نهى و چيزى را كه بر تو آشكار است پنهان دارى. و السلام.]

(40)- (خطبه‌ی- 91) وزیر و مشاور بودنم برایتان بهتر است تا اینکه خلیفه باشم

(1)دَعُونِى وَالْتَمِسُوا غَيْرِى، فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْراً لَهُ وُجُوهٌ وَأَلْوانٌ لا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ‏لا ‏تَثْبُتُ‏ ‏عَلَيْهِ‏ ‏الْعُقُولُ‏، (2)وَإِنَّ الافاقَ قَدْ ‏أَغامَتْ‏، وَ‏الْمَحَجَّةَ قَدْ ‏تَنَکَّرَتْ‏. (3)وَاعْلَمُوا أَنِّى إِنْ أَجَبْتُکُمْ رَکِبْتُ بِکُمْ ما أَعْلَمُ، وَلَمْ أُصْغِ إِلى قَوْلِ الْقائِل وَعَتْبِ الْعاتِبِ، (4)وَإِنْ تَرَکْتُمُونى فَأَنَا کَأَحَدِکُمْ، وَلَعَلِّى أَسْمَعُکُمْ وَأَطْوَعُکُمْ لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ أَمْرَکُمْ، (5)وَأَنَا لَکُمْ وَزِيراً خَيْرٌ لَکُم مِنِّى أَمِيراً.

[(1) مرا وا گذاريد و ديگرى را طلب كنيد، زيرا ما به استقبال چيزى مى‏رويم كه چهره‏هاى‏مختلف و جهات گوناگونى دارد، دل‌ها بر اين امر استوار و عقل‌ها ثابت نمى‏ماند، (2)چهره افق حقيقت را ابرهاى تيره فسادگرفته و راه مستقيم حق ناشناس مانده است، (3)آگاه باشيد اگر دعوت شما را اجابت كنم طبق آنچه خود مى‏دانم با شما رفتار می‌كنم‏ و به سخن اين و آن و سرزنش سرزنش كنندگان گوش فرا نخواهم داد، (4)اگر مرا رها كنيدمن هم چون يكى از شما هستم، شايد من شنواتر و مطيع‏تر از شما نسبت‏به رئيس‏حكومت‏باشم. (5)در چنان حالى من وزير و مشاورتان باشم بهتر از آن است كه امير و رهبرتان گردم.]

(41)- (مکتوب- 7) بیعت گرفتن و این‌كه خلافت حق مهاجرین و انصار است

(1)أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَتْنِى مِنْكَ مَوْعِظَةٌ ‏مُوَصَّلَةٌ، وَرِسالَةٌ ‏مُحَبَّرَةٌ، ‏نَّمَّقْتَها بِضَلالِكَ، وَ‏أَمْضَيْتَها بِسُوءِ رَأْيِکَ! (2)وَکِتابُ امْرِى‏ءٍ لَيْسَ لَهُ بَصَرٌ يَهْدِيهِ، وَلا قائِدٌ يُرْشِدُهُ، قَدْ دَعاهُ الْهَوى فَأَجابَهُ، وَقادَهُ الضَّلالُ فَاتَّبَعَهُ، ‏فَهَجَرَ ‏لاغِطاً ‏وَ ‏ضَلّ‏ خابِطاً. (3)لِآن‌ها بَيْعَةٌ واحِدَةٌ ‏لا ‏يُثَنّى فِيهَا النَّظَرُ، وَلا يُسْتَأنَفُ فِيهَا الْخِيارُ، الْخارِجُ مِنْها طاعِنٌ، وَ‏الْمُرَوِّى‏ فِيها ‏مُداهِنٌ‏.

[(1) اما بعد، اندر زنامه‌‏اى از تو به من رسيد با جمله‏هايى بربافته و عباراتى كه به ضلالت خويش آراسته بودى و از روى بدانديشى روانه كرده بودى(2) اين نامه، نامه كسى است كه نه خود ديده بينا دارد تا راه هدايت را به او نشان دهد، و نه او را رهبرى است كه راهش بنمايد. هوی و هوس او را فراخوانده و او نيز پاسخش گفته و ضلالت رهنمونش گشته و او نيز متابعتش نموده. هذيانى در هم آميخته، گم گشته و به خطا رفته است (3) بيعت‏يک بار بيش نيست.تجديد نظر در آن راه ندارد و در آن اختيار فسخ ‏نخواهد بود.آنكس كه از اين بيعت‏سر بتابد طعنه زن و عيبجو خوانده مى‏شود و آن كه درباره قبول و رد آن انديشه كند منافق است.]

(42)- (سخن- 457) در ستایش انصار كه به اسلام خدمت‌ها نمودند

(1)هُمْ وَاللَّهِ ‏رَبُّوا الْإِسْلامَ کَما يُرَبَّى ‏الْفَلُوُّ مَعَ ‏غِنائِهِمْ‏ بِأَيْدِيهِمُ ‏السِّباطِ وَأَلْسِنَتِهِمُ ‏السِّلاطِ.

[(1)سوگند به خدا، ايشان با توانگريشان اسلام را تربيت و پرورش نمودند، چنانکه کره اسب از شير گرفته شده تربيت می‌شود، با دست‌های با سخاوت و بخشنده و زبان‌های تيزشان چنین کردند.]

(43)- (خطبه‌ی- 196) وصف طلحه و زبیر **ب**

(1)لَقَدْ ‏نَقَمْتُما يَسِيراً، وَ‏أَرْجَأْتُما کَثِيراً، أَلاتُخْبِرانِى أَىُّ شَىْ‏ءٍ کانَ لَکُما فِيهِ حَقٌّ دَفَعْتُکُما عَنْهُ؟ اَمْ أَىُّ قِسْمٍ اسْتَأْثَرْتُ عَلَيْکُما بِهِ؟ أَمْ أَىُّ حَقٍّ رَّفَعَهُ إِلَىَّ أَحَدٌ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ ضَعُفْتُ عَنْهُ أَمْ جَهِلْتُهُ أمْ أَخْطَأْتُ بابَهُ؟ (2)وَاللَّهِ ماکَانَتْ لِى فِى الْخِلافَةِ رَغْبَةٌ، وَلا فِى الْوِلايَةِ ‏إِرْبَةٌ، وَلکِنَّکُمْ دَعَوْتُمُونِى إِلَيْها، وَحَمَلْتُمُونِى عَلَيْها، فَلَمّا أَفْضَتْ إِلَىَّ نَظَرْتُ إِلى کِتابِ اللَّهِ وَما وَضَعَ لَنا وَأَمَرَنا بِالْحُکْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ، وَمَا اسْتَسَنَّ النَّبِىُّ ج فَاقْتَدَيْتُهُ. فَلَمْ أَحْتَجْ فِى ذلِكَ إِلى رَأْيِکُما، وَلا رَأْىِ غَيْرِکُما، وَلا وَقَعَ حُکْمٌ جَهِلْتُهُ فَأَسْتَشِيرَکُما وَإِخْوانِى ‏الْمُسْلِمِينَ‏، وَلَوْ کانَ ذلِكَ لَمْ أَرْغَبْ عَنکُما وَلا عَنْ غَيْرِکُما. (3)وَأَمّا ما ذَکَرْتُما مِنْ أَمْرِ ‏الْأُسْوَةِ فإِنَّ ذلِكَ أَمْرٌ لَّمْ أَحْکُمْ أَنَا فِيهِ بِرَأْيِى، وَلا وَلَّيْتُهُ ‏هَوىً‏ مِنِّى، بَلْ وَجَدْتُ أَنَا وَأَنْتُما ما جاءَ بِه رَسُولُ اللَّهِ ج قَدْ فُرِغَ مِنْهُ، فَلَمْ أَحْتَجْ إِلَيْکُما فِيما قَدْ فَرَغَ اللَّهُ مِنْ قَسْمِهِ، وَأَمْضى فِيهِ حُکْمَهُ، (4)فَلَيْسَ لَکُما وَاللَّهِ عِنْدِى وَلا لِغَيْرِکُما فِى هذا ‏عُتْبى، أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنا وَقُلُوبِکُمْ إِلَى الْحَقِّ، وَأَلْهَمَنا وَإِيّاکُمُ الصَّبْرَ. (5)رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً رَأى حَقّاً فَأَعانَ عَلَيْهِ، أَوْ رَأى جَوْراً فَرَدَّهُ، وَکانَ عَوْناً بِالْحَقِّ عَلى صاحِبِهِ.

[(1)حقیقتاً (شما)از اندک ناراضی بوديد، و بسيار را پشت سر انداختيد، آيا به من نمی‌گویيد که شما در چه چيز حق داشته‏ايد که شما را از آن منع کرده‏ام؟، يا کدام نصيب و بهره‌ای بوده که خودم برداشته به شما نداده‌ام؟ يا کدام حق و دعوایی بوده که يکی از مسلمانان نزدم آورده از آن عاجز و ناتوان مانده‏ام، يا به آن نادان بوده در حکم آن اشتباه کرده‌ام؟، (2)سوگند به خدا من خواستار خلافت و علاقه‌مند به حکومت نبوده‏ام، ولی شما مرا دعوت نموده به آن وادار کرديد، پس چون خلافت به من رسيد به کتاب خدا و دستوری که برای ما تعيين نموده و ما را به حکم کردن به آن امر فرموده نظر کرده متابعت نمودم، به آنچه پيغمبر **ج** سنّت قرار داده نگاه نموده پيروی کردم، در اين باب به رأی و انديشه‌ی شما و غير شما نيازمند نبودم، حکمی پيش نيامده که به آن نادان بوده از شما و سایر برادران مسلمان مشورت نمايم، اگر چنين بود از شما و ديگران رو نمی‌گردانيدم. (3) امّا آنچه يادآوری نموديد که چرا در قسمت کردن بيت‏المال بالسويه رفتار کردم، در اين امر هم من به رأی خود و از راه هوی نفس حکم نکردم، بلکه من و شما احکامی را که رسول خدا **ج** آورده و آن‌ها را بر قرار نموده، در دست داريم، در آنچه که خداوند از تقسيم و تعيين به آن دستور داده و حکم خود را در آن امضا فرموده به شما نيازمند نبودم، (4)پس سوگند به خدا، شما و غير شما را نزد من حقی نيست که از من شکايت داشته زبان به ملامت من باز کنيد، خدا دل‌های ما و شما را به حقیقت متوجّه گرداند و به ما و شما شکيبایی را عطا فرمايد، (5)خدا بيامرزد مردی را که چون حقی را ديد به آن کمک نمايد، يا ستمی را که ديد، از آن جلوگيری کند و به زيان ستمگر، مددکار ستم ديده باشد.]

(44)- (خطبه‌ی- 167) در خواست قاتلین عثمان **س** از علی**س**

(1)يا إِخْوَتاهُ، إِنِّى لَسْتُ أَجْهَلُ ما تَعْلَمُونَ، وَلکِنْ کَيْفَ لِى بِقُوَّةٍ وَالْقَوْمُ ‏الْمُجْلِبُونَ‏ ‏عَلى ‏حَدِّ ‏شَوْکَتِهِمْ‏ يَمْلِکُونَنا وَلا نَمْلِکُهُمْ؟ (2)وَها هُمْ هؤُلاءِ قَدْ ثارَتْ مَعَهُمْ عُبْدانُکُمْ، وَالْتَفَّتْ إِلَيْهِمْ أَعْرابُکُمْ، وَهُمْ ‏خِلالَکُمْ‏ ‏يَسُومُونَکُمْ‏ ما شآؤُا، وَهَلْ تَرَوْنَ مَوْضِعاً لِقُدْرَةٍ عَلى شَىْ‏ءٍ تُرِيدُونَهُ؟ (3)وَإِنَّ هذَا الْأَمْرَ أَمْرُ جاهِلِيَّةٍ، وَإِنَّ لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ ‏مادَّةً. إِنَّ النّاسَ مِنْ هذَا الْأَمْرِ- إِذا حُرِّکَ- عَلى أُمُورٍ: فِرْقَةٌ تَرى ما تَرَوْنَ، وَفِرْقَةٌ تَرى ما لا تَرَوْنَ، وَفِرْقَةٌ لا تَرى هذا وَلا ‏هذا، فَاصْبِرُوا حَتّى يَهْدَأَ النّاسُ، وَتَقَعَ الْقُلُوبُ مَواقِعَها، وَتُؤْخَذَ الْحُقُوقُ ‏مُسْمَحَةً، (4)فَاهْدَأُوا عَنِّى، وَانْظُرُوا ماذا يَأْتِيکُمْ بِهِ أَمْرِى، وَلا تَفْعَلُواْ فَعْلَةً ‏تُضَعْضِعُ‏ قُوَّةً، وَتُسْقِطُ ‏مُنَّةً، وَتُورِثُ وَهْناً وَذِلَّةً، (5)وَسَأُمْسِكُ الْأَمْرَ مَا اسْتَمْسَكَ، وَإِذا لَمْ أَجِدْ بُدّاً ‏فَآخِرُ ‏الدَّواءُ ‏‏الْکَىّ‏‏.

[(1)ای برادران(هم کيشان) به آنچه شما می‌دانيد من بی‌‏اطلاع نيستم، ولی چگونه من را توانایی (کشيدن انتقام از کشندگان عثمان)است و حال آنکه گروهی که(برای کشتن او) گرد آمدند، در نهايت قدرت خود باقی هستند، بر ما تسلط دارند و ما بر ايشان مسلط نيستيم، (2) آگاه باشيد کشندگان عثمان گروهی هستند که غلامان شما با آن‌ها يار بوده و باديه نشينانتان به آنان پيوسته‌اند، ايشان در بين شما هستند، آنچه بخواهند آزارتان می‌رسانند، آيا توانایی به آنچه خواهانيد داريد؟، (3)اين امر کاری است از روی نادانی، ايشان کمک و ياور دارند و مردم هرگاه سخن اين خونخواهی به ميان آيد بر چند دسته‌اند: يک دسته می‌بينند آنچه شما می‌بينيد؛ يک دسته می‌بينند آنچه شما نمی‌بينيد؛ و يک دسته نه اين و نه آن را نمی‌بينند، پس (برای انتقام)شکيبا باشيد تا مردم آرامش يافته و دل‌ها در جای خود قرار گيرد، حقوق در موقع مناسب به آسانی گرفته شود، (4)پس نزد من آرام باشيد و ببينيد فرمانم به شما چگونه صادر می‌شود، کاری نکنيد که توانایی را نابود ساخته از بین ببرد، سستی و خواری جای آن را بگیرد، (5) به زودی اين امر(اختلاف) را به مدارا، اصلاح کنم، مادامی که مدارای با آن ممکن باشد، هرگاه چاره‌ای نيابم، پس آخرين دوا(تدبیر) داغ است(چاره‌ای نیست، و می‌جنگم با کسانی که بيعت را شکسته‌اند).]

(45)- (مکتوب- 58) علی**س** فرموده: اختلاف با اهل شام به خاطر قتل عثمان**س** است

(1)وَکانَ بَدْءُ أَمْرِنا أَنَّا الْتَقَيْنا وَالْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشّامِ، وَ‏الظّاهِرُ ‏أَنّ‏ ‏رَبَّنا ‏واحِدٌ، وَنَبِيَّنا واحِدٌ، وَدَعْوَتَنا فِى الْإِسْلامِ واحِدَةٌ، وَ‏لا ‏نَسْتَزِيدُهُمْ‏ ‏فِى‏ ‏الْإِيمانِ‏ بِاللَّهِ وَالتَّصْدِيقِ ‏لِرَسُولِهِ‏ وَلا يَسْتَزِيدُونَنا وَالْأَمْرُ واحِدٌ إِلّا مَا اخْتَلَفْنا فِيهِ مِنْ دَمِ ‏عُثْمانَ‏، وَنَحْنُ مِنْهُ بَراءٌ! (2)فَقُلْنا: تَعالَوْا نُداوِى ما لا يُدْرَكُ الْيَوْمَ بِإِطْفاءِ ‏النَّائِرَةِ وَتَسْکِينِ الْعامَّةِ، حَتّى يَشْتَدَّ الْأَمْرُ وَيَسْتَجْمِعَ، فَنَقْوى عَلى وَضْعِ الْحَقِّ فِى مُواضِعِهِ، فَقالُوا: بَلْ نُداوِيهِ ‏بِالْمُکابَرَةِ! فَأَبَوْا حَتّى ‏جَنَحَتِ‏ ‏الْحَرْبُ‏ وَ‏رَکَدَتْ‏، وَ‏وَقَدَتْ‏ نِيرآن‌ها وَ‏‏حَمِشَتْ‏‏، فَلَمَّا ‏ضَرَّسَتْنا وَإِيَّاهُمْ، وَوَضَعَتْ مَخالِبَها فِينا وَفِيهِمْ، أَجابُوا عِنْدَ ذلِكَ إِلَى الَّذِى دَعَوْناهُمْ إِلَيْهِ، فَأَجَبْناهُمْ إِلى ما دَعَوْا، وَ‏سارَعْناهُمْ‏ إِلى ما طَلَبُوا، حَتَّى اسْتَبانَتْ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ، وَانْقَطَعَتْ مِنْهُمُ الْمَعْذِرَةُ، (3)فَمَنْ تَمَّ عَلى ذلِكَ مِنْهُمْ فَهُوَ الَّذِى أَنقَذَهُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَکَةِ، وَمَنْ لَجَّ وَتَمادى فَهُوَ ‏الرَّاکِسُ‏ الَّذِى ‏رانَ‏ ‏اللَّهُ‏ ‏عَلى ‏قَلْبِهِ‏، وَصارَتْ دائِرَةُ السَّوْءِ عَلى رَأْسِهِ.

[(1)و ابتدای کار ما اين بود، که ما و اهل شام به هم بر خورديم در حالی که به حسب ظاهر پروردگارمان يکی و پيغمبرمان يکی و روش تبليغمان در اسلام يکسان بود، ما از ايشان نمی‌خواستيم که ايمان به خدا و رسولش را زياد کنند، و آنان هم از ما اين را نمی‌‏خواستند، کار يکنواخت بوده و هيچ اختلاف و جدایی بين ما نبود، مگر درباره‌ی خون عثمان، ما از آن دور و به آن آلوده نبوديم! (2)پس گفتيم: بيایيد امروز با خاموش کردن آتش فتنه و آرامش دادن به مردم چاره کنيم چيزی را که پس از اين علاج و چاره نمی‌توان کرد، تا کار استوار و منظم گردد، آنگاه ما بتوانيم حق را در مواضع آن به کار بريم، گفتند: بلکه ما چاره‌ی اين کار را به دشمنی و زد و خورد می‌کنيم! پس سرپيچی کردند تا اين‌که جنگ برپا و استوار گرديد، آتش آن افروخته و کار دشوار شد، چون جنگ و زد و خورد ما و آنان را دندان گرفته و چنگال‌هايش را در ما و ايشان فرو برد، در آن هنگام (آنان)پذيرفتند چيزی را که ما ايشان را به آن می‌‏خوانديم، پس(از ما خواستند تا دست از جنگ بکشيم) دعوتشان را پذيرفته و به خواهش آنان شتافتيم، تا آنکه حجت بر ايشان هويدا گردد و عذری برای آن‌ها باقی نماند، (3)پس هر کس از اينان بر اين سخن پايدار باشد، او را خدا از هلاکت و تباهی رهایی داده، هر که ستيزگی نموده به گمراهی خويش باقی بماند، او به حال اوّل خود برگشته(پيمان شکسته) و خدا دلش را (با غفلت)پوشانده، و پيش آمد بدی دور سر او چرخ می‌زند.]

(46)- (خطبه‌ی- 127) دو طایفه درباره‌ی من هلاک خواهند شد

(1)فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلا أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّى أَخْطَأْتُ وَضَلَلْتُ فَلِمَ تُضَلِّلُونَ عامَّةَ أُمَّةِ
مُحَمَّدٍ ج بِضَلالِى، وَتَأْخُذُونَهُمْ بِخَطائِى، وَتُکَفِّرُونَهُمْ بِذُنُوبِى، (2)سُيُوفُکُمْ عَلى عَواتِقِکُمْ تَضَعُونَها مَواضِعَ الْبُرْءِ وَالسُّقْمِ، وَتَخْلِطُونَ مَنْ أَذْنَبَ بِمَنْ لَمْ يُذْنِبْ. (3)وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج رَجَمَ الزّانِىَ ‏الْمُحْصَنَ‏ ثُمَّ صَلّى عَلَيْهِ، ثُمَّ وَرَّثَهُ أَهْلَهُ، وَقَتَلَ الْقاتِلَ وَوَرَّثَ مِيراثَهُ أَهْلَهُ، وَ‏قَطَعَ‏ ‏السَّارِقَ‏ وَجَلَدَ الزّانِىَ غَيْرَ الْمُحْصَنِ، ثُمَّ قَسَّمَ عَلَيْهِما مِنَ الْفَى‏ءِ، وَنَکَحَا الْمُسْلِماتِ، فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ج بِذُنُوبِهِمْ، وَأَقامَ حَقَّ اللَّهِ فِيهِمْ، وَلَمْ يَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْأسْلامِ، وَلَمْ يُخْرِجْ أَسْماءَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَهْلِهِ، (4)ثُمَّ أَنتُمْ شِرارُ النّاسِ وَمَنْ رَمى بِهِ الشَّيْطانُ مَرامِيَهُ، وَ‏ضَرَبَ‏ ‏بِهِ‏ ‏تِيهَهُ‏. (5)وَسَيَهْلِكُ فِىَّ صِنْفانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلى غَيْرِ الْحَقِّ، وَمُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلى غَيْرِ الْحَقِّ: وَخَيْرُ النّاسِ فِىَّ حالًا النَّمَطُ الْأَوْسَطُ، فَالْزَمُوهُ، وَالْزَمُوا السَّوادَ الْأَعْظَمَ، فَإِنَّ ‏يَدَ ‏اللَّهِ‏ ‏عَلَى‏ ‏الْجَماعَةِ، (6)وَإِيّاکُمْ وَالْفُرقَةَ.! فَإِنَّ الشّاذَّ مِنَ النّاسِ لِلشَّيْطانِ، کَما أَنَّ الشّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ. (7)أَلا مَنْ دَعا إِلى هذَا ‏الشِّعارِ فَاقْتُلُوهُ وَلَوْ کانَ تَحْتَ عِمامَتِى هذِهِ. (8)وَ‏إِنَّما ‏حُکِّمَ‏ ‏الْحَکَمانِ‏ لِيُحْيِيا ما أَحْيَا الْقُرانُ، وَيُمِيتا ما أَماتَ الْقُرانُ، وَإِحْياؤُهُ الْاِجْتِماعُ عَلَيْهِ، وَإِماتَتُهُ الْاِفْتِراقُ عَنْهُ. فَإِن جَرَّنَا الْقُرانُ إِلَيْهِمِ اتَّبَعْناهُمْ، وَإِنْ جَرَّهُمْ إِلَيْنَا اتَّبَعُونا، (9)فَلَمْ اتِ شراً ‏بُجْراً، وَلا ‏خَتَلْتُکُمْ‏ عَنْ أَمْرِکُمْ، وَلا ‏لَبَّسْتُهُ‏ عَلَيْکُمْ، إِنَّمَا اجْتَمَعَ رَأْىُ مَلَئِکُمْ عَلَى اخْتِيارِ رَجُلَيْنِ، أَخَذْنا عَلَيْهِما اَنْ لا يَتَعَدَّيَا الْقُرانَ فَتاها عَنْهُ، وَتَرَکَا الْحَقَّ وَهُما يُبْصِرانِهِ، وَکانَ الْجَوْرُ هَواهُما فَمَضَيا عَلَيْهِ، (10)وَقَدْ سَبَقَ اسْتِثْناؤُنا عَلَيْهِما فِى الْحُکُومَةِ بِالْعَدْلِ وَ‏الصَّمْدِ لِلْحَقِّ سُوءَ رَأْيِهِما، وَجَوْرَ حُکْمِهِما.

[(1)اگر مخالفت شما(با من) برای اين است که گمان می‌کنيد خطا کرده و گمراه شده‏ام، پس چرا همه‌ی امّت محمّد **ج** را به گمراهی من (به گمان خود)گمراه می‌دانيد، آنان را به خطای من می‌گيريد و به گناه من تکفيرشان می‌نمایيد؟، (2)شمشيرهایتان را که بر دوشهايتان است بر جاهای سلامت و هم بر مواضع بيماری فرود می‌آوريد، کسی را که(به گمان شما) گناه کرده با کسی که گناهی مرتکب نشده خلط می‌کنيد، (3) می‌دانيد رسول خدا **ج** زنا کننده‌ای را که همسر داشت سنگسار کرد، بعد بر او نماز گزارد و ميراثش را به کسان او داد، قاتل را کشت، و ارث او را در میان ورّاثش تقسيم کرد، دست دزد را بريد و زنا کننده‌ی بی‌‏همسر را تازيانه زد، بعد از آن از مالی که مسلمان‌ها به غنيمت آورده بودند به ايشان(عاصیان) قسمت داده و آنان هم زن‌های مسلمان را به نکاح خود در آوردند، پس رسول خدا **ج** ايشان را(کافر ندانسته، بلکه) به خاطر گناهانشان (آنان را)گرفته حق خدا را درباره‌ی آنان جاری ساخت، ولی از بهره و استفاده‌ی آن‌ها از اسلام جلوگيری ننمود، اسمشان را از بين مسلمانان خارج نکرد، (4)پس شما بدترين مردم و بدترين کسی می‌باشيد که شيطان او را به گمراهی‌های خود پرتاب کرده و به حيرت و سرگردانی وا داشته است، (5) به زودی دو طایفه درباره‌ی من هلاک خواهند شد: يکی دوستی که در دوستی افراط کند، به طوری که محبت بی‌‏اندازه او را به راه باطل بکشد؛ و ديگر دشمنی که از حد تجاوز کرده، دشمنی بی‌اندازه او را به غير حق وا دارد(مثل خوارج)، بهترين مردم درباره‌ی من گروه ميانه می‌باشند، پس همراه اين گروه ميانه بوده از سواد اعظم پيروی کنيد، زيرا دست خدا بر سر جماعت است، (6) بر حذر باشيد از مخالفت و جدایی، زيرا تنها و يک سو شده از مردم، در دام شيطان است، چنانکه تنها مانده از گوسفندان طعمه‌ی گرگ می‌باشد، (7)آگاه باشيد هر که کسی را به اين رويه دعوت کند، او را بکشيد، اگر چه در زير عمامه‌ی من باشد، (8) اگر به آن دو نفر(ابو موسى و عمرو عاص)حكميت داده شد تنها باين خاطر بود كه آنچه را قرآن زنده دانسته زنده سازند، آنچه را محكوم ‏بمرگ نموده نابود كنند. احياء قرآن اين است كه دست اتحاد به هم دهند و به آن عمل كنند، ميراندن آن پراكندگى و جدائى از آن است، پس اگر قرآن ما را بسوى آن‌ها بكشاند آنان‏را متابعت می‌كنيم و اگر آنان را بسوى ما سوق دهد بايد تابع ما باشند. (9)پس من شرّی به جا نياوردم و شما را فريب نداده به اشتباه نيانداختم، بلکه رأی و انديشه‌ی خودتان بود که اين دو مرد را اختيار نموديد(ابوموسی و عمرو ابن عاص)، ما هم از آن‌ها پيمان گرفتيم که از قرآن تعدی و تجاوز ننمايند، ولی آنان گمراه گشته دست از حق شستند و حال آنکه هر دو به حق بينا بودند و ظلم و ستم آن‌ها از روی هوای نفس بود که به آن رفتار نمودند، (10)و پيشتر (در صلح نامه)پيمان گرفتيم که حکومت بايد از روی عدل و درستی بوده و حق را در نظر داشته باشند، ولی بد رأيی و حکومت کردن ايشان از روی ظلم و ستم ميان ما و آن‌ها جدایی انداخت.]

(47)- (خطبه‌ی- 155) وصف عایشه**ل** مادر مؤمنان

(1)فَمَنِ اسْتَطاعَ عِندَ ذلِكَ أَنْ يَعْتَقِلَ نَفْسَهُ، عَلَى اللَّهِ عَزَّوجَلَّ فَلْيَفْعَلْ، فَإِنْ أَطَعْتُمُونِى فَإِنِّى حامِلُکُمْ إِنْ شاءَاللَّهُ عَلَى سَبِيلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ کانَ ذا مَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ، وَمَذاقَةٍ مَرِيرَةٍ. (2)وَأَمّا فُلانَةُ ‏فَأَدْرَکَها ‏رَأْىُ‏ ‏النِّساءِ، وَضِغْنٌ غَلا فِى صَدْرِها ‏کَمِرْجَلِ‏ ‏الْقَيْنِ‏، (3)وَلَوْ دُعِيَتْ لِتَنالَ مِنْ غَيْرِى ما أَتَتْ إِلَىَّ لَمْ تَفْعَلْ، وَلَها بَعْدُ حُرْمَتُهَا الْأُولى، وَالْحِسابُ عَلَى اللَّهِ.

[(1)هنگام آن فتنه و تباه کاری کسی که توانایی اطاعت و فرمانبرداری خدا را داشته باشد، بايستی به جا آورد، پس اگر مرا اطاعت و پيروی کنيد، من به خواست خدا شما را به راه بهشت خواهم برد، اگر چه اين راه بسيار سخت و تلخ مزه است. (2) و امّا فلانی را(عايشهل را) سستی انديشه‌ی زنان دريافته، کينه و دشمنی در سينه‏اش به جوش آمده مثل(جوشيدن)ديگ آهنگر، (3) اگر او را وادار می‌کردند به اين‌که آنچه با من کرد با ديگری انجام دهد بدان اقدام نمی‌نمود، بعد از اين هم حرمت و بزرگی پيش از اين برای او باقی است(زیرا همسر پيغمبر و مادر مؤمنان است) و حساب و بازپرسی با خداوند است.]

(48)- (سخن- 37) نصیحت فرزند بزرگش حسن**س**

(1)يا‏بُنَىّ‏ احْفَظْ عَنِّى اُرْبَعاً وَأَرْبَعاً لايَضُرُّكَ ماعَمِلْتَ مَعَهُنَّ: إِنَّ أَغْنىَ الْغِنَى الْعَقْلُ، وَأَکْبَرَالْفَقْرِ الْحُمْقُ، وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةِ ‏الْعُجْبُ‏، وَأَکْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلْقِ. (2)يا‏بُنَىّ‏ إِيَّاكَ وَمُصادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ ‏يُرِيدُ ‏أَنْ‏ ‏يَنْفَعَكَ ‏فَيَضُرَّكَ، (3)وَإِيَّاكَ وَمُصادَقَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ ‏‏يَقْعُدُ‏‏عَنْكَ ‏أَحْوَجَ‏ ‏ما‏تَکُونُ‏ ‏إِلَيْهِ‏، (4)وَإِيَّاكَ وَمُصادَقَةَ ‏الْفاجِرِ فَإِنَّهُ ‏يَبِيعُكَ ‏‏بِالتَّافِهِ‏‏، (5)وَإِيَّاكَ وَمُصادَقَةَ ‏الْکَذّابِ‏ ‏فَإِنَّهُ‏ ‏‏کَالسَّرابِ‏‏ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَيُبَعِّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.

[پسرم ! چهار چيز از من يادگير (در خوبى‌ها)، و چهار چيز به خاطر بسپار (هشدارها)، كه تا به آن‌ها عمل مى‌كنى زيان نبينی:

الف ـ خوبى‌ها

1. همانا ارزشمندترين بى نيازى عقل است.
2. و بزرگ‌ترين فقر بى خردى است.
3. و ترسناک‌ترين تنهايى خود پسندى است.
4. و گرامى‌ترين ارزش خانوادگى، اخلاق نيكوست.

ب ـ هشدارها

1. پسرم ! از دوستى با احمق بپرهيز، چرا كه مى‌خواهد به تو نفعى رساند اما دچار زيانت مى‌كند.
2. از دوستى با بخيل بپرهيز، زيرا آنچه را كه سخت به آن نياز دارى از تو دريغ مى‌دارد.
3. و از دوستى با بدكار بپرهيز، كه با اندک بهايى تو را مى‌فروشد.
4. و از دوستى با دروغگو بپرهيز كه به سراب ماند: دور را به تو نزديک، و نزديک را دور مى‌نماياند.]

(49)- (مکتوب- 47) نصیحت به دو فرزندش حسن و حسین **ب**

(1)أُوصِيکُما بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأَنْ ‏لا ‏تَبْغِيَا ‏الدُّنْيا ‏وَ ‏إِنْ‏ ‏بَغَتْکُما، وَلا تَأْسَفا عَلى شَىْ‏ءٍ مِنْها ‏زُوِىَ‏ عَنْکُما، وَقُولا بِالْحَقِّ، وَاعْمَلا ‏لِلْأَجْرِ، وَکُونا لِلظَّالِمِ خَصْماً، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْناً. (2)أُوصِيکُما وَجَمِيعَ وَلَدِى وَأَهْلِى وَمَن بَلَغَهُ کِتابِى بِتَقْوَى اللَّهِ، وَنَظْمِ أَمْرِکُمْ، وَصَلاحِ ذاتِ بَيْنِکُمْ، فَإِنِّى سَمِعْتُ جَدَّکُماع يَقُولْ: ‏صَلاحُ‏ ‏ذاتِ‏ ‏الْبَيْنِ‏ ‏أَفْضَلُ‏ ‏مِنْ‏ ‏عامَّةِ ‏الصَّلاةِ ‏وَ ‏الصِّيامِ‏. (3)اللَّهَ اللَّهَ فِى الْأَيْتامِ، فَلا ‏تُغِبُّواْ أَفْواهَهُمْ، وَلا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِکُمْ، وَاللَّهَ اللَّهَ فِى جِيرانِکُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّکُمْ، ما زالَ يُوصِى بِهِمْ حَتّى ظَنَنَّا أَنَّهُ ‏سَيُوَرِّثُهُمْ‏. وَاللَّهَ اللَّهَ فِى الْقُرانِ لا يَسْبِقُکُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُکُمْ. وَاللَّهَ اللَّهَ فِى الْصَّلاةِ فَانها عَمُودُ دِينِکُمْ. وَاللَّهَ اللَّهَ فِى بَيْتِ رَبِّکُمْ، لا تُخَلُّوهُ ما بَقِيتُمْ، فإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ ‏تُناظَرُوا. وَاللَّهَ اللَّهَ فِى الْجِهادِ بِأَمْوالِکُمْ وَأَنْفُسِکُمْ وَأَلْسِنَتِکُمْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ. (4)وَعَلَيْکُمْ بِالتَّواصُلِ وَ‏التَّباذُلِ‏، وَإِيّاکُمْ وَالتَّدابُرَ وَالتَّقاطُعَ، لا تَتْرُکُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْىَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَيُوَلّى عَلَيْکُمْ ‏أَشْرارُکُمْ‏، ثُمَّ تَدْعُونَ فَلا يُسْتَجابُ لَکُمْ. ثُمَّ قالَ: (5)يا بَنِى عَبْدِالْمُطَّلِبِ لا ‏أُلْفِيَنَّکُمْ‏ ‏تَخُوضُونَ‏ ‏دِماءَ ‏الْمُسْلِمِينَ‏ خَوْضاً تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ، قُتِلَ اََمِيرُالْمُؤْمِنِينَ، أَلا لا يُقْتَلُنَّ بِى إِلّا قاتِلِى. (6)انظُرُوا إِذا أَنَا مُتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هذِهِ فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ، وْ ‏لا ‏يُمَثَّلُ‏ بِالرَّجُلِ فَإِنِّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: ‏إِيَّاکُمْ‏ ‏وَ ‏‏الْمُثْلَةَ‏ ‏وَ ‏لَوْ ‏بِالْکَلْبِ‏ ‏الْعَقُورِ.

[(1) شما را به تقوا و پرهيزکاری و ترس از خداوند سفارش می‌کنم، در پی دنيا پرستی نباشيد گر چه به سراغ شما آيد. بر آنچه از دنيا از دست می‌دهيد تاسف مخوريد، سخن حق بگوئيد و برای اجر و پاداش [الهی] کار کنيد. دشمن سرسخت ظالم و ياور و همکار مظلوم باشيد (2) من شما و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که اين وصيت نامه ام به آن‌ها می‌رسد به تقوا و ترس از خداوند، نظم امور خود و اصلاح ذات البين سفارش می‌کنم، زيرا که من از جد شما صلی الله عليه و آله شنيدم می‌فرمود: اصلاح بين مردم از نماز و روزه برتر است. (3) خدا را خدا را در مورد يتيمان، نکند آن‌ها گاهی سير و گاهی گرسنه بمانند، نکند آن‌ها در حضور شما در اثر عدم رسيدگی از بين بروند، خدا را خدا را که در مورد همسايگان خود خوش رفتاری کنيد، چرا که آنان مورد توصيه و سفارش پيامبر شما هستند. وی همواره نسبت به همسايگان سفارش می‌فرمود تا آنجا که ما گمان برديم به زودی سهميه‌ای از ارث برايشان قرار خواهد داد، خدا را خدا را در توجه به قرآن، نکند ديگران در عمل به آن از شما پيشی گيرند. خدا را خدا را در مورد نماز چرا که ستون دين شما است. خدا را خدا را در مورد خانه پروردگارتان تا آن هنگام که هستيد آنرا خالی نگذاريد، که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی‌شويد [و بلای الهی شما را فرا خواهد گرفت ]، خدا را خدا را در مورد جهاد، با اموال و جان‌ها و زبان‌های خويش در راه خدا [که بايد همه اين‌ها را در اين راه به کار گيريد]؛ (4) و بر شما لازم است پيوندهای دوستی و محبت را محکم داريد و بذل و بخشش را فراموش نکنيد، از پشت کردن به هم و قطع رابطه برحذر باشيد. امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنيد که اشرار بر شما مسلط می‌شوند، سپس هر چه دعا کنيد مستجاب نمی‌گردد. سپس فرمود: (5) ای نوادگان عبدالمطلب! نکند شما بعد از شهادت من دست خود را از آستين بيرون آورده و در خون مسلمانان فرو بريد؛ و بگوئيد اميرمؤمنان کشته شد [و اين بهانه ای برای خونريزی شود ]. آگاه باشيد به خاطر من تنها قاتلم را بايد بکشيد. (6) بنگريد هر گاه من از اين ضربت جهان را بدرود گفتم، او را تنها يک ضربت بزنيد تا ضربتی در برابر ضربتی باشد، اين مرد را مثله نکنيد [گوش و بينيو اعضاء او را نبريد ]، زیرا من از رسول خدا ج شنيدم که می‌فرمود: از مثله کردن بپرهيزيد گر چه نسبت به سگ گزنده باشد.]

(50)- (خطبه‌ی- 77) دعای خود علی**س** به درگاه حق تعالی**أ**

(1)اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِى ما أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّى، فَإِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَىَّ بِالْمَغْفِرَةِ، (2)اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِى ما ‏وَاَيْتُ‏ مِنْ نَفْسِى وَلَمْ تَجِدْ لَهُ وَفاءً عِندِى، (3)اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِى ما تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ ‏بِلِسانِى‏ ثُمَّ خالَفَهُ قَلْبِى، (4)اللَّهُمَّ اغْفِرْ لىِ ‏رَمَزاتِ‏ ‏الْأَلْحاظِ، وَ‏سَقَطاتِ‏ ‏الاَلْفاظِ، وَ‏شَهَواتِ‏ ‏الْجَنانِ‏، وَ‏هَفَواتِ‏ ‏اللِّسانِ‏.

[(1) بار خدايا آنچه را كه تو از من به آن آگاه‏ترى بر من ببخشاى! و اگر بار ديگر به سوى‏آن باز گردم، تو هم مغفرت خود را باز گردان! (2) خداوندا ! آنچه را از كارهاى نيک كه تصميم گرفته‏ام و انجام نداده‏ام ببخش. (3) خداوندا ! آنچه را با زبان به تو تقرب مى‏جويم و قلبم با آن همآهنگ نيست مورد مغفرت‏خويش قرار بده! (4) الهى! نگاه‌هاى اشارت آميز، سخنان بى فايده و خواسته‏هاى نابجاى دل و لغزش‌هاى زبان را بر من ببخش.]

(51)- (سخن- 409) شرایط استغفار و طلب آمرزش از درگاه حق تعالی**أ**

(1)‏ثَکِلَتْكَ ‏أُمُّكَ أَتَدْرِى مَا الْاِسْتِغْفارَ؟، (2)‏إِنّ‏ الْاِسْتِغْفارَ دَرَجَةُ ‏الْعِلِّيِّينَ‏، وَهُوَ اسْمٌ واقِعٌ عَلى سِتَّةِ مَعانٍ: أَوَّلُها النَّدَمُ عَلى مامَضى، وَالثَّانِى الْعَزْمُ عَلى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَداً، وَالثَّالِثُ أَن تُؤَدِّىَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ. وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلى کُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَّعْتَها فَتُؤَدِّىَ حَقَّها، وَالْخامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِى نَبَتَ عَلَى ‏السُّحْتِ‏ فَتُذِيبَهُ بِالْأَحْزانِ حَتّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُما لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ کَما أَذَقْتَهُ حَلاوَةَ الْمَعْصِيَةِ، فَعِنْدَ ذلِكَ تَقُولُ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.

[(1) مادرت بر تو بگريد آيا می‌دانی استغفار يعنی چه؟ (2) استغفار مقام بلندمرتبگان است، آن يک کلمه است اما شش معنی و مرحله دارد: نخست پشيمانی از گذشته. [15] دوم تصميم بر ترک هميشگی در آينده. سوم اينکه حقوقی را که از مردم ضايع کرده ای به آن‌ها بازگردانی، به طوریکه هنگام ملاقات پروردگار حقی بر تو نباشد. چهارم اينکه هر واجبی که از تو فوت شده حق آن را بجای آوری[ قضا کنی]. پنجم آنکه: گوشت‌هائی که در اثر حرام بر اندامت روئيده با اندوه بر گناه آب کنی تا چيزی از آن باقی نماند و گوشت تازه به جای آن برويد. ششم آنکه به همان اندازه که شيرينی معصيت و گناه را چشيدی، زحمت طاعت را نيز بچشی. پس از انجام اين مراحل می‌گوئی: استغفرالله.]

نکته‌ی پایانی: این‌ها نکاتی لازم و ضروری بودند، که از زبان علی**س** نقل شده و در کتابی به نام نهج البلاغه نوشته شده است؛ این حقیر آن‌ها را به صورت گلچین و منظّم به رشته‌ی تحریر درآوردم، تا چراغی روشن باشد برای جلب توجّه محقّقان وحدت خواه، موحّد و مؤمن؛ و راهی باشد برای رفع اختلاف بین مسلمانان مذاهب و فرق اسلامی، إن شاءالله مفید بوده و مقبول درگاه الله متعال باشد. آمین

والسّلام على من اتّبع الحقّ والهدي وآخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمین

به قلم: محمّد فاتح شريعتی فرزند عطاالله

ایران کردستان سنندج

 13/12/1390

1. ـ دو پهلو گویی، کنایه گویی. [↑](#footnote-ref-1)